وقف ۱۴

بدلایل وبراهین نموده بود نزد سیدی که به تشیع و
تورع مشهور بود من اول الی آخره نمود وبالتماس
تمام این رساله را گرفته ودر قید کتابت در آورده
چون متوجه دیار عجم شد این رساله را برای تحفه شیعیان
ومحبان خاندان ساخته مناظره ومباحثه حسنیه
را کیفیت با علماء اهل سنت وجماعت بمسامع
ارباب محبت ومودت رسانیده وچون رساله
مذکوره عربی بود واکثر محبان عجم را از آن حظی نبود
بنابران التماس عزیزی از احبا حکایت حسنیه را بفارسی
ترجمه نموده ودر عبارت طریق تکلف را مرعی نداشته
تا همه کس را از خواص وعوام از خواندن وشنیدن
آن محظوظ کردند وبه برکت توجه حضرت امیر المؤمنین
وامام المتقین صلواة الله علیه رساله مذکوره را
در اندک زمانی اشتهار تمام یافته منظور نظر
ومقبول موافق ومخالف گردید وهر کسی را آرزوی
نوشتن وشنیدن وخواندن آن میشود تا آنکه
یکی از اعیان حضرت وارکان دولت قاهره حفه الله
بالطاف الباطنه والظاهره این حکایت حسنیه و
مناظره آن با مخالفان دین در مجلس بهشت آیین
شاه ملایک سپاه تقریر نموده خاطر اشرف اقدس را



میل تمام بشنیدن حکایت حسینیه شد باحضار این
بنده کمترین اشارت فرمود و کیفیت مناظره حسینیه را
با علماء استفسار نموده این ذره بیمقدار رساله
مذکوره را بنظر اشرف آن ظل الله رسانیده ناطقه
شکرخا نموده فرمود که چون رساله حسینیه را بفارسی
کرده چرا باسم سامی مشرف و مزین نساخته اگرچه تعبیر
این اشارت از آن برتر و عالیتر است که عبارت
فرمنده متعهد آن گردد اما این بنده فرمان بردار
از سعادت دارین در قبول و امتثال فرمان واجب
الاذعان آن قبله اهل ایمان سید الله و قصه
مشهوره المیسور معنی و دینی بوضوح پیوسته
بنا بر این قلم شکسته رقم را متوجه این امر گردانیده
و رساله حسینیه را بحسن القاب همایون شاه
نشاهی تشریف و تزیین داد که شرف سعادت
و پاکی طینت و متانت اعتقاد و صلاح نفس و
طهارت ذیل و علو حسب و جمال نسب و کثرت
خیر و احسان و فوز بی امتنان و حسن معاش
و لطف گفتار نیکو کردار از جمیع سلاطین
کشورکشا و خواقین فرمان بردار در روی زمین

منوّر و ممتاز است و حضرت مالک الملک بعنایت
و عنایت از جمیع حوادث زمانه و آفات آخر الزمان
حارث و حامی علم دین مبین و شرح متین و
رایت مذهب اثنا عشر بدستیاری دولت
قاهره آن قبله سلاطین من المشرق الی المغرب
دفع معین و با وجود اسباب بی حساب سلطنت
و خلافت و جهانبانی و اوایل شباب و عنفوان
جوانی یک لحظه اوقات بر گماشتن بملاعب و ملاهی
نگذشته و پیوسته به تربیت ارباب علم و فضل
و کمال و رعایت و مراقبت سادات فرخنده فال
و تعظیم و توقیر صلحا و اتقیا و متابعت جمیع
اوامر و نواهی بمرتبه کوشیده که در جمیع ممالک
محروسه هیچ کس را یارای آن نیست که نام مسکرات
و منکرات بر زبان جاری تواند ساخت و جمیع
سلاطین روی زمین طوق بندگی در گردن
شعر کرده اند و سر بخط فرمان او نهاده اند شعر
سلطان سوالیان عالم ○ در مذهب جد خویش محکم
فرزند نبی و هادی دین ○ تاج سر جمله سلاطین ○
عالم ز جلال او منوّر ○ خاک ره اوست تاج قیصر ○

حال دل هر ضعیف مظلوم ۰ در خاک پاک اوست
معلوم ۰ عیسی نفسی دم فصاحت ۰ آفاق ز عدل
او براحت ۰ آن صاحب کشور معالی ۰ تائب
شده موسم جوانی ۰ زو گشته بنای شرع محکم ۰ او
داده رواج دین بعالم ۰ هر کس که ز فرمان او کشد سر
با خاک سیه شود برابر ۰ برداشته رای او ز خاک
از قوت سر چه سر بر افلاک ۰ تا در قدم تو سر
نهادم ۰ شد تن بتو همچو سر فدا دم ۰ یا رب بنبی
و عترت او ۰ یا رب بعلی و عزت او ۰ یا رب بصفای
اهل ایمان ۰ شهرها همه در تما برادی ۰ در حفظ و امان
خویش داری ۰ یا رب که مباد سایه اش کم ۰ از فرق
موالیان عالم ۰ سیراد همیشه کامرانش ۰ با یکجهتان
و دوستانش ۰ ای دولت و بخت جاودان باد ۰
پیوسته بصاحب الزمان باد ۰ حضرت سلاطین
الاعظم و خاقان المعظم مولای ملوک الترک والعرب والعجم
سلاطین الزمان باسطة الجنة والامن والامان
علی اهل الایمان ناصر دین المبین و حافظ شرع

المتین

المتین ممهد قوانین ائمة معصومین خلاصه
اولاد سید المرسلین سلالة احفاد امیر المؤمنین
محیی اسم اجداده الطاهرین قاهر الظلمة
والمتمردین ماحی بدع المنافقین والمخالفین
ملاذ الخلائق اجمعین ظل الله فی الارضین
قهرمان الماء والطین امیر العباد باقامة العدل
والسداد الموصوف بتشریف هو الذی جعلکم
خلائف فی الارض مؤید بتأییدات الربانیة
المخصوص بآیات الرحمانیة صاعد مصاعد
السلطنة الباهرة عارج معارج الایالة القاهرة
سلطان السلاطین فی الآفاق المتمکن علی
سریر الخلافة بالارث والاستحقاق شهنشاه
مالک رقاب سپهر قدر خورشید رکاب
قطب فلک بختیاری مرکز دایره جهانداری
خورشید روشن رای جمشید ممالک آرای
آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت پروردگار
مبهج سیادت و ولایت ماه اوج سلطنت

وخلافت سکندر جاه سلطنت پناه فریدون
خورشید منظر جم جاه خلافت پناه صاحب
قران سلیمان مکان ظل سبحانی ٭ شاهی که یافت
ملک بشمشیر او قرار ٭ خورشید طلعت جمشید
روزگار المستعین من الله المستعان الخاقان
بن الخاقان السلطان بن السلطان بن السلطان
ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله
ملکه و سلطانه و افاض علی کافة البرایا و العالمین
بره و احسانه بتشریف این نام با احترام اتمام
داده بموقف عرض رسانید ٭ ای طبع کهن سنج تو
میزان سخن ٭ پیوسته دل تو تازه از جان سخن ٭
حقا که نشاید بارگاه تو بود سخن ٭ هر جا که بر آید
از کان سخن ٭ منقبت و مدائح این خاندان
عظیم الشان از آن اعلی و ارفع است که این حقیر
فقیر شمه از آن توان بیان نمود هر آینه کف
عنان سخن را از این صوب بجانب مقصود
اولی مینماید ٭ شاها اساس ملک بتو استوار باد ٭

عمر تو همچون دور فلک بیشمار باد ٭ پس شروع
میکنم در مقصود محقق فاضل و مدقق کامل و
عالم عاقل جامع معالی ثانی شیخ ابو الفتح رازی
رحمة الله علیه روایت میکند باسناد صحیحه
که روزی کار هارون الرشید علیه اللعنة و
العذاب که از جمله خلفاء بنی عباس بود پیوسته کمر
عداوت اهل بیت رسول الله را می پیمود و در
ایام خلافت آن ملعون شرفات غرفات دار
الخلافة بغداد بکیوان مقابل می نمود و چهار صد
غلام زر خرید داشت با کمرهای مرصع که هر وقت
در خدمت آن معاند متکبر میبودند و هیچکس را
از سلاطین زمان در مجلس او بار نبود و هیچ
آفریده را زهره گفتار نبود در اوایل حال ظاهر
کننده مشهد مقدس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه او بود و محل قبر مبارک آنحضرت
را حضرت امام اعلا مقام جعفر بن محمد صادق
علیهما السلام تعیین نموده و هارون علیه اللعنة بفرمود
که قبه عظیم بر سر قبر مبارک بنا نهادند هر وقت اظهار

محبت سادات اهل بیت کردی و آخر کار از نجس
طینت و خبث اعداء دین کار بانجا انجامید که
حضرت بواسطه خلافت بیمقدار آن ملعون
غدار بقتل امام هفتم موسی بن جعفر صلواة الله
علیه را اختیار نمود و چندین از سادات بنی
هاشم و اهل بیت را بقتل رسانید و بجای
سنگ و خشت در دیوار می نهاد لعنت الله علیه
و علی اعوانه و انصاره و احبائه الی یوم الدین
در زمان دولت و خلافت آن ملعون مردی
بود بازرگان با نعمت فراوان و از مشاهیر
بغداد بود و شهرت تمام داشت بر محبت خان
دان طیبین و طاهرین و پیوسته در ملازمت
حضرت امام معصوم و گنج علوم جعفر بن محمد ع
بودی و شرایط خدمتکاری و بندگی بجای می
آوردی بعد از شهادت آنحضرت بواسطه ظلم
اعداء دین و مخالفان عباسیه اموال و اسباب
تمام از دست وی برفت و درویشی روی بوی
نهاد و هیچ نماند او را الا کنیزی که وی را در صغر سالگی
خریده بود و بمکتب داده و مدت ده سال در

حرم

در حرم محترم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تردد
نمودی و قریب به بیست سال بمطالعه علوم دینیه
و معارف یقینیه اشتغال داشتی و در حسن و ملاحت
نیز نظیر خود نداشت و نام وی حسنیه بود چون
مشقت فقر و فاقه بر خواجه بازرگان اشتداد
یافت روزی با کنیز خود گفت و اظهار شکایت
نمود و فرمود که ترا بجای فرزندی و مرا بغیر تو
کسی دیگر نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیدم
که ترا باینجا رسانیدم و امروز بانواع فضایل
و کمالات آراسته باید که از روی فراست چاره
کار من بکنی که کار من از هجوم فقر و فاقه و استیلاء
بلای احتیاج سر بهوا کشیده حسنیه گفت
ای خواجه هزار جان من فدای تو باد بدولت
تو من باین مرتبه رسیدم و من زر خرید توام
و ترا بر من حق بسیار است و منت بچشم دارم اگر
مصلحت باشد سخنی بعرض رسانم خواجه گفت
اجازت دادم بگوی آنچه داری حسنیه گفت صلاح
در آنست که مرا پیش هارون بری و عرض نمایی

واظهار فروختن من کنی اگر از بهای من پرسد بگوی
صد هزار دینار خلیفتی اگر گوید که وی چه هنر
دارد که این چنین قیمت میکنی بگوی که وی آن
هنر دارد که اگر تمام علماء زمان حاضر شوند و
در علوم دینیه باوی بحث کنند بر همه فائق
بود و مغلوب و ملزم نگردد خاجه چون این
حکایت بشنید گفت که حاشا که من اینکار نکنم
مبادا که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت خصلت
وحسن صورت وسیرت تو آگاه شود بهر طریق
که باشد تو را از من بگیرد و من در مفارقت
تو صبر نتوانم کرد و مرا خورسندی نخواهد بود
حسنیه گفت ای خاجه مترس که بمحبت اهل
البیت تا مرا حیاة هست کسی مرا از تو نتواند جدا
ساخت برخیز و توکل بر خدا کن که انچه خیر است
چنان خواهد شد و در این باب مبالغه تمام
نموده خاجه بنا به مبالغه برخواست و بخدمت
یحیی ابن خالد برمکی که وزیر هارون بود آمد
وکیفیت احوال خود وکنیز را عرض نمود یحیی گفت

بیعه کنیز را بیار خواجه بیچاره رفت از این واقعه
خائف وهراسان ومتفکر وپریشان حسنیه را
برداشته در ساعت متوجه دار الخلافت شد
وقصه حسنیه را با هارون عرض نمودند هارون
بفرمود تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه
بمجلس هارون در آمد برقع بر روی افکنده
دعای هارون بجای آورده وشعری چند در
مدح وی بخواند چنانکه هرون را بسیار خوش
آمد بفرمود که برقع از روی وی برداشتند
هارون چون صورت وی بدید بی اختیار
از جای برخواست وگفت خواجه وی را حاضر کنند
وی را حاضر کردند گفت بگوی قیمت کنیز تو چند است
و نام وی چیست خواجه گفت نام وی حسنیه
وبهای او صد هزار دینار خلیفتی است هارون
برآشفت وگفت وی را بچه سبب چنین قیمت
نهادی خواجه گفت از آن جهت که اگر جمیع
علماء زمان تو جمع شوند و در علوم دینیه
ومسائل شرعیه با او مباحثه نمایند او را نتوانند
منقطع سازند هارون گفت که اگر منقطع و

وملزم کردد بفرمایم تا کردنت را بزنند وکنیز مرا
باشد واکر وی را ملزم نتوانند کرد بفرمایم که صد
هزار دینار خلیفه بتو دهند وکنیز هم تورا باشد
خواجه اندیشه کرد وکفت که مرا مهلت دهید
که یکبار دیکر با کنیز حکایت کنم هارون او را
مهلت داده خواجه نزد کنیز امد وکیفیت حال را
با وی بکفت کنیز کفت که ای خواجه اندوه مدار
که من از برکت حضرت رسالت پناه واهل بیت
او مغلوب وملزم نکردم خواجه مراجعت نموده
با هارون شرط کرد هارون بفرمود که حسنیه
را حاضر کردند حسنیه بمجلس در امده شرایط
دعاکویی بتقدیم رسانید هارون کفت ای
حسنیه چه مذهب داری وبر کدام دینی کفت
بر طریق دین متین مبین حضرت محمد رسول الله
واهل بیت اویم صلواة الله علیهم اجمعین هارون
کفت ای حسنیه خلیفه ووصی رسول الله ص
که بود بعد از رسول خدا حسنیه کفت
ای خلیفه زمان بفرمای تا علما را حاضر کنند

تا انچه

تا انچه کفتنی باشد بکویم اکر کسی را در دین ومذهب
من سخنی باشد جواب وی بکویم انشاء الله تعالی
هارون دریافت که وی بر طریقه اهل البیت
علیهم است وزیر خود یحیی را طلبیده وکفت
که وی دعوی بزرک کرده اکرچنانچه از علماء
مغلوب کردد وحقیت مذهب خود ثابت
نتواند کرد وصدق وی ظاهر نکردد ویرا بقتل
رسانم با قبح وجوه واکرچنانچه از وی علماء
مغلوب وملزم شوند درین صورت رعایت
وی بر خلیفه زمان ظاهر شود چرا که کنیزی که
بر جمیع علماء وفضلاء فایق اید کشتنی لازم
نبود هارون را بسیار خوش امد وبغایت
پسندیده امد وبفرمود تا علماء بغداد او را
حاضر شوند ورئیس وفقهای بغداد همه حاضر
کردند ودر ان ایام ابو یوسف وشافعی نیز در
بغداد بودند ومیان ابو یوسف وقاضی بغداد
عداوت تمام بود جمله را حاضر کردند وحسنیه برقع
بر روی کشیده ودر برابر ایشان بنشست
واز وی مذهب سوال کردند حسنیه اظهار مذهب

اهل البیت کرده اصلا اندیشه نکرده و با ایشان
مباحثه و مجادله بطریقی می نمود که هیچ کس را
مجال جواب و یارای خطاب نبود و بیان تفسیر
قرآن و احادیث صحیحه نبوی می نمود که هارون
متغیر شده و متحیر مانده بود بفرمود که بزودی
فرمان نوشت و در ساعت او را بدست صد
از اعراب داد و به بصره فرستاد و ابراهیم ابن
خالد عونی که اعلم علماء بصره بود در کلام و فقه
و تفسیر و اخبار سرآمد ایشان بود و در آن زمان
چهار صد کس از علماء و فقهاء در دار الخلافه
حاضر بودند چون فرمان بوالی بصره رسید
نوشته بود در فرمان که چون فرمان بتو رسد
باید که ابراهیم ابن خالد عونی را بدار الخلافه
روانه نمایی و تاخیر جایز نداری پس والی بصره
بفرمود تا ناقه بادپای دشت پیمای بیاوردند
و ابراهیم را بنشانیدند و با رسولی که آمده بود
بدار الخلافه بغداد فرستادند چون ابراهیم
به بغداد رسید بهارون عرض کردند بفرمود که

مجلس

مجلس را بیاراستند و جمیع علماء بغداد را حاضر
کردند و ارکان دولت و اعیان مملکت و سلاطین
که از اطراف و اکناف حاضر بودند باستقصای
ایشان امر فرموده و ندا در دادند که جمیع اکابر
و اهالی و ارباب مناصب بدار الخلافه حاضر
شوند که امروز روز مناظره است هارون
بفرمود که از برای ابراهیم کرسی زرین نهادند
تا بآنجا بنشست بعد از آن هارون با ابراهیم
شرایط پرسش بجای آورد و بفرمود تا حسینه
را حاضر کردند و بجای حقیرانه بداشتند رخصت
طلبیده و پیش آمد و دعای هارون بجای آورد
و بی آنکه جای نمایند برفت و در برابر ابراهیم
بنشست و ابراهیم از روی تکبر بر روی کرسی
زرین نشسته بود هارون بجانب حسینه
نظر کرد و بگوشه چشم اشارت بمجادله و مباحثه
نمود حسینه از کمال حدت طبع و فراست در
یافت در ساعت متوجه ابراهیم شد و گفت
ابراهیم بن خالد تویی که صد جلد کتاب از

تصانیف و در میان مردم است و مشهور و
معروفست و تفاخر میکنی بعداوت علی بن
ابی طالب صلواة الله علیه ابراهیم براشفت
و گفت با من سخن تیز میکنی و روی بجانب اهل
مجلس کرد و گفت که مرا با کنیزی معارضه کردن
چه صورت دارد این موجب استخفاف علم
و اهانت علما میشود یحیی برمکی که وزیر هارون
بود در برابر ایستاده بود بخندید و گفت ای
خداوند کلام اکابر دین است که انظر الی
ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی سخن را نظر کنید
و نظر بر گوینده سخن نکنید ای ابراهیم
این سخن از اهل فضل بدیع می نماید حسنیه
گفت ای ابراهیم بتوفیق الله من درین زمان
ترا از این کرسی فروتر زیر می آورم و
شروع نمود در مجادله ابراهیم گفت سبقت
مراست که از راه دور آمده ام سوال من خواهم
کرد ابراهیم دانسته بود که حسنیه میخواهد
که حقیت مذهب اهل البیت را بر هارون

ظاهر

ظاهر کرداند حسنیه گفت ترا سبقت دادم
بپرس هرچه خواهی ابراهیم سوال میکرد و حسنیه
جوابها میگفت که تفصیل آنها را اگر درین مختصر
می آوردیم بطول می انجامید و قاری و مستمع
را از خواندن و شنودن ملال می شد حسنیه
در هر مسئله از مسائل او بوجه معقول و منقول
جوابها گفت و اعتراضات وی را دفع کرده و الزام
وی نموده چنانچه هارون و جمیع ارکان دولت
و علما و فضلا از موافق و مخالف بر تقریر پاکیزه
حسنیه حیران شده بودند و محبت او در جمیع
متمکن شده بود آنگاه حسنیه گفت ای ابراهیم
مناظره دراز کشید میترسم که ملالت خلیفه زمان
شود اگر رخصت باشد من نیز سوالی بکنم ابراهیم
گفت ای حسنیه سه سوال دیگر بپرسم اگر جواب
من گویی منقطع شوم حسنیه گفت بپرس ا ف
هرچه خواهی ابراهیم گفت بگوی که بعد از مصطفی
خلیفه و قائم مقام که بود گفت آنکه سابق بود
در اسلام ابراهیم گفت سابق در اسلام که بود
حسنیه گفت آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود

هارون از این سخن متغیر شد چون ابراهیم بن
خالد هارون را متغیر دید دلیرتر شد گفت ای
حسنیه چه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است
از برای آنکه چون پیغمبر دعوت نمود خلق را ابوبکر
چهل ساله بود و علی کودک و ایمان و طاعت کودک
و کفر و معصیت او را اعتباری نبود حسنیه گفت
که اگر من ثابت کنم که ایمان و طاعت و کفر و معصیت
او را اعتباری هست و کودک مستحق ثواب و
عقاب هست اقرار کنی با مامت علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام ابراهیم گفت اگر حجت و
دلیل گویی بلی اقرار کنم حسنیه گفت چه گویی در نص
قرآنی که صریح واقع شده در حق خضر و موسی علیهما
هم و آن کودک که خضر وی را بکشت چنانکه
قرآن ناطق است فَانطَلَقَا حَتّی اِذا لَقِیا غُلامًا
فَقَتَلَهُ قالَ اَقَتَلتَ نَفسًا زَکِیَّةً بِغَیرِ نَفسٍ لَقَد
جِئتَ شَیئًا نُکرًا و بعد از آن موسی ع بوی اعتراض
کرد در سبب قتل کودک خضر در جواب وی گفت
و صریح واقع شده که وَ اَمَّا الغُلامُ فَکانَ اَبَواهُ

مؤمنین

مُؤمِنَینِ فَخَشِینا اَن یُرهِقَهُما طُغیانًا وَکُفرًا بگو
که کشتن آن کودک باستحقاق بود یا خضر ع ظالم
بود نشاید که خدای تعالی مدح ظالمان کند خضر ع
و حال آنکه جناب اقدس الهی در قرآن فرموده است
که خضر پیغمبر بزرگوار است ابراهیم سر بزیر افکنده
حسنیه گفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگویی و سر
در زیر افکنی و عناد را پیشه کرده ای ابراهیم
بخدایی که خالق جمیع اشیاست راست بگوی که
این نقل که روایت میکنم بنظر تو رسیده و
از اصحاب حدیث شنیده یا نه و از جمع علما
که حاضرید شهادت میطلبم ابراهیم گفت بگو
حسنیه گفت روایت کنند مجاهد از ابو عمره
و ابو سعید خدری که گفتند ما نشسته بودیم نزد
رسول خدا ص که سلمان فارسی در آمد و ابی
ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار ابن یاسر
و حذیفه یمانی و ابی هاشم التیهانی و ابو الطفیل
عامر و آنکه یاری بودند جمله در خدمت رسول خدا
برا نمود در آمدند و اندوه و ملال از ایشان ظاهر
بود گفتند یا رسول الله بدانکه ما بعضی حکایات

بشنویم از جمع حاسدان در حق برادر و ابن عم تو
علی ابن ابی طالب که میگویند که چه فضل است صاحب
شما را علی در سبقت اسلام بر دیگران که وی در حال ان
طفل بود آنحضرت فرمودند که من شما را بیرون آورم
از این اندوه چنانکه روشن شود دلهای شما و اسم
بآن خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که با شما حکایت
میکنم و خدای تعم خبر داده است مرا و دا شماید
که شما در کتابهای پیشین خوانده باشید و دیده
باشید که پدر من ابراهیم ع را که بزاییدند از
ملک عاصی و طاغی و چون در آن حال مادرش ویرا
بزاد در میان اثلاث نهاد و در کنار جوی آب
در حالتی که آفتاب فرو میرفت چون ویرا آنجا بگذاشت
ابراهیم ع برخواست و دست بر سر و روی خود میکشید
و کلمه توحید بر زبان جاری ساخت آنکه جامه بر گرفت
و خود را بآب پاک میکرد چون مادرش این حال بدید
بغایت بترسید چنانکه خدای تعم در قرآن مجید
میفرماید وَکَذٰلِكَ نُرِیۤ اِبۡرٰهِیۡمَ مَلَکُوۡتَ السَّمٰوٰتِ

وَالۡاَرۡضِ وَلِیَکُوۡنَ مِنَ الۡمُوۡقِنِیۡنَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَیۡهِ الَّیۡلُ
رَاٰ کَوۡکَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّیۡ الی اخر الایه ای یاران من
بدانید که موسی بن عمران که فرعون در طلب او
بود و شکم زنان بارداری شکافت و اطفال
را میکشت تا موسی کشته گردد چون مادرش موسی
را بزایید در ساعت بمادرش گفت ای مادر مرا
در تابوت نه و در دریا بیفکن مادرش بترسید
از سخن گفتن وی موسی گفت ای مادر در دریا غرق
شوی و هلاک گردی موسی گفت ای مادر مترس که
خدای تعم مرا نگاه میدارد و بسلامت بتو رساند
مادرش ویرا در تابوت گذاشت و در دریا انداخت
آب او را بکنار برد تا آنکه خدای تعم او را بمادرش
رسانید بعد از مدت هفتاد روز و بعضی گویند
بعد از مدت هفت ماه از طعام و شراب هیچ نخورده
بود خدا ایشان صبر داد ویرا در آن حال و گفت وَلِتُصۡنَعَ
عَلٰی عَیۡنِیۡۤ اِذۡ تَمۡشِیۡۤ اُخۡتُكَ فَتَقُوۡلُ هَلۡ اَدُلُّکُمۡ عَلٰی مَنۡ
یَّکۡفُلُهٗ فَرَجَعۡنٰكَ اِلٰۤی اُمِّكَ کَیۡ تَقَرَّ عَیۡنُهَا وَلَا تَحۡزَنَ
الی اخر الایه و دیگر بدانید ای یاران من که خدای عز

و حق در حق عیسی بود که فَنَادیهَا مِن تَحتِهَا اَلّا تَحزَنی
قَد جَعَلَ رَبُّکِ تَحتَکِ سَرِیًّا یعنی با مادرش سخن
گفت در آنحال که مادرش باو اشارت کرد که
فَاَشَارَت اِلَیهِ قَالُوا کَیفَ نُکَلِّمُ مَن کَانَ فِی
المَهدِ صَبِیًّا قَالَ اِنّی عَبدُ اللهِ آتانِیَ الکِتَابَ
وَجَعَلَنِی نَبِیًّا وَاَوصَانِی بِالصَّلوٰةِ وَالزَّکوٰةِ
مَا دُمتُ حَیًّا یعنی سخن گفت در حالت ولادت
بیافرید خدای تعالی مرا و علی را از یک نور و ما در
صلب آدم خدا را تسبیح میکردیم تا آنکه ما را نقل
نقل کردند از اصلاب طاهر بارحام زکیه چنانچه
تسبیح ما را میشنیدند در پشتها و شکمها و در
هر عهدی و عصری تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم
و نورهای ما در روی پدران ما ظاهر بود
آنگاه نور در دو نیم شد نیمی بعبد الله منتقل شد
و نیمی بابو طالب پدر و عم من هرگاه در میان
نشستندی نورهای ما بر ایشان ظاهر بودی تا
آنکه بشکم مادران آمدیم و بر دستی که جبرئیل بود

آمد

آمد در وقتی که برادرم علی از مادر متولد شد گفت
یا حبیب الله خدا تو را سلام میرساند و تهنیت
میدهد بولادت علی بن ابی طالب و میگوید
که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تو است
و آشکارا کردن وحی تو است که تو را مؤید کردانیدم
ببرادر تو و وزیر تو و همتای تو و خلیفه تو و ذکر
تو باو بلند کردم و نسل تو بوی باقی ماند و چون
علی متولد شد مادرش وی را بر دست من نهاد
و من وی را بر دامن خود نهادم و علی انگشت دست
راست خود بر گوش خود نهاد و برسالت من
اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله گفتم بخوان
بآن خدای که جان من بفرمان او است که علی
ابتدا کرد بصحفی که خدای تعالی بآدم فرستاده بود
و شیث باو قیام نموده بود بخواند از اول تا
آخر چنانکه اگر شیث حاضر بودی اقرار کردی که
علی حافظ تر است از او آنگه توریه موسی بر خواند
چنانکه اگر موسی حاضر بودی اقرار کردی که علی
از وی حافظ تر است و آنگه زبور داود و انجیل عیسی

داود و
که اگر عیسی حاضر بودی انصاف دادی که علی علیه السلام
حاضرتر است از من و ایشان انکه قران که خدای تعالی
بر من فرستاده بود برخواند بحنانکه من حافظم
انکه علی سخن کفت و من با وی سخن کفتم به چیزها
که انبیا و اوصیا سخن کویند با یکدیکر انکه علی
بحال طفولیت شد و من ویرا بمادرش دادم ای
یاران شما چرا اندوه ناکید غمکین مشوید که
وا قوال اهل شک و اعتبار مده اینکه که من فاضل
ترین جمیع انبیاام و دستم و وصی من فاضل ترین
جمیع اوصیا است انکاه سلمان فارسی و باقی
اصحاب کبار خوشدل شدند و خندان بر پای
ایستادند و صلوات بر رسول الله فرستادند
وکفتند نَحْنُ الْفَائِزُونَ رسول خدا فرمود
که شما ئید رستکاران و بهشت از برای شما
افریده و دوزخ از برای دشمنان من و دشمنان
علی افریده اند حسنیه چون سخن بانجا رسانید
هارون واکثر علما بکریستند و ابراهیم خالد را

بیان و قوة نطق نداشت انکه حسنیه کفت
ای علماء زمان وای شافعی و فلان و فلان
بحق خدا اکر مداهنه مکنید و راست بکوئید
که انچه من کفتم صحیح است و به نظر شما رسیده
و شنیده اید یا نه اکثر علما که حاضر بودند کفتند
ای حسنیه این حدیث از ان قبیل نیست
که کسی انکار ان تواند نمود حسنیه کفت
ای ابراهیم معترف هستی بفضیلت پیغمبر ما
بر سایر پیغمبران کفت بلی حسنیه کفت ای ابراهیم
قائل هستی بر انکه خداوند تعالی علی را نفس
رسول الله خوانده در قران مجید انجا که کفته
قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَ
نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الْكَاذِبِينَ اکر درین
سخنی داری بکوی که در حضور جمیع مفسرین
و محققین بر تو ثابت کنم ابراهیم کفت حاشا
که من انکار کنم قران را حسنیه کفت ای دشمن

خداوای معاندان خانه دان طیبین وطاهرین
بعدان انکه قائل شدی بقران خدا وحدیث
نبوی بر انکه علی نفس رسول الله است وبرادر
وی او رسول افضل انبیا و رسل است پس
چرا اعتبار نمیکنی که او سابق الاسلام است
ومعترف نمیشوی که وی افضل اوصیا است
چون ابراهیم که جد بزرکوار او بود وموسی
وعیسی ع در حال ولادت تکلم نمودند وایمان
بخداوند اوردند وهمچنین نبوت داود ویحیی ع
در حالی که طفل بود پس چرا کرهاندادی که علی
علیه السلام برادر وداماد وابن عم رسول الله امام
بود ودین رسول الله بوی قائم شده وخدا
ویرا نفس رسول الله خوانده وچندین از
ایات قرآنی درحق وی نازل شده وخدا تعالی
ویرا باسم ولی خوانده ورسول یکضربت او را
در روز خندق برابر عمل جن وانس قرار داده
وناقل این حدیث در طریق شما وارد است و
در کتب شما مذکور است من اراد ان ینظر

الی ادم

الی ادم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم
فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب چون رسول
او را برابر کرد بچندین پیغمبر اولو العزم بزعم
شما پس در طریق اهل البیت وی افضل است
از هر یک انبیا و رسل بعد از رسول افضل
عالمیان است پس چرا اضا یقر میکنی در انکه ایمان
در طفل معتبر است ومعترف نمیشوی بر سبقت
ایمان علی در انکه علی ع در حال طفولیت امامت
یافت ووصی رسول بود وحافظ صحف
وتوریة وانجیل وزبور بود وفرقان
العظیم بود وجمیع اهل اسلام متفق اند که
علی لا یشرک بالله طرفة عین وابوبکر بعد از چهل
سالکی ترک بت پرستی کرد بزبان وبزبان
اسلام ظاهر کرد وبحسب اعتقاد موفق نشده
وجمیع اوقات مخالفت خدا نموده طریق عناد را
می پیمود کوشت وپوست وخون وی انچه
وی بود ده بود بخمر باوجود این قبایح ویرا

مؤمن میدانی و اعتبار میکنی ایمان و بر او اعتقاد
نمیکنی ایمان معصومان خدا و ندانی را که خدا
گواهی داد بعصمت و طهارت ایشان زهی
بغض و عداوتی که شما راست با خاندان طیبین
و طاهرین ابراهیم بن خالد بمرض قولنج گرفتار
شده و سر بزیر انداخت و گفت از این مسئله
در گذشتم اما چه گویی در حق عباس و علی که ایشان
منازعت کردند بسبب میراث پیغمبر هر یک
دعوی کردند که میراث حق منست و بر او وی
پیش ابوبکر رفتند چون دو خصم بحاکم روند
بهر حال حق با یکی بود و دیگری باطل و غرض من
این مسئله آن بود که اگر حسنیه گوید که عباس
باطل بود میبایست کشتنی بود بجهة آنکه هارون
علیه اللعنة عباسی بود و اگر گوید علی باطل بود
ابطال مذهب خود کرده باشد و نقصان دین
او بود حسنیه گفت ای ابراهیم این مسئله
و سؤال تو را از قرآن جواب حاصل است ابراهیم
گفت کدام است حسنیه گفت که حق تعالی با محمد ص

خطاب کرده که هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا
المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا
لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم
بیننا بالحق و لا تشطط و اهدنا الی سواء
الصراط ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة
ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها و عزنی
فی الخطاب در تفسیر آمده که آن دو خصم
یکی جبرئیل ع بود و یکی میکائیل ع و حاکم داود ع
بود بفرمای ای ابراهیم که تا کدام برحق بودند
جبرئیل یا میکائیل یا هر دو باطل بودند ابراهیم
گفت جبرئیل و میکائیل هر دو برحق بودند
و سهو داود را بود حسنیه گفت هر دو بر
حق بودند و سهو ابوبکر را بود برای تنبیه
پیش او آمدند عباس گفت که میراث مراست
که عم پیغمبرم و علی گفت که میراث مراست که داماد
و وصی و پسر عم پیغمبرم و قرة العین او در خانه

منست وحسن وحسین که سید جوانان بهشتند
فرزندان منند ونفس رسول خدا ایم بحکم آیه
انفسنا وانفسکم چون ابوبکر این حکایت از
ایشان بشنید گفت والله که از پیغمبر شنیدم
که فرمود که علی وصی منست و وارث و قاضی
است چون عباس این سخن را از ابی بکر شنید
بی طاقت شد گفت ای ابا بکر چون این سخن
از پیغمبر شنیدی وچنین است پس چرا خلافت
بخشستی وحق او را ضایع کردی ومخالفت
رسول خدا کردی چون ابوبکر این سخن بشنید
دانست که از برای الزام وی آمده اند واین
سخن را بهانه ساخته اند گفت شما بنیابت
آمده اید اعراض نموده از مجلس برخواست و
برفت چون ابراهیم این حکایت از حسنیه
شنید گفت از این مسئله هم درگذشتم اکنون
بگو که عباس فاضلتر است یا علی حسنیه گفت
بگو حمزه فاضلتر است یا محمد تو در میان عباس
وعلی چه افتاده اگر عباس فاضلتر بودی علی را

بود

علی را بود که چون عباس عمّ داود واگر علی فاضل
تر بود مر عباس را بود که چون علی برادرزاده
دارد چون هارون فصاحت وبلاغت
حسنیه را بدید متحیر مانده روی با ابراهیم کرده
وگفت حیف از آن علوی که با تو ست حسنیه
گفت که هفتاد مسئله ترا جواب گفتم اگر
فرمایید من هم یک مسئله از وی بپرسم
اگر جواب گوید منقطع شوم وملزم گردم هارون
گفت بپرس از وی هرچه خواهی حسنیه
گفت ای ابراهیم چون پیغمبر از دنیا رفت
وصی تعیین کرد یا نه کرد ابراهیم گفت نکرد
حسنیه گفت خطا کرد یا ثواب وآنچه خلفاء
در سقیفه بنی ساعده کردند خطا بود یا صواب
پیغمبر را خطا نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم
فرو ماند از آن جهت که اگر میگفت پیغمبر خطا
کرده نقصان دین وشرع میشد واگر میگفت
که خلفاء خطا کرده اند مدعای حسنیه ثابت
میشد وبطلان مذهب او میشد وبیم کشته

شده ام بود ابراهیم بانک بشمرد و دفت بر جمیع
خلایق ثابت شد که ابراهیم عاجز شده است
هارون چون ابراهیم را مضطرب دید و
خلایق همه خندیدن و بیکبار سرزنشها کردند
که چنین عالمی و فاضلی از کنیزی عاجز شود هارون
دید که موجب فضاحت او نیز میشود روی
بوزیر خود یحیی کرد و کفت که ای یحیی از
ابراهیم بپرس که شنیده ام که در میان علما
بغداد و بعضی از علمای بنی هاشم و فقهای حله
در مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و
شر منازعت بوده سؤال کن که چه میکوید
و هارون پیوسته در ان مسئله متردد بود
و هر چند علما دلائل بعرض او رسانیدند او را
اطمینان حاصل نمیشد غرض ان بود
که ببیند که حسنیه چه میکوید در ان باب
حسنیه چه میکوید یحیی بنا بر اشارت هرون از
ابراهیم سؤال کرد که یا ابراهیم چه میکوید در خیر و
شر و نفع و ضرر که از بندکان صادر میشود
و بایشان عاید میکردد و معاصی و کفر ایشان را

اسناد

اسناد بخدای تعالی میکنی بقضا و قدر او یا بنده
را فعل و اختیاری هست چنانچه معتقد بنی هاشم
است و اتباع ایشانست مطیع مستحق ثواب و
عاصی مستحق عقاب است یا نه ابراهیم کفت که
معتقد در این مسئله چنانست که نفع و ضرر
و خیر و شر بقضا و قدر خداوند است پیدا
کننده آدم و حوا و محدث قابیل او است پیدا
کننده آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیات
و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت
و عصیان است و مبدع محبت و عداوت
و ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و هاروت
و ماروت و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان
او است و همه بقضا و قدر است از خیر و شر
چون حسنیه این مهملات را شنید بی طاقت
کشت و کفت ای ابراهیم از خدا شرم نداری که این
کفر و زندقه بر خود و بر جمیع مسلمانان روا
میداری و از برای ابلیس اقامت حجت و دلیل
می نمایی بدانکه الزام تو و امثال که پیش از تو

باین اعتقاد بوده اند باسه‌هل وجوه بیشتر است
اول انکه کفتی که شر و عصیان و کفر و فسق بقضا
و قدر واست ان نا برضای وی نیست بدانکه در
یک سخن دو محال ثابت کردی برای انکه چون
کسی حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و بیم
بود یا از مداهنت و ریا و تلبیس و ذات
مقدس باری تعا از این صفات منزه است
و بدان ای ابراهیم که این سخن را از ان جهت
وضع کرده اند انهای که قبل از تو بوده اند
باین اعتقادات که شاید باین سخن و باین
جهت کفر و زندقه را از خود دفع نمایند
بدانکه اعتقادات شما انست که شر و عصیان
و کفر و فسق جمله بقضا و قدر است و رضای
خداست وخود هم از این سخن شرمنده اید
ابراهیم کفت ای حسنیه مکر اقرار بکلام خدا
نداری حسنیه کفت اقرار بکلام خدا دارم
و تفسیر و مشکلات کلام و متواترات از افرا
کرفته ام از انکسانی کرد رحق ایشان وحی

بنزدیکوان ایشان قران نازل شده است ابراهیم
کفت ای حسنیه چه کوئی قول خدا تعالی را
که قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
و همچنین ایات دیکر که یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ
یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ و همچنین در ایت دیکر
وَلَوْ شِئْنَا لَآتَیْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا معنی ایت اول
انکه همه از نزد خداست و معنی ایت دوم انست
که کمراه میکرداند انکس را که میخواهد و راه راست
می نماید انکس را که میخواهد و معنی ایت سیم
انکه اکر خواهیم هر نفس را هدایت کنیم و همچنین
میفرماید که خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ
وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ یعنی مهر نهادیم بر
دلهای ایشان و بر کوشهای ایشان و بر چشمهای
ایشان پوشش و غطای که نتوانند ایمان اورند
ای حسنیه چه کوئی در باب ایات قران و چه
اعتقاد کنی در ان احکام فرقان حسنیه کفت
ای ابراهیم ختم الله علی قلوبکم و علی سمعکم و ابصارکم

بدانکه اکثر ایات قرانی که محمول و ماوّل است
بر وجهی که موافق قضایای عقلی است متناقض
نکردد و ایات قرانی متفاوت نکردد اوّل انجا
که فرموده است که قل کلّ من عند الله بدانکه
چون بظاهر این ایت حکم کنی لازم شود که جمیع
اشیا را خالق خدا باشد و این مذهب ابلیس
است بدانکه در قران کل بمعنی بعض است
چنانچه در قصهٔ ابراهیم امده است که ثُمَّ
اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا و این خود بر جمیع
عقلا ثابت است که کوه الوند و دماوند و
کوه قاف انجا نبود و همچنین در قصهٔ بلقیس میفرمود
که من کل شئ لها عرش عظیم جمیع عقلا دانند
که باد بجان و ذیرک و شلجم انجا نبود پس کل
را معنی مراد ان باشد که هرچه الاهیت است
او نکند از افعال حسنه چون خلق اسمان
و زمین و کرسی و لوح و قلم و جن و انس
و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها را
خالق و واجد است خدای تبارک و تعالی است

والله

والله تعالی پاک و منزه است از خلق فعل کفر و فساد
و ضلالت و معاصی و مانند ان دیگر انکه فرموده
که یضل من یشاء و یهدی من یشاء بدانکه
هدایت را معانی بسیار است و مرجع همه دو
معنی است یکی ارشاد و بیان و دیگری معنی لطف
و این هر دو عام است جمله مکلفان از مؤمنان
و کافران بدان ای ابراهیم که هرچه خدا فعل
مع در حق مؤمنان کرده است از الطاف و
ارشاد و ارسال رسل و قدرة و قوة و تمکین
و عقل و نصب همه در حق کافران کرده است
و اگر نکرده باشد کافران را بر خدا تعالی حجت
بود که تو ما را دل و چشم و گوش ما نهادی
و ما را قوة و شنیدن و دانستن حق ندادی
و خدا تعالی از کفار ملزم کردد و خدا تعالی
در قران مجید تصریح کرده است که لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ یعنی ما این را
از برای ان کردیم که مردم را بر ما حجت نباشد و حجت

خدایرا باشد چنانکه فرموده است و لله الحجة
البالغة بدانکه ای ابراهیم انجاکه ذکر ایت کرده
است مقید بمشیت مراد ازان زیادتی الطاف
است که واجب نباشد راه بهشت کسانیرا
که از ایشان طاعت و معصیت در وجود امده
باشد اکر خواهد بتفضل از سر کناه ایشان
در کذرد و ایشانرا راه بهشت نمایند و به بهشت
فرستند و بدان ای ابراهیم که اضلال را
بسیار استعمال کرده اند و معنی اصلی او هلاکت
کفته اند و اضلال را چون بخدای نسبت کنند
بمعنی هلاکت و عذاب بود یضل من یشاء
و یهدی من یشاء و یضل الله الظالمین
یعنی عذاب و عقاب کند خدای تعالی ظالمانرا
و کافران کمراه اند و اکر بمعنی کمراهی بودی ای
ابراهیم کمراهان را کمراه کردانیدن چه تحصیل
حاصل بودی و این محال است بدان ای ابراهیم
که این معنی را که تو بر خدا نسبت میکنی خدای

تعالی این معنی را بغیر خود حوالت کرده است
چنانچه فرموده است و لقد اضل منکم جبلا
یعنی شیطان کمراه کند از شما بسیاری را و
بفرعون نیز اسناد کرده است که قوم خود را
کمراه کرد پس اکر خدای تعالی بنده کافرا کمراه
کردانیدی اسناد با غیر خود نکردی ای ابراهیم
این معنی که تو میکویی که خدای تعالی همه کافران
را کمراه میکرداند قطعا دروغ است و این
اسناد کذب محض بود و خدای تعالی میفرماید
که انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون پس
بدانکه لازم بودی تاویل نمودن ایاتی که را کر
در انجا اضافت اضلال با خدا است او را
یضل من یشاء و یهدی من یشاء یعنی خذلان
کند خدای اورا و اکر خواهد چون لطف چون
لطف را در وی اثری نباشد تا انکه خواهد
که لطف را در وی اثری باشد چون خدای تعالی
بنده را بواسطه اصرار در کفر و عصیان
خذلان کند و با خود کذارد چنانچه کویی اضلال

کرده است وضلالت خود از بنده است بدان
ای ابراهیم که مدعا از ایة ختم الله علی قلوبهم
وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة انست
که اضافت مهر بر دل وگوش وپوشش چشم نموده
کرد بر سبیل تمثیل یعنی ایشان که مقام کردن بر کفر
بمنزلت کسی اند که خدایتعالی با ایشان این معنی
کرد تا نتوانند که ایمان اورند وختم وطبع ومهر
مانع نیست از ایمان که اگر مانع بودی خدایتعالی
نفی نمودی که بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون
الا قلیلا ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو لازم بودی
که رسول را اعلام نمودی که فلان ابن فلان را
دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند اوردن ازان
جهت که من مهر بر دلهای ایشان کذارده ام و
ایمان از وی نخواهم تا دعوت رسول عبث
نبودی بدان ای ابراهیم که ان هدایت که
حضرت پروردگار مؤمنان را کرده کافران
را نیز حاصل است وقران مجید بر این ناطق
است که انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا

یعنی

یعنی راه دو راه نمودیم بمؤمن وکافر چون
خدایتعالی چنین فرموده چون توان که خدا
کافر را هدایت نکرده باشد اگرچه بر طریقه
ایشان بود و مخالف بود اما در این مسئله
او را یقین حاصل نشده بود بحث حسنیه
را بسیار خوش امد ابراهیم خالد گفت ای
حسنیه چه گوئی در ایة که در قران فرموده الله
که ابراهیم با مشرکان نمرودی گفت ودر قران
صریح واقع شده انجا که فرموده اَتَعْبُدُونَ
مَا تَنْحِتُونَ وَاللهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ یعنی
میپرستید انچیزی را که خود میتراشید وخدای
معه خلق کرده شما را وعمل شما را حسنیه
بخندید وگفت والله که شما را اعتقاد
بقران نیست از این تاویلی که شما موافق
مدعای خود میکنید ایا شما از عذاب و
عقاب خدا اندیشه ندارید ابراهیم
گفت که از مفسرین وتابعین چنین بما رسیده
که ما مصدریست وتقدیر کلام اینست که

والله خلقکم و عملکم یعنی حق سبحانه و تعالی خلق
کرده است شما را و عمل شما را حسینه گفت
ای ابراهیم دلیل بر بطلان قول شما و کلام
باطل شما قول حق تعالی است که اتعبدون
ما تنحتون بدانکه سوق این آیه ملامت و تقریع
است یعنی ای کافران آیا می پرستید آنچه را
که خود می تراشید و حق تعالی آفریده شما را
وانچه می تراشید آنرا یعنی چوب را و اگر مراد
آن بودی که فعل و عمل شما را حق تعالی آفریده است
این آیه عذر کافران بودی و حجت ای عذر
گفتی کافرانرا بان عمل که میکردند و مناقضه
بودی بجهت آنکه اول کلام ملامت ایشان
بودی و آخر کلام عذر ایشان و فحوای این
آیه مقتضی آنست که ایشان بت پرست و
بت تراش بودند و درین خلافی نیست
خدای تعالی فرمود که شما را و آنچه شما می پرستید
از بتان و اصنام که خود می تراشید خدای
تعالی آفریده است بدانکه ما تنحتون ما موصوفه

است

موصوفه است و میتواند بود که نکره موصوفه باشد
و ما تعملون ما موصوله است بمعنی الذی و اگر
حمل کنیم بر آنچه مراد شماست متناقضه باشد
دیگر حضرت باری تعالی نسبت اضافت عمل با ایشان
کرده که اگر فعل پروردگار بودی نسبت و اضافت
آن به بنده نکردی چون اضافت به بنده کرد
پس فعل بنده باشد نه فعل خدا بجهت آنکه
عقلا و شرعا اضافت فعل بفاعلش کنند
ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدا میخواهد که کافر
معصیت کند و نمیخواهد که طاعت کند و این اعتقاد
شما مستلزم اشیاء شنیعه است چرا که الله تعالی را
فاعل قبایح میدانید و کفر و معاصی و هر فسادی
که در عالم واقع شود میگویید که بقضا و قدر اوست
و از سخن شما لازم می آید که حق سبحانه و تعالی
از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که عقاب کند کافر را
بجهت کفری که خود تقدیر در نفس او کرده است
و چون خدای تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد
و در خلق قدرت با یمان نکرده باشد و بعد از آن

او را عقوبت کند از برای کفری که خود تقدیر کرده باشد چنان باشد که سیاه حبشی را عقوبت کند که چرا رنگ تو سیاه است بایستی که سفید بودی یا شخصی بلند قامتی را تعزیر کند که چرا قامت تو بلند است بایستی که کوتاه میبودی یا آنکه کودکی را دست و پای بسته در آب اندازد و چون جامه او تر شود و از آب بدر آید او را بزند که چرا جامه تو تر شده و امثال این ظلم صریحست که تو میگوئی ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر و خلق فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم خدا کرده باشد انقطاع حجت انبیا و الزام رسل باشد از برای آنکه چون نبی با کافر گوید که ایمان بخدا بیاور که مرا فرستاده که ترا بوحدانیت الهی دعوت کنم کافر در جواب گوید که خدای تعالی ترا فرستاده تا مرا بایمان دلالت کنی باید که در نفس من خدای تعالی ایمان را خلق کند یا مرا قوة مؤثره عطا فرماید و تمکینم دهد تا من ایمان

بیاورم و اگر هیچگونه تکلیف میکنی مرا بایمان چون مرا قوة و قدرت نیست و در ذات من خلق ایمان نکرده و من متمکن ایمان نیستم پس نبی منقطع و ملزم گردد و او را جواب نماند و عاجز شود ای ابراهیم اگر در کافر کفر خدای تعالی خلق کرده باشد و باز او را تکلیف نماید این تکلیف بما لا یطاق باشد و این عقلا و شرعا قبیح بود و این مشابهست که کسی آدمی را گوید و لازم او کند که همچون مرغ در هوا طیران کند و در قران مجید واقع است که لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی تکلیف نمیکند حق سبحانه و تعالی هیچ بنده را بامری مگر بمقدار که طاقت او باشد و در جای دیگر میفرماید که يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا و امثال این آیات بسیارست ای ابراهیم خدای کفر در کافر بیافریند و گوید كَيْفَ تَكْفُرُونَ و خود خالق حق و باطل باشد و گوید که لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ و ایشان را از خود دور

وبان داده وبکوید لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰه
یعنی شما چرا میکردید از راه راست و در جای
دیکر میفرماید یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ
الْعُسْرَ یعنی خدای تعالی میخواهد بر شما آسانیها را
و نمیخواهد دشواری شما را ای ابراهیم اکر خلق
کفر خدای تعالی کرده کافر کردی لازم می آید که کافر
مطیع باشد و نبی عاصی باشد برای انکه کافر را
بایمان امر می کند واز کفر منع مینماید و خدای
کفر در وی خلق کرده وایمان نمیخواهد پس نبی عاصی
باشد و کافر مطیع ای ابراهیم بنابر قول شما لازم
می آید عدم رضا و قدرت خدا اثر برای انکه باجماع
رضا بکفر حرام است و رضا بقضا و قدر خدای
واجب پس اکر کفر بقضا و قدر خدای تعالی باشد
پس واجب باشد بر ما رضا بکفر و این کفر است
ای ابراهیم از این اعتقاد شما لازم می آید تعطیل
حدود و قصاص و زواجر شرعی از معاصی از
جهت انکه اکر زنا و لواطه و دزدی و شرب خمر

وخون

وخون ناحق و جمیع معصیتها از قمار و طنبور
و نرد و شطرنج و غیرانها که واقع میشود باراده
و قضا و قدر خدای تعالی پس جایز نباشد
امام و حاکم شرع را که زجر و منع کنند از این
اشیا را و از انچه مراد خدا است از ان باز دارد
و امر نماید بانچه غیر مراد خدا باشد پس مانع و
زاجر معاصی مستحق ملامت باشد و دیکر لازم
می آید که الله تعالی جامع بین نقیضین باشد از برای
انکه معصیت مراد او است و تقدیر کرده و امر
و نهی و زجر و منع نیز از معاصی مراد او است و
او امر باجرای حدود و تعزیرات کرده پس
لازم می آید جمع بین النقیضین ای ابراهیم
ابوالشعشاء روایت میکند که دزدی را بمجلس
عبدالله عباس آوردند و امر کرد بقطع
دست او یکی از حاضران مجلس کفت یعنی اعوذ من
قضاء السوء یعنی پناه میکیرم بخدا از قضاء
بد عبدالله عباس بر اشفت و کفت لقولک
اعظم من سرقته یعنی عقوبت سخن تو بزرکتر است

از این دزدی وانشخص را از ان مجلس بر
خیزانیند و بفرمود که ویرا حد زدند و توبه
دادند چون هارون این سخن از حسنیه
بشنید ویرا بغایت خوش امد که عبد الله عباس
جدّ وی بود حسنیه کفت ای ابراهیم اکر خالق
کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد
نزد ما میان انکس که جمیع عمر خود با ما انواع
نیکیها کرده باشد و میان انکس که با ما انواع ظلم
وجور کرده باشد و باین تقریر از ما نیکو
نباشد شکر نیکوی کننده و مدح وی و نیکو
نبود بلکه جایز نباشد مذمت بدی کننده
بواسطه انکه اکر نیک کننده و بد کننده فاعل
مختار نباشد بلا شک مدح و ذم ایشان با ایشان
راجع نباشد نمی بینی که بفعل زید عمرو را مدح
نکویند پس چون مدح و ذم که وصف فعل است
بما راجع است باید که نفس فعل نیز بما راجع باشد
و باین تقریر ارسال رسل و انزال کتب
و بهشت و دوزخ جمله بی فایده و عبث باشد

ای ابراهیم بدانکه این مذهب ابلیس است که
کفت ربِّ بما اغویتنی و بدانکه شما اهل جبر
و برای ابلیس اقامت دلیلی نمایید و این
معتقدات بنی امیه و اتباع ایشان از علما و
اصحاب حدیث که تابع ایشان بوده اند از
ابلیس فرا کرفته اند و دین بدنیا فروخته اند
و شما نیز متابعت مینمایید ای کروه چون
حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم نظام
و علماء بغداد و اتباع ایشان بیکبار بخشم شدن
و فریاد بر اوردند که ای کنیز چند در مذهب
اهل اسلام طعن کنی و نزدیک بود که قصد
حسنیه کنند که هارون بر اشفت و کفت
ای ابراهیم شرم نداری از خدا که کنیزی بدلیل
و براهان تکفیر شما میکند و از وی عاجز
شده اید و سرها در پیش افکنده اید و
با وجود این با وی خشونت میکنید حسنیه
کفت اکر مناظره و مباحثه موجب ملال و کلال

خلیفه زمان نشود تا هفته اقامت دلیل نمایم
هارون کفت بکوی و بیار انچه داری حسینه
کفت ای ابراهیم اکر بنده فاعل فعل خود نباشد
لازم اید که افعال اختیاری که صادر میشود
از ما بحسب قصد ما و داعیها و رفتن و نشستن
و خوردن و اشامیدن و دادن و ستدن
و حرکت دست و پای مثل افعال اضطراری
باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم
بدیهیست که فرق هست میان حرکت اختیاری
و اضطراری و هر که عاقل بود حکم کند بر انکه
ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم
بر پریدن و باسمان رفتن چنانکه شیخ بهلول
عباسی با ابو حنیفه در مسئله قضا و قدر بحث
کرد و الزام وی نمود و کفت بر انکه بدلیل ثابت
میکنم که خر بمراتب از تو عاقلتر است و از
اینهای که بنده را مسلوب الاختیار میکویند
بجهت انکه اکر خر را بر کنار جوی کوچک
ببری و او را بزنی که از ان جوی کذرد میکذرد

و اکر بر کنار جوی بزرک که نتوان کذشت باشد
و قادر نباشد بر کذشتن ان اکر بکشی ان
خر را که نمیکذرد و پس خر فرق میکند میان
انچه بران قادر است و انچه بران قادر نیست
و تو ای ابو حنیفه فرق نمیکنی که بر چه چیز
قادری و بر چه چیز قادر نیستی چون حسینه
این سخن بکفت هارون و یحیی و ارکان
دولت و اعیان حضرت او بیکبار بخندیدند
و ابراهیم نظام را انکه سی کره نشسته بود نقش ‏طلا
او شده در ان حالت بمهلک خود از خجالت
راضی شده بود دیکر باره کفت ای ابراهیم
اکر بنده فاعل فعل خود نباشد و بدی نیز
فعل خدا باشد پس درست نباشد که بکوی
خدای تعالی غفور است و رحیمست و عفو
کننده است از برای انکه عفو و غفور و رحیم
کاهی باشد که بنده کناهی کرده باشد و بسبب
کناه مستحق عذاب شده باشد و او عذاب

نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه
فعل بنده نباشد و فعل خدا باشد چگونه صحیح
باشد که گویند خدای تعالی آمرزنده و عفو کننده
و رحیم است مثلا شخصی شراب میخورد و
نرد و شطرنج میبازد چون آن گناه فعل خداست
پس او را گناهی نباشد در این شرب و میسر
و احتیاجی بتوبه آن بنده نباشد که از این
افعال بد استغفار و اجتناب کند پس بمذهب
شما از کافر و فاعل گناهان صغیره و کبیره هیچکس
بدوزخ نمیروند بلکه حسب مذهب شما ها
دوزخی و عذاب الجحیم عاصیان نیست وای بر
شما و بر مذهب باطل شما ای ابراهیم اگر دلایل
عقلی زیاده از این میخواهی چندان بگوییم
که سامعین را ملالت افزاید ابراهیم مانند
میت غیر متحرک بر بالای کرسی قرار یافته
در یمین و یسار از انفعال نظر نمیکرد و نقش
بشمار افتاده بود حسینیه گفت ای ابراهیم
از دلایل نقلی از حدیث آنچه فریقین نقل

کرده اند در کتابهای شما نیز مذکور است که عمر
ابن الخطاب روایت میکند از رسول صلی الله
علیه و آله که فرمودند اَلْقَدَرِیَّةُ مَجُوسُ هٰذِهِ
الْاُمَّةِ اِنْ مَرِضُوا فَلَا تَعُودُوهُمْ وَاِنْ مَاتُوا
فَلَا تُصَلُّوا وَاِنْ لَقِیتُمُوهُمْ فَلَا تُسَلِّمُوا عَلَیْهِمْ
قِیلَ مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ
الْمَعَاصِیَ وَیَزْعَمُونَ اَنَّهَا مِنَ اللّٰهِ وَکَتَبَهَا عَلَیْهِمْ
یعنی قدریه مجوس امت منند و مجوس اثنویت
را گویند و قدریه جماعتی را گویند که خود را مسلمان
میدانند و اعتقاد دارند که نیک و بد بقضاء
و تقدیرات خدای تعالی است ای ابراهیم بحسب
این حدیث صحیح که پیغمبر صلعم فرموده اگر قدریه
بیمار شوند بعیادت ایشان مروید و اگر بمیرند
بنماز میت ایشان حاضر نباید شد و اگر ملاقات
ایشان کنید سلام با ایشان مکنید صحابه پرسیدن
که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و چه کسند
فرمود آنحضرت که جمعی و فرقه اند که با فعال معاصی
اقدام نمایند و گویند که این فعل بد در روز ازل

خدای تعالی بذات ما تقدیر کرده و نوشته بود
که ما این عمل بد را بکنیم یا فلان عمل بد را آفریده
یا فلان را تقدیر کرده که شراب خورد و یا شراب
را او نیز آفریده یا این بقضا و قدر اوست
و از عبد الله عباس روایتست باسناد صحیح
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
لَنْ یَلْقَی الْعَبْدُ رَبَّهُ اَعْظَمُ مِنَ الشِّرْکِ بِاللهِ
وَاَنْ بِمَعْصِیَتِهِ یَزْعُمُ مِنَ اللهِ تعالی یعنی ملاقات
نمیکند بنده پروردگار خود را و فضل و رحمت
او شامل حال او نمیشود بگناهی که آن گناه بزرگتر
از شرک بخدا باشد و از آنکه معصیتی را بعمل
بیاورد پس گمان برد و تصور کند که این فعل
معصیت از خدای تعالی است و عن النبی عن مالک
عن رسول الله صلعم سَیَاْتِی قَوْمٌ یَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِی
وَیَقُولُونَ هِیَ مِنْ عِنْدِ اللهِ فَاِذَا رَاَیْتُمُوهُمْ
فَکَذِّبُوهُمْ و قال ثلاث مرات فَکَذِّبُوهُمْ و
همچنین احادیث که از اهل البیت منقولست
بسیار و بیشمار است ای ابراهیم بواسطه

چند

چند آیات بود که در قرآنست این همه کفر
و زندقه وضع نموده اید و چندین از آیات
قرآنی که خدای تعالی در قرآن مجید تصریح نموده
و اسناد افعال شر بر بندگان نموده از انجمله
حق سبحانه سرزنش میکند کسانی را که گفتند زکی
که اگر خدای تعالی خواستی که مشرک و کافر نشویم
کافر نمیشدیم و شرک ما نمیخواست چنانکه در
کلام مجید جواب کافران میفرماید سَیَقُولُ
الَّذِینَ اَشْرَکُوا لَوْ شَاءَ اللهُ مَا اَشْرَکْنَا وَلَا آبَاؤُنَا
وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَیْءٍ یعنی زود باشد که بگویند
آنانکه مشرک شده اند که اگر خواستی خدای تعالی ما
شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و یا هیچ چیز را ما
بیکفت اوما حرام برخود نمیکردیم ای ابراهیم
اگرچه این آیت سرزنش کفار است اما فی الحقیقة
سرزنش شماست و شما با کافران شریکید در این
اعتقادی که دارید نعوذ بالله من هذه الاعتقاد
و در جای دیگر در قرآن فرموده که وَلَا یَظْلِمُ رَبُّکَ
اَحَدًا یعنی ظلم نمیکند پروردگار تو هیچ کس را و

و در جای دیگر میفرماید که وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یعنی ظلم نکردیم
ما بنده کان را ولکن ایشان نفسهای خود را ظلم
میکنند و در جای دیگر میفرماید وَأَنْ لَيْسَ
لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ یعنی نیست بر انسان و باو
نمیرسد مگر آنچه را که سعی کرده است از اعمال
حسنه و سیئه اگر نیکی میکند آن نیکی بخود راجع
میشود و اگر بدی هم میکند باو راجع میشود
و در آیه دیگر از همه صریح تر فرموده است مَنْ
عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا یعنی
هر کس از بنده کان که عمل صالح بجای می آورد آن
عمل راجع به نفس اوست و اگر عمل بد بجای می آورد
باز هم آن عمل بد او راست و در جای دیگر واقع
است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا یعنی وای بر حال آنکسانی
که کافر شده و در جای دیگر میفرماید که وَادْخُلُوا
الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی داخل شوید بهشت را
بسبب آنچیزی که عمل کردید و در جای دیگر میفرماید
که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ

جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
یعنی کسیکه یک عمل خوبی بجای بیاورد پس از برای او
ده اجر مثل آن عمل است و کسیکه یک گناه از
او سر بزند جزا داده نمیشود مگر مثل آن و حال
آنکه ایشان ظلم کرده نمیشوند و در جای دیگر
فرموده که كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ یعنی
هر نفسی در گرو عمل خود میباشد از نیک و
بد و در جای دیگر میفرماید که وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ
الْكُفْرَ یعنی خدا راضی نیست و نمیشود از بنده
کان کفر را و در جای دیگر فرموده و تصریح نموده
وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ
مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی هرچه بشما رسد
از نیکی و بهبودی و حسنه آنرا از رحمت و الطاف
خدا بدانید و آنچه از بدی و از افعال بد ناشایسته
که از نفس شما صدور می یابد و بشما میرسد
از سوی نفس اماره بدانید و بخدای تعالی
نسبت مکنید و امثال این در قران بسیار است
که اینها همه اسناد کفر و معاصی حواله به بنده کان
فرموده و شیطان گفت در روز اول که

که وَلَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعِینَ یعنی هر آینه که گمراه میکنم بنده
کان را جمیع ایشان را و اگر فعل خدا بودی جایز نبودی
که به فعل خود لعنت بر ابلیس کردی که فرموده است
وَاِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِی اِلَی یَوْمِ الدِّینِ یعنی بدرستی
که بر تو باد لعنت من تا روز جزا ای ابراهیم
اگر آدم صفی بود گفت که رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا
وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ
یعنی پروردگارا ما ظلم کردیم بر نفسهای خود و اگر
نیامرزی تو ما را و رحم نکنی تو ما را هر آینه خواهیم
بود از زیان کاران و اگر موسی بود گفت
که رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی یعنی ای
پروردگار من بدرستی که من ظلم کردم نفس خود را
پس بیامرز از برای من و اگر یونس نبی بود گفت
لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ
یعنی نیست الهی و معبود برحقی مگر تو پاک و منزهی
تو از جمیع عیوب بدرستی که من بودم از ظالمین
ای ابراهیم جمله انبیا توبه و تنزیه و تقدیس

خدای

خدای معلم کرده اند و اگر عصیان عاصی فعل خدا بودی
عاصی را چرا توبه بایستی کرد ابراهیم نظام محل
یافته گفت ای حسینه تو ابطال مذهب خود
نمودی چرا که با اعتقاد تو جمله انبیا معصومند
چون از انبیا جرم و معصیت در وجود نیامد
پس چرا توبه و استغفار نمودند یحیی ابن خالد
بخندید و گفت ای ابراهیم سقه اول را
اثبات نمودی و منع دلایل و حجت او کردی
که حالا شروع در عصمت انبیا نمودی و اکثر
خلایق بخندیدند هارون یحیی را گفت
که بگذار که ابراهیم چون خریت کرده دگل
فرو رفته و هر چند سعی میکند که بیرون
آید فروتر میرود پس حسینه گفت ای ابراهیم
بحث تو موافق آداب علم نیست و دخلهای
تو بیموقع است و بیجا است در این مسئله
نیز جواب نداری و ملزم شده بدان ای
ابراهیم که مشرکان جمله جبری بوده اند و چون
اسلام ظاهر شد طریق جبری برطرف شد

بعد از وفات رسول صلعم وشهادت امیر المؤمنین
علیه السلام معاویه ویزید وباقی بنی امیه لعنهم الله
فی الدنیا والاخره در زمان خود احیای آن
کردند در اسلام وجبریان تابع ایشان شدند
وشما نیز متابعت ایشان میکنید ای ابراهیم
نجداسو کنن میدهم ترا ببوحد اینت او
که اهل بیت رسول صلعم معصوم نبودند چون
حسینه سخن باینجا رسانید از حضار مجلس
فغان بر آمد وجمیع مردم که اینجا بودند همه
تحسین وآفرین حسینه کردند وطعنها و
سرزنشها کردند بر ابراهیم که عالم فاضلی در
دست ضعیفه کنیزی چنین گرفتار وبیچاره
شده است ابراهیم نظام گفت این همه را
مسلم داشتیم از آیات قرانی واحادیث
نبوی وروایات صحیحه اما اکثر تابعین
وعلماء ما برین رفته اند وچنین اعتقاد
دارند که بنده مسلوب الاختیار است و
تجویز نکرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد

وازاین شرک لازم اید حسینه گفت ای ابراهیم
چگونه شرک لازم می آید وحال آنکه الله تعالی قادر
است بر قهر وغضب بنده واعدام او مثلا اگر
پادشاهی شخصی را سلطنت دهد در بلادی
وآن سلطان در آن بلاد ظلم کند وغارت
واسیر کند مسلمانانرا وپادشاه متمکن وقادر
باشد که او آنچه بغیر حق وظلم گرفته باشد باز
ستاند واورا بقتل رساند چگونه لازم آید که
آن پادشاه در ظلم شریک سلطانست ای ابراهیم
احکام الهی واحادیث حضرت رسالت پناهی
را وجمیع دلایل عقلی ونقلی را معطل وضایع
میگذاری واغماض عین از آن میکنی ومیگویی
که بعض از تابعین چنین گفته وچنین اعتقاد
دارند مباحثه در عصمت انبیاء علیهم السلام
ای ابراهیم اعتراض کردی در عصمت انبیاء
بدانکه اعتقاد این فقیر با نبیا علیهم السلام
چنانست که جمله معصوم ومطهر اند از جمیع
معاصی وواجبست که جمیع انبیاء واوصیاء
ایشان معصوم باشند از خطا وگناه وفراموشی

مباحثه در عصمت انبیاء ٢٦

از ابتدای طفولیت تا انتهای زمان نبوّت
و وصایت زیرا که وصی پیغمبران امناء سرّ خدااند
چگونه جایز باشد که در مقام انقیاد شیطان
که اذل موجودات و ابعد مخلوقاتست و از
جناب کبریائی مردود و مطرود گردیده شوند
پس شیطان را نصیبی نباشد در ایشان و
اگر از ایشان افعال شیطانی صادر شود طبایع
مردم از انقیاد و متابعت ایشان متنفر گردد
پس فایده بعثت که متابعت رعیتست
خلل یابد و باید که نبی و وصی از معصیت
صوری و معنوی منزه و مبرا باشند در آبا
و امهات ایشان عیبی و قصوری که سبب
قدح فرزند باشد نباشد و طریق علم نبوت
و ولایت نسبت باشخاص است مختلف
بعضی از کمال مناسبت و صفاو فطرت محتاج
بمعجز نشوند لیکن جمیع مردم احتیاج بمعجز
دارند و معجز امری را گویند که بیرون باشد
از قدرت جمیع مخلوقات و مطابق دعوی
نبوت باشد چنانچه مقتضای دلایل عقلی

ونقلیت

ونقلیست و علم بتاویلات ضعیف حاصل
نمیشود مگر بنقل از ائمه معصومین و اکابر دین
و حافظان شرع مصطفوی باشد پس عنایت
الهی اقتضا نمود که ان وصی شخصی باشد معصوم
که باقوال و افعال او اعتماد باشد تا مقصود
الهی از قول شارع باعلام وصی و نایب ظاهر
گردد و رای ابراهیم از غیر معصوم جایز بود که
عصیان واقع شود و هرگاه که انبیا و اوصیا
مرتکب معاصی شوند از جمله معاصی کذبست
پس احتمال دارد که خبری که نبی و ولی گوید
دروغ باشد پس امامت را وثوقی و اعتمادی
و اعتباری نماند و باید که عصمت بنقل
یا بطریق اعجاز ثابت گردد و باید که نبی و
امام را آبا و امهات پاک از دناءت و ضلالت
مثل انکه حایک و سرگین کش نباشند و باید
که نبی و وصی او متصف بصفات ذمیمه نباشند
مثل حسد و جهل و کینه و بخل و بد دلی و جنون
و طمع و حرص بر دنیا و اقبال بر دنیوی و معلول
نباشند و ناقص عقل و مبتلا نباشند ببرص

وجذام وکنك نباشد و ابله نبود و بمرضی ابنه
کرفتار نباشد و بدانکه که کذب قبیح است و
خدای تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللّٰهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ یعنی ای
انکسانی که ایمان آورده اید به پرهیزید خدا را
از دروغ و بوده باشید با راست کویان و راست
کرداران ای ابراهیم بدانکه واجبست که امام
افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی و اسخی و
اشجع و اقدم اهل زمان باشد عقلاً و سمعاً
چراکه تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است عقلا
و سمعا چراکه مفضول محتاج باشد بامامی دیکر
و تسلسل لازم اید و امام باید که از جمیع خلق
مستغنی بود در علم و منصوص علیه باشد
یعنی من عند الله و من عند الرسول تعیین
شده باشد و بدانکه هر امامی که رعیت
نصب کنند و عزل نمایند امامت را نشاید
و امام باید که منصوب از جانب خدا و رسوله باشد
تا خلق در متابعت مکره و متنفر نباشند و
باید که معصوم باشد که اگر غیر معصوم باشد

و از جمیع نقایص منزه باشد
و کذاب و عاشق پیشه
نباشد

میتواند

میتواند بود که ظالم باشد و متابعت ظالم هوای
نفس کند و حضرت پروردکار میفرماید که
وَلَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ چون حسنیه سخنی
بانجا رسانید لرزه بر هارون افتاده چرا
که وی دعوی خلافت میکرد بغیر حق و از این
صفات هیچ در وی نبود یحیی ابن خالد
دریافت و در وی با براهیم نظام کرد و کفت
ای ابراهیم کویا که روح از بدن نخست
مفارقت کرده و زبانت لال شده شرم
نمیداری که با این دانش بر بالای کرسی زر
نشسته چرا بزیر نیایی و مذهب حسنیه را
اختیار نمیکنی فی الحقیقه ابطال مذهب شما
کرده است چرا انصاف نمیدهی چون ابراهیم
نظام از راست و چپ طعنها شنید هر اذ
غایت لاعلاجی در بحث امد و کفت چکویی
در این ایت که در قران صریحست که خدای
تعالی امر کرد ادم و حوا را که یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ
وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ

شَجَرَةً اَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
ای حسینیه بلاشک آدم وحوا از ان درخت
منهیه خوردند واز ستمکاران بهشد نه حسینیه
کفت ای ابراهیم نه قرآن دانسته ونه تفسیر انرا
بدانکه نهی نمودن خدای تعالی آدم را نهی تحریمی نبود
بلکه نهی تنزیهی بود ونهی تحریمی آن باشد که
بارتکاب ان مستحق ملامت وعذاب وعقاب
دوزخ کردند وتنزیهی آن بود که بارتکاب
آن از فایده ومصلحتی کردان باشد بازمانند
واز خود فوت کرده باشند امابارتکاب آن
مستحق ملامت دنیا وعذاب آخرت نبوده باشند
پس اکر آدم ترک تناول ان میکرد مستحق زیادتی
الطاف ورحمت وثواب شدی وچون نکرد
مستحق عقاب نشد ابراهیم کفت اکر چنین
بودی از ظالمان نبودی وخدای تعالی نمیفرمایدکه
فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ حسینیه کفت ای ابراهیم بدانکه
ظلم وضع شیئی بود در غیر موضع خود یعنی نهادن
چیزی بود نه درجای خود پس کردن چیزی در
جای نکردن ونکردن چیزی درجای کردن وضع

شیئی در غیر محل باشد پس سنتی را که ترک کنند
وضع شیئی در غیر موضع باشد یا مرتکب مکروهی
شدن واز ان اجتناب ناکردن همین حکم دارد
ظلم این باشد چنانکه حق بوستان فرموده
وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا یعنی آن میوه که هر سال می
آورد هیچ کم نکرد پس معنی من الظالمین آنست
که از ان کسان باشند که حظ نفس خود از ثواب
کم کردانیده اند ابراهیم کفت ای حسینیه آدم و
حوا چرا کفتند رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ
لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ چون تو
میکوئی که ایشان ترک سنتی کرده اند وکناه
نبود حسینیه کفت ای ابراهیم اعتراف آوردند
بظلمی که بر نفس خود کرده [illegible] شفقت ورحمت
خواستن بطلب [illegible] فوت منفعتی که از
ایشان شد ورحمت وغفران طلب کردن عبادتست
که بان مستحق ثواب کردن این دلالت نمیکنند
برانکه ایشان کناه کردند وحضرت رسول
فرموده است که اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِی كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ
مَرَّةً یعنی من در هر روزی هفتاد بار استغفار

بیکنم و رسول خدا را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعت
انبیاء و اولیا آنست که طاعت بسیار خود را اندک
دانند و اندک ترک اولی و سنتی را گناه عظیم
شمرند و جرم بزرگ دانند و اگرچه ایشان هیچ
گناهی نکرده باشند از برای تذلل و مسکنت
خود را بجرم و جنایت نسبت کنند پس اعتراف
ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار
ایشان دلیل بر گناه ایشان نباشد ابراهیم گفت
ای حسنیه چون چنین است آدم را عاصی و
غاوی نشاید خواند و حق ای تعالی میفرماید که
وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى یعنی عصیان کرد آدم
پروردگار خود را و گمراه شد یعنی بی بهره شد
در ثواب حسنیه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر
آیات قرآن بقول رسول خدا ص و اهل بیت
و اصحاب کبار او مأول است و تفسیر آن بظاهر
نتوان کرد بدانکه عصیان مخالفت و مخالفت
چنانکه در واجبات باشد در مندوبات
نیز باشد و در آداب نیز باشد اما مخالفت
مندوبات و آداب مستحق ملامت و عقاب

نباشد

نباشد و غوایت در اینجا بمعنی گمراهی نباشد بمعنی
خیبت در بی بهره بودن است یعنی مخالفت آن
کرده که ویرا بترک آن فرموده بودیم و از ثواب
آنچه باو داده بودیم بی بهره ماند و ضایع کرد و
غوایت در اشعار عرب بسیار آمده است ابراهیم
گفت ای حسنیه چون آدم و حوا معصیت نکرده
بودند چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت بزمین
فرستادند حسنیه گفت ای ابراهیم آدم را از
برای خلافت در روی زمین آفریده بود چنانکه
در کلام است که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
خَلِيفَةً و اگر از آن درخت تناول نکردی
بزمین نفرستادی از برای خدمت زمین
پس بیرون کردن وی از بهشت و برهنه کردن
عقوبت گناه نباشد زیرا که عقاب رنجی باشد
که بغیر رسانند بر سبیل استحقاق و اهانت و بیرون
کردن آدم بنا بر مصلحتی بود چنانکه درد و پیشی و
رنجوری را جهت مصلحتی میدهند نه بر سبیل
عذاب ابراهیم گفت ای حسنیه چگونه در باب
نوح ع که وی دعا کرد تا خدا قوم او را هلاک

کرد بغرق وطوفان نوح پشیمان شد ازان دعای که
کرد و پنصد سال بران میگریست بعد از گریه کردن
بسیار اسم او نوح شد و پیشتر ازان نام او عبد
الشکور یا عبد الاعلی بود چون حسینیه این حکایت
بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدانکه این
حکایت بر خلاف قرآنست که میفرماید که یا نوح
قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا یعنی قوم او گفتند
که یا نوح در خواندن آیات الهی بجادله تو با ما بسیار
کشیدی و قوم بعد ازین بپانصد سال بغرق شوند
و نام وی نوح بود کذب او ثابت شد اما
انکه گفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال
بیرون نیست قوم نوح یا مسلمان بودند یا کافر
اگر مسلمان بودند چه معنی دارد که نوح شیخ المرسلین
باشد و دعای بد در حق مسلمانان قوم خود کند
تا بطوفان عذاب بغرق شوند و اگر کافر بودند
نشاید که پیغمبر خدا بر هلاکت کافران ندامت خورد
و پشیمان شود و کافران دشمنان خدا اند و حق سبحانه
در حق آدم و نوح فرموده که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ

نوحا

وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ یعنی خدا تعالی برگزید آدم و نوح
و آل ابراهیم را بر جمیع عالمیان حسینیه گفت ای
ابراهیم حقیقت مذهب باین مزخرفات و مهملات
و نامعقولات که تو بیان میکنی ثابت نمیشود و
من این مهملات را که تو میگویی بسیار از غیر
تو شنیده ام بدانکه بنی امیه و اتباع ایشان
بلکه آنهایی که بعضی از ایشان متصدی امر خلافت
و امامت شده بودند بظلم و تعدی با آنکه ایشان را
از هیچ ممر استحقاق خلافت و امامت نبود و اکثر
اوقات بظلم و تعدی و فسق میکردند و اینها
و انواع فسق و فجور از ایشان بظهور میرسید
و از مسائل دینی و احکام قرآنی عاجز بودند و
این فعل عمر بن خطاب بود او چیزی نمیدانست
چنانکه در ایام خلافت خود اکثر اوقات جنب
امامت خلایق میکرد و باز اظهار جنابت خود
میکرد و بعضی اوقات امامان و پیشنمازان شما
مست و مدهوش امامت میکردند و برادر عثمان
بن عفان که در ایام خلافت ان ظالم برادر او امامت
مردم کردی روزی صبوحی زده نماز صبح را چهار

رکعت کذارده و بعد از ان روی بخلایق کرده و
کفت ای موذن مردم را بکوی که امام عجب دماغ تری
دارد و در این دم صبح عجب نسیم جانفزایی می
اید اگر میخواهید چهار رکعت دیگر هم بگذاریم
و مثل این افعال قبیح نسبت بعلماء و فضلا و
خلفای شما بسیار است اگر بتعداد انها شود خلیفه
زمان از ملالت گیرد و چون بعضی از اهل البیت
یا جمعی از صحابه کبار که بصفت ایمان موصوف
اند ایشان از فضیحت و رسوایی ببری اوردند
و اکثر خلایق ایشان را سرزنش مینمودند از برای
دفع ملالت از خود و اتباع خود این هم کفر و زندقه
را با خدا و رسول نسبت کردند و جمیع انبیا را که
معصوم و مطهر اند هر یکرا بمعصیتی و ذلتی و خطایی
متهم ساختند و بظاهر قران عمل کردید و بصحت
تاویلات فاسد علماء حدیث وضع کردند و عقل را
بمیزان نقل نهادید و جمیع ایات قران را بر طبق
مدعای خود تاویل و تفسیر کردید و احادیث
موضوعه از خود وضع کردید و چون عوام الناس
مهارت دفع شبهه نداشتند و طلب علم نمیکردند

بتقلید

و بتقلیدی یا بمثل ان قناعت میکردند و قوت
تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان عقل
و رضای خدا و بعضی بترغیب جاه و منصب
بی مدار دنیا ثواب ابدی و عقاب سرمدی را
کرده نظر نیاوردند و بعد از رسول ص بصد سال
و دویست سال مذاهب وضع کردند و سفلان
بنای دین و ملت را بر انشو و نما نهادند و طریق
انصاف و تتبع و طلب حق سعی ننمودند و باین
قدر قناعت کردند اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ
وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ یعنی بدرستی که
ما یافتیم پدران خود را باین مذهب و بدرستی
که ما بعقب ایشان رفتیم تا خدای تعالی در جواب
ایشان و شما فرمود أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
و بعضی بتعلیم معلم قناعت کردند و از سر انصاف
تفحص راه حق نکردند که مذهب معلم دیگر چیست
و چه میگوید که تا موازنه کنند میان اقوال بنظر
شافی و عقل کامل طریق حق اختیار کنند و مع
هذا هر یکی دعوی انا الحق میکنند قوله تعالی كُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ بدان ای ابراهیم که حق جز یکی

نباشد از این مذاهب و دلیل بر این اشارت
صاحب شریعت خاتم انبیاء محمد مصطفی است
سَتَفْتَرِقُ اُمَّتِی عَلَی ثَلٰثٍ وَسَبْعِینَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ
مِنْهَا نَاجِیَةٌ وَالْبَاقِیَةُ فِی النَّارِ یعنی پیغمبر صلی
الله علیه واله فرمودند که زود باشد که امت
من متفرق شوند هفتاد و سه فرقه یکی از ان
فرقه ناجیه باشد و باقی در اتش جمعی از اصحاب
گفتند یا رسول الله ان فرقه ناجیه کیانند
فرمود که انچه من بر انم و اهل بیت من بر انند در
این اثنا فرمود که مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ
نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجٰی وَمَنْ تَخَلَّفَ
عَنْهَا غَرِقَ و بدان ای ابراهیم که جمیع امت
بر صحت این دو حدیث از موافق و مخالف
متفق اند و جمیع اهل البیت و اصحاب
رسول صلعم نه معتزلی بوده اند و نه حنفی و نه شافعی
و نه مالکی و نه حنبلی و بلاشک که این فرقه
ناجیه ان طایفه اند که پی رو رسول صلعم
و اهل البیت اند بدان ای ابراهیم که ما از

از قتل و قمع باکی نداریم و خائف نیستیم و حیات
پنج روزه دنیای بی اعتبار قیدی ور لبستگی نداریم
و همیشه طلب شهادت خود از خدا میکنیم وامروز
صریح و روشن بیان میکنیم که هر خلیفه زمان ظاهر
کرد که این که شما میگویید و پیشتر از شما میگفتند
که جمله شقاوت اشقیا و کفر و زندقه و فسق
و خیر و شر بتقدیر و ارادت خدا است و بنده را
اختیاری نیست میخواهید که اصلاح قبایح اصحاب
ضلالت که ظلم بر اهل البیت کردند چون غصب
امامت و خلافت و غصب فدک وایذا و آزار
حضرت خیر النساء و ایذای صحابه کبار و زهر
دادن جگرگوشه رسول خدا امام حسن علیه السلم
و شهید کردن سید شباب اهل الجنة امام
حسین علیه السلم و اولاد و احفاد انحضرت
و باز گرفتن خمس از اولاد پیغمبر صلعم و محاربات
با ابن عم و وصی و برادر رسول خدا امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلم و اخراج ابی ذر غفاری
و ایذای عبد الله مسعود و سوختن مصحف او
و قتل عمار یاسر و چندین از صحابه کبار و منجنیق

نهادن وسنگ انداختن بخانه کعبه وخراب کردن
کعبه وقتل مسلمانان در مدینه وچندین از
اولاد واحفاد رسول را بقتل آوردن وچندین
هزار مؤمن را بواسطه محبت اهل بیت رسول
در اطراف واکناف بقتل رسانیدن وچندین
هزار فساد وظلم وبدعت که از ایشان بوقوع
آمده که زبان بیان از تعداد واحصاء آن قاصر
است واز این جهت اصحاب کبار ومحبان و
شیعیان اهل بیت رسول است ومخصوصان
ومخلصان وتابعان رسول که بصفت ایمان
موصوف بودند ایشانرا مذمت میکردند وبلعن
خفی وجلی نوازش مینمودند وبر افعال قبیحه
ایشان طعن میکردند وسرزنشها کرده تخویف
از عذاب خدا ورسول وعذاب ونکال اخروی
مینمودند تا ایشان برای دفع ملامت از اصحاب
ضلالت وتنزیه افعال وکردار شیخین و
باقی خلفای بنی عباس وبنی امیه ودفع طعن و
تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه وکفر وبدعت
ایشان این معتقدات وبدعتها وضع نمودند

وگفتند

وگفتند که بنده فاعل فعل خود نیست واین
همه افعال خداست وخدا چنین خواست و
چنین تقدیر کرده در ازل واز این سبب اسناد
معصیتها بر انبیا کردند ومعصوم را بعلت
کذب وفسق وچیزهای ناشایسته متهم ساختند
وشما نیز پیروی ایشان مینمایید آن گروه
جاهل را وجاهل جاهل را دوست میدارید
ومتابعت دانایان را دوست نمیدارند وجاهلانرا
بدانایان تفوق وترجیح میدارند وسخنان
عاقلانرا منظور ومعتبر ندانسته وجمیع آیات
قرآن را بر طبق احادیث موضوعه که علماء شما
وضع کرده اند تاویل نمودند وچون مردم بهائم صفت
دفع شبهه نداشتند وطلب علم نمیکردند وتقلید
پاشایان قناعت میکردند وقوت تمیز نداشتند
میان طبع وهوا ومیان عقل ورضا وخدا و
بعضی بترغیب جاه بی مدار وحکومت بی اعتبار
دنیا ثواب ابدی وعقاب سرمدی را در نظر
نیاوردند واگر کسی گوید که عصمت در نبوت
وامامت شرطست بدلایل عقلی ونقلی ومقتضای

ایات وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ
اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ
عَهْدِی الظَّالِمِینَ خدای تعالی ابراهیم را گفت که
من ترا امام مردمان میکردانم ابراهیم دعا کرد
وگفت که از ذریت من نیز هر که لایق امامت
باشد امام کردان الله تعالی از امام نفی ظلم نمود
وظالم بر دو قسمست ظالم نفس خود وظالم غیر
وهر که این دو ظلم از وی منتفی باشد معصوم
بود پس عصمت در امامت شرطست وبمقتضای
ایت اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ مشرک توبه کننده
لایق مرتبه امامت نباشد اگر کسی برین اعتقاد
باشد او را رافضی میخوانند وقتل وی را واجب
میدانند و پیروی سنیما یند سنت معاویه را
وخود را پیروی پیغمبر اشتهار داده اند وجمیع
انبیاء را در مقام ودرجه نفاق وفجار می
اوردند واگر کسی برین اعتقاد نبود تکفیر وی
میکنند چون حسینه را آتش محبت مشتعل
شده بود و برسند فصاحت وبلاغت نشسته
بود ولا ینقطع در مذمت مخالفان وعصمت
وطهارت اهل البیت اقامت دلیل مینمودهارون

واتباع

واتباع او را لرزه براندام افتاده بود واز قبایح
افعال ناشایسته خود شرمنده هکی سرها در زیر
افکنده متحیر بودند وعلما را قوت نطق ومناظره
ویارای سوال وجواب نبود ابراهیم گفت ای حسینه
عنان اختیار از دست داده ومرکب تشنیع و
تعریض در میدان وقاحت وقباحت میرانی
وصحابه وتابعین را طعن وقدح وتکفیر میکنی
اگر محبت ومودت اهل البیت برهر کس لازم
ومتحتم است ودرین باب هیچکس را باتو منازعه
نیست تا محبت ومودت اصحاب کبار وخلفار
عالیمقدار خلیفه ثلاثه را که جانشین سید کاینات
وخلاصه موجودات اند برهر کس واجبست
که خلافت انهارا باجماع امت واقع شده خصوصا
ابی بکر را که حضرت باری تعالی در ایت غار او را
و رسول را خوانده واو را از ان فضایل حاصل است
حسینه گفت ای ابراهیم این مهملات از کدام
مدرس تعلیم گرفته بوجدانیت باری تعالی که ابی بکر
را هیچ منزلتی وفضیلتی از ایت غار حاصل نیست
بلکه ان ایت موجب کفر وفضیحت اوست ای ابراهیم

بیان فرمای که در آیت غار ابی بکر را چه فضیلت
حاصل شده ابراهیم گفت که خدای تعالی میفرماید
الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین
کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا فضیلت اول همراهی وی
با رسول الله صلعم که اگر کسی را بیش از وی دوست
میداشتی آنکس را همراه بردی تا انیس و جلیس
وی بودی فضیلت دوم آنکه خدای تعالی ویرا
صاحب رسول خوانده فضیلت سیم آنکه او را محزون
دید برای دفع حزن و خوف و بیم وی فرمودند
که لَا تَحْزَنْ یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم
آنکه اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا بلفظ جمع گفت یعنی خدا با ماست
پس معنیش این باشد که خدا یار رسول و
ابی بکر باشد این کمال فضایل است که از یک
آیة ابی بکر را حاصل است چگویی در این فضایل
حسنه بخندید و گفت ای ابراهیم جواب
بشنو بدانکه این فضایل که شما از برای او بیان
کرده اید چشم عوام را می پوشانید و کسانی را که
دیده بصیرت بود و عقل کامل دارند با این همه

از راه نمیروند و باین مراتب کسی را افضل نگویند
و بر معصومان خاندان رسول صلی الله علیه و آله
مقدم نمیدارند بدانکه فضیلت اول که بیان
کردی که رسول ابی بکر را از برای آن با خود
برد که او را از همه کس دوست تر میداشت
والله غلط گفتی و اینها که اعتقاد کرده اند غلط
کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل امین ع
بر رسول خدا نازل شد و گفت خدایت سلام
میرساند و میفرماید که کفار امشب قصد تو
دارند باید که امر کنی که امشب هیچ یک از صحابه
تو از خانه بیرون نیایند و امر الله تعالی چنانست
که علی بن ابی طالب را که بجای برادر با جان برابر
توست بر جای خود بخوابانی که کسی جان خود را
فدای تو میکند اوست و خود متوجه شوی
بغار غار با شرایط چند که مشهور است چون
شب نزدیک شد رسول اصحاب را طلبیده
امر فرمود که هیچ یک از اصحاب و احباب
می باید که امشب از خانه بیرون نیایند
که خدا او را باین مصلحتی هست جمله صحابه

متوجه منازل خود شدند با حضرت خدا
و رسول صم بعد از آن بابرادر و ابن عم و وصی
خود امیر المؤمنین علی را طلبید و گفت یا علی
امر الٰهی شرف نفاذ یافته که تو بجای من
بخوابی تا من از شر کفار و منافقان محفوظ
و محروس بوده از شهر و اعمام و بغلان غار
روم این امر اصلا بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم صعب و دشوار ننمود گفت هزار
جان من فدای حکم الٰهی باد و هزار جان دیگر
میخواهم که بقربان نفس مقدس رسول خدا
کنم و با وجود صغر سن و شباب خائف و هراسان
نگردید پس رسول خدا او را در بر گرفت و روی
انحضرت را ببوسید و گریه بسیار کرد و گفت
ای علی تو را بخدای سپاردم و در جای خود
خوابانید و برد سبز خود را در بالای انحضرت
بپوشانید و برفت چون رسول خدا پاره راه
برفت دید که شخصی از برابر انحضرت می آید
حضرت ایستاد و گفت تو کیستی که امشب
خلاف امر خدا و رسول او کردی گفت منم ابابکر
حضرت گفتند ای ابابکر من نه حکم خدا را بشما رسانیدم

وکفتم

که امر خدا است که شما از منزل خود امشب بیرون
نیایید چرا مخالفت حکم الٰهی کردید گفت یا رسول
الله دلم از برای شما خائف و هراسان بود
نتوانستم که در خانه خود باشم پیغمبر صم متحیر
و متوقف شد بسبب آنکه حکم الٰهی نبود که
کسی را همراه برد در ساعت حضرت روح الامین
در رسید و گفت یا رسول الله بخدای که اگر
او را نگذاری کفار را بر سر تو بیاورد و تو را
بگیرند و بقتل رسانند او را مگذار پیغمبر
ابابکر را همراه خود برد و در غار داخل
شد ای ابراهیم ابابکر مخالفت حکم خدا و رسول
نموده از خانه بیرون آمد و جاسوس کفار
بود و این نوع که من بیان کردم اجماع امت
است که پیغمبر او را ابابکر را همراه خود برد
است که مبادا جاسوسی او پیغمبر بدست کفار
گرفتار شود و این موجب رسوایی رسول خدا
گردد و دیگر بدان ای ابراهیم که حضرت پروردگار
از نفاق ابی بکر و یار انش رسول خود را
خبر داده بود و از انچه بعد از رسول از ایشان
واقع خواهد شد نسبت باهل البیت و چون

پیغمبر از او ایمن نبود مضرورت او را با خود برد
وَیَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِم مَّا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِم وچندین
آیات دیکر در باب نفاق ابی بکر و یاران نازل
شده ای ابراهیم مستغنی بود از مجلس و ایمنی
وی رسول را که حضرت جبرئیل و میکائیل و
ملائکه مقرب بمجالست و مصاحبت او اند
بهمراهی ابابکر بمعونت چه احتیاج دارد وَجُنُودًا
لَّمْ تَرَوْهَا شاید این حالت ای ابراهیم انکه
کفتی که خدای تعالی ویرا صاحب رسول خوانده
بدانکه بمجرد صحبت او را شرفی و فضیلتی حاصل
نمیشود و در ان صحبت از هیچ رهکذر اعانت
رسول نتوانست کرد و اکر چنانچه بودی چنانکه
از دیکران در قصص و تواریخ مسطورست
از وی نیز بودی و دیکر در قران صریح واقع است
که کافر را با مومن صحبتی باشد و کافر را صاحب
مومن خوانده است چنانکه میفرماید وَقَالَ
لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي
خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ
سَوَّاكَ رَجُلًا دیکر انکه زن نوح کافره بود و

مصاحب

مصاحب بود و زن لوط نیز کافره بود و او را
بالوط مدتها صحبت بود و عرب خر را نیز
صاحب میکویند و در میانه عرب مثل مشهورست
که يُجَشِّنُ الصَّاحِبُ أَحْمَارُ یعنی بد مصاحبیست
خر و سک نیز مصاحب اصحاب کهف بوده
پس ابابکر را ازین مصاحبت چه فضل باشد
که با دل پر از نفاق رسول را تکلیف او اجبارا
را همراهی رسول کرده باشد ای ابراهیم فضیلت
سیم لا تحزن را شمردی یعنی پیغمبر از غایت
شفقت و مهربانی کفت که غمکین مباش ای ابراهیم
حزن ابی بکر در ان زمان که با رسول خدا بود
از غایت خوف و بددلی از طاعت بود یا از معصیت
ابراهیم از ترس جواب نمیکفت حسینی کفت
که ای ابراهیم اکر خوف و حزن ابی بکر از طاعت
بود پس چرا حضرت رسول او را از طاعت
منع کرده باشد و از حزن منع فرموده باشد
نعوذ بالله من هذه الاعتقاد که پیغمبر کسی را
از طاعت منع نماید پس اکر حزن او معصیت
بود و خوف و بیم او از سستی اعتقاد ایمان

ایمان بخدا و رسول ص بود پس او را با معصیت
از این هراس چه فضیلت حاصل شده باشد
و لا تحزن او را چه نتیجه دهد بدانکه پیغمبر طالب
طاعتست نه معصیت و پیغمبر ص مانع و ناهی
معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن
ابی بکر دالست بر قلت صبر او و عدم رضای
او بقضا و قدر خدای تع و عدم رضای او و صحبت
رسول ص اصلا نبوده چرا که در محل رفتن بجانب
غار رسول صلی الله علیه و اله او را اعلام کرده بود
که من بحکم الهی متوجه این غار شدم و با محروس
و محفوظ خواهیم ماند از شر اعادی و کفار الهی
و ضرری بما نخواهند رسانید و دیگری بقول
شما که میگویید که ابی بکر جلیس و انیس رسول
خدا بود و پیغمبر او را از غایت محبت با خود برده
بیچون بود که ابی بکر نمیدانست که پیغمبر ص
بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفت که ان
همه جزع و فزع مینمود و نزدیک بود که پیغمبر را
رسوا کند و کفار بحال او مطلع کردند غایتش
انکه امر الهی نبود که خدای تع ناصر و حافظ
رسول بود ای ابراهیم اگر ابی بکر به پیغمبر ایمان

اورده
بودی خدا نگذاشتی که مار بپای او زند و
خدای تع او را نگاه داشتی از زخم مار چنانکه
پیغمبر را نگاه داشت از شر کفار با انکه جمع کثیر
امدند و مکرر در غار کردیدند و علامات
قدمهای مبارک انحضرت را میدیده و شناخته
و باز بغلط افتادن و برگردیدن و با وجود ان
حق سبحانه و تع انحضرت را نگهداشته بود
ای ابراهیم فضیلت دیگر که گفتی که حضرت
رسول ص با ابی بکر فرمود که اِنَّ اللّٰهَ مَعَنا یعنی
خدا با ماست یعنی حافظ و ناصر ماست غرض
رسول ص ان بود که حافظ و ناصر منست
و بتقدیری که شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قران
فرموده است مَا یَکُونُ مِن نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ
اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا
اَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا اَكْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَیْنَمَا
کَانُوا ای ابراهیم بدانکه حق سبحانه و تعالی
میفرماید که نباشد راز گوینده سه کس مگر انکه
خدای تع چهارم ایشانست و اگر پنج کس هم
راز گویند خدای تع ششم ایشانست و نه

کمترونه بیشتر که خدا با ایشانست و این آیت
شامل حال جمیع کفار و یهود و ترسا و مؤمن
و منافق و غیرهم است پس ابی بکر را از این چه
حاصل و محبان و مریدان ویرا چه فخر ای
ابراهیم اگر شخصی را حیوانی باشد همچون
استر و خر و غیره و از خوف دزدان و حرامیان
پناه بجانب بادیه و وادی برد و گوید خدا با ماست
و مارا نگاه خواهد داشت در این منزل یا در این
وادی یعنی مرا و حیوان مرا آیا آن حیوان را چه
فضیلتست از این سخن چون حسینیه سخن
باینجا رسانید هرون بسیار بخندید با آنکه
او را تعصب بسیار بود و با اهل البیت در مقام
عداوت و نفاق خدای تعالی او را بر حسینیه چنان
مهربان کرده بود که اگر از طعن مردم نبودی
یا منصب خلافت و تجبر و تکبر و عظمت و
جبروت دامنگیر او نمی شد میخواست و
بر گرد سر او بگردید و دست او را ببوسید
و روی خود را بر کف پای مبارک او بمالید
حسینیه گفت ای ابراهیم متوجه باش که طعن
ابوبکر در آیة غار بسیار است و از همه سواتر

وبطهر

وبطهرتر از ایمان بودن در این آیه آنست که نَزَّلَ
اللهُ سَکینَتَهُ عَلَیهِ ضمیر این راجع است بحضرت
رسالت پناه صلعم و احد مذکر این دالست بر
آنکه انزال سکینه اگر بر او شده بودی بجای
عَلَیهِ عَلَیهِما بایستی بضمیر تثنیه ادا نمودی و اثر
که این دالست بر کفر و عدم ایمان ابابکر جهت
آنکه الله تعالی در دو موضع اخبار فرموده در
قرآن که بر حضرت رسالت پناه انزال سکینه
نموده اول در این آیه که گذشت در آیه غار
و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته
شدند و ابابکر و عمر و عثمان و بسیاری از
صحابه گریختند و رسول را تنها گذاشتند در
میان کفار الا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
و هفتاد و نه صحابه دیگر از مؤمنان که فرار نه
نمودند و در ملازمت امیرالمؤمنین پای
همت و مردانگی در میدان قتال و جدال محکم
کرده بودند و از سرجان گذشته و غزوات
بتقدیم رسانیدند حضرت الله تعالی در حق
ایشان فرمود که لَقَد نَصَرَکُمُ اللهُ فی مَواطِنَ
کَثیرَةٍ وَیَومَ حُنَینٍ اِذ اَعجَبَتکُم کَثرَتُکُم فَلَم تُغنِ

عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولیتم مدبرین فانزل الله سکینته علی
رسوله وعلی المؤمنین ای ابراهیم چون در
روز حنین با رسول مؤمنین بودند انزال
سکینه بر رسول و بر مؤمنان شد و چون در
غار غیر از ابی بکر دیگری همراه نبود از مؤمنان
نبود که فانزل الله سکینته علیه و ابوبکر را
ذکر نفرمود مطلقا و اگر فی الحقیقه ابابکر را
ایمان بودی بخدا و رسول بایستی که بجای ضمیر
مفرد ضمیر تثنیه بودی و علیهما گفتی ای ابراهیم
چون حزن و تزلزل وی در غار خطا و معصیت
بوده باشد و عدم سکینه بیچاره او را از آیت
غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وی
ثابت است ای ابراهیم این نوع فضیلتی و شفقتی
را که از وی کی ثابت میشود و دیگر فضایل که
نقل میکنند مثل اینست ای ابراهیم شما و علمای
شما این قسم مزخرفات و مهملات را در رشته
عبارات کشیده و در لباس فضایل در نظر اهل
عالم جلوه میدهند و احادیث موضوعه را در نقل

اهل

اهل در زبان خلایق انداخته اند و افضلیت
جمیع منافق و فجار بلکه اشد کفار را بر معصومان
خاندان ثابت میکنند و علی ابن ابی طالب علیه السلام
که جان فدای رسول کرده بود و بجای آنحضرت
خوابیده تا کفار ویرا بجای رسول بقتل آورند
و حضرت پروردگار مباهات کرده باشد
بجمیع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه
هر دو تن را از شما برادری دادم آیا هیچیک
از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر
کند گویند که هیچ یک از ملائکه نگفتند که
بلی امر الهی شد که بروید و ببینید که علی بن
ابی طالب چه گونه جان خود را فدای حبیب
من و رسول من کرده ملائکه گروه گروه از آسمان
بامر رب العزة فرود آمدند و زیارت
علی بن ابی طالب میکردند و صلوات میفرستادند
و بروی دعا میکردند و امر الهی شد که جبرئیل
و میکائیل بروند و یکی بر بالای سر وی و یکی در
پایین پای علی ابن ابی طالب بنشینند و آنحضرت را
از شر کفار حفظ نمایند و این آیات از آن شب

در حق علی نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي
نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ این در جمیع
کتب شما مسطور است و در کتب تفاسیر شما نیز
مکتوب چرا اظهار این نمیکنید و این فضایل را
بیان نمیسازند چون در شب غار امیرالمؤمنین
علی علیه السلم در جای رسول خوابید و جان
فدای رسول خدا کرده و بجان خود حمایت
وی کرده خلیفه و قائم مقام او باشد بعد از
رفتن رسول ص از غار بجانب مدینه خلیفه
و قائم مقام در سر اهل و عیال رسول او بود
و جمع کرده را از اهل حرم و اسباب ایشان از
شتر و کوسفند تنها از مکه بیرون آورده
بمدینه رسانید و کروه کروه بقصد قتل
و غارت بر سر راه ایشان می آمدند و هیچ
یک را یارای آن نبود که دست تا بی از اموال
امیر بیرون و اهل را بصحت و سلامت بمدینه
رسانید اگر کسی را مهاجر کویند با این خصال
و فضائل مهاجر میتوان کفت و دیگر رسانیدن
سوره برائت بکفار بحکم الهی او قائم مقام بود
پس چرا بعد از رسول خدا خلیفه و قائم مقام نباشد

ای ابراهیم بدانکه با رسول الله در غار بوده
از غار با رسول الله توجه نمود صحیح نیست
که کویند که او مهاجر است بجهت انکه حق سبحانه
میفرماید وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى
اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ
وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بدانکه هجرت رسول بحضرت
الله بود و هجرت مؤمنان بحضرت رسول
و هر کس که هجرت با رسول الله باید که هجرت
او بعد از هجرت رسول بود و چون ابوبکر
با حضرت رسول بود در هجرت او به الله ص
از برای انکه ابوبکر نوکر رسول بود و ملازم
و متعبد بود برسول خدا و رسول الله واسطه
بود میان او و میان الله ص و رسول الله
متعبد به الله ص واسطه و چون ابوبکر متعبد
بود برسول پس جایز نیست که شریک رسول
الله بوده باشد در هجرت و هجرت او برسول
الله متحقق نمیشود الا بعد از هجرت رسول
و اگر کسی بعد از او هجرت نموده باشد با او
صادق نیست که کویند که او مهاجر است ٥

یعنی اگر کسی که بیرون رود
از خانه بقصد هجرت بسوی
خدا و رسول او و بمیرد
و در راه باید او را اجر
که واقع شود بر خدا اجر او

بعد از ان چون حسینیه سخن را بانجا رسانید
هرون وزیر خود را یحیی را طلب نمود و گفت
ای یحیی حسینیه اصلا و مطلقا تقصیر در دلیل
معقول و براهین منقول نکرد بر امامت ابن
عم ای یحیی اگر حسینیه بر طریق ما بودی ویرا
بنکاح خود در آوردم یحیی را بی عقلی و
بی خردی هارون محقق شد گفت ای خلیفه
زمان اگر بتحقیق میدانی که ان دلایل و
براهین که بخلافت و امامت علی بن ابی طالب
و فرزندان او که مثبت وی کرده ساخته
بنص کلام مجید ربانی و احادیث نبوی
حق است و صدق است پس واجب و لازم است
که تو بر طریق او که صراط مستقیم است پیروی
و مذهب اهل البیت علیهم السلم اختیار کنی
و اگر اینها از جهة فصاحت و بلاغت او میگوئی
چیزی دیگر است و اگر نه اغماض عین از هر دو طرف
باید کرد و در حق او انعام و احسان از واجبات است
بعد از ان هرون بانگ بر ابراهیم زد و گفت
مسئله قضا و قدر بر من ظاهر شد چه گوئی
در باب کلام الله که ایا حادث است یا قدیم

بخواهم

میخواهم که حقیقت این مسئله بر من ظاهر گردد
ابراهیم را از شرمندگی یارای حرف زدن
نبود حسینیه با ابراهیم در حدوث و قدم
کلام مجید و ملزم شدن او از حسینیه
یحیی گفت ای ابراهیم چرا نمیگوئی که کلام
ربانی قدیمست یا حادث ابراهیم گفت
که در مذهب ما کلام مجید قدیمست چرا
که کلام او غیر حروف و اصوات است و کلام
صفت خدا است و قائم بذات خدا و ذات
و صفات خدا قدیمست و این حروف مکتوب
که در مصاحف اند دال اند بر کلام و اعتقاد
ما چنانست که خدای تعالی قبل از خلق آدم
بود و ناطق چون سخن بانجا رسید هرون
روی از وی بگردانید و هرون در اصل معتزلی
بود و ویرا خوش نیامد گفت ای حسینیه تو
درین باب چه میگوئی حسینیه گفت حاشا و
کلا که کلام خدا قدیم باشد چرا که کلام نزد اهل
البیت و جمیع عقلا این حروف منظوم است
که مکتوب است در مصاحف و اعتقاد ما
چنانست که خدای تعالی قادر است که ایجاد

مباحثه ابراهیم با حسینیه در حدوث و قدم کلام مجید و ملزم شدن او

حروف [واصوات] و منظوم کند در جسمی از اجسام و ذات
خدا را باین اعتبار متکلم گویند و کلام چون
مرکب از حروف بود هر اینه بعضی مرتب بود
و بعضی مقدم و بعضی مؤخر و هر چه تقدم و تاخر
در وی باشد هر اینه حادث باشد و دیگر آنکه
اوامر و نواهی باختیار حق سبحانه و تعالی حادث
است بجهت آنکه محالست معدوم را بچیزی امر
کردن و از چیزی نهی کردن دیگر آنکه قران
بحضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله نازل
شده و معجز آنحضرت است و محمد محدث است چگونه
میتواند که معجز وی قدیم باشد و اگر گویند که
قدیم ما بین الدفتین است این هم غلطست
بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابتست و بدیهیست
که کتابت محدث است و اگر گویند که حروف و صوت
است آن هم محالست که حرف و صوت قدیم باشد
زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و مؤخر است و بعضی
سابق و هر یک بزمان متناهی و محصور و هر چه
چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که قدیم
معانی است که از مکتوب و حرف و صوت معلوم

ومفهوم

و مفهوم میشود آن معانی یا امر است یا نهی یا قصص
و اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ چنانکه
گفتیم محالست معدوم را بچیزی وعده کردن
و وعید نمودن و از چیزی بچیزی فرمودن و از
چیزی نهی کردن و نیز از شرع میفرماید که
فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ مراد از حدیث قرآنست
و حدث در مقابل قدیم است و هر چه حدیث
باشد قدیم نتواند بودن و همچنین خدای تعالی
میفرماید که مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ [ذِكْرٍ] رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ
و مراد از ذکر قرآنست بدلیل إِنَّا نَحْنُ [نَزَّلْنَا] الذِّكْرَ
وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و محدث در مقابل قدیمست
و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا و صلحا و
فساق و فجار و جمیع کفار که ذکر ایشان در
قرآن شده است قدیم باشند و حسنیه اقامت
دلایل مینمود و ابراهیم سر بزیر افکنده منفعل
و خجلت زده بود و علمائی که حاضر بودند
خاموش چنان بودند که نفس از ایشان
بر نمی آمد و هرون الرشید نظری بروی ابراهیم

کرد و گفت که ای عالم متبحر طرفه مباحثه کردی
و نیکو حریف خود را ملزوم ساختی حیف
از آن علمی که باشت بنای مذهب شما معلوم
شد که قوت و بینائی نهاد و بعد از آن
حسنیه گفت ای ابراهیم انکه گفتی که قبل
از خلق مخلوقات امر و ناهی بود و میگفت
که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا و یَا اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا
و یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ ای ابراهیم
اگر شخصی در خانه تنها بنشیند و گوید که ای
زید بیا و ای عمرو و ای قابل برخیز و ای
مقبل بنشین شخصی از وی پرسد که کرا میطلبی
و با که سخن میگوئی گوید که من بخاطر دارم
که سی سال دیگر غلام چند بخرم و ایشان را زید
و عمرو و قابل و مقبل را اسم کنم ایشان را میطلبم
و با ایشان سخن میگویم فی الواقع مردم کسی که
چنین باشد و با معدوم خطاب کند و با
غایب مکالمه نماید بسفاهت و جنون او را
نسبت کنند ای ابراهیم چگونه جایز باشد

که افعال

که افعال سفها و مجانین را بخدا یتعالی نسبت
کنید و بواسطه مدعای چند که شما را باشد
چون حسنیه سخن بانجام رسانید هرون
بفرمود که طبقی زر بیاوردند و بر سر حسنیه
نثار کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان
ممالک که در آن انجمن حاضر بودند همه حسنیه را
تحسین فرمودند و اکثر سادات طالبین زمان که
از اطراف و اکناف عالم در دار الخلافه جمع
آمده بودند متوجه مناظره حسنیه و
ابراهیم بودند و اکثر را داغ محبت اهل البیت
بر جبین بود و حقیقت مذهب اهل البیت
برایشان ثابت شد غایتش از ترس بنی
عباس اظهار اعتقاد و طریق خود نمی توانستند
کرد جلد دعای حسنیه کردند و جمیع خلایق از
خواص و عوام از فصاحت و بلاغت و تقریر
پاکیزه او متحیر مانده بودند و اکثر علما عمر
اشاعره از شرمندگی سرها بزیر انداخته
بودند ابراهیم منظلم بر بالا که سی طلا خجل

در منفعل اما سیده بود ودم نمیزد **سئوالات حسینیه از ابراهیم در باب خلافت**
بعد از ان حسینیه روی بابراهیم نظام کرده و
گفت ای حضرت علامة العلماء که توام روز اعلم
و افضل این عصر و زمانی و من کنیزی بی کس و بی
اعتبار که مرا از بیابان کفار گرفته اند و او ورده
و این خواجه من که در این مجلس شریف حاضر
است مرا بچند درم ناسره خریده و بشعار فرخنده
اثار اهل اسلام تعلیم و تلقین نموده بشرف
ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود
حاصل کردم و دیده بصیرت مرا کشوده پیغمبر
خود را شناختم مرا شبهه چند در خاطر است
که به سبیل تحقیق و ایقان نه به سبیل ستیزه
و امتحان از تو سوال میکنم باید که این
مشکلات مرا حل کنی و دفع شبهه از خواطر
این ضعیفه کنی تا واجب شود مرا که مدح تو
گویم و بانچه عقل در و مصیر من باشد خدمت
تو بجای آورم و دایم که توان سوادان این
میدانی و بعد الیوم در سلک زمرت تو کنیزی دانم

سئوالات حسینیه از ابراهیم در باب خلافت

تمام

وقف

بدان

بدان ای ابراهیم که فرق نمی کنم تولد هیچ شود نه جهود
و نه ترسا و نه مسلمان و نه مشرک و نه شیعه
و نه سنی پدران و مادران و استادان یا کافر
یا جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر
اینها از مذاهب و بدان ای ابراهیم هر کرا و را
اعتقاد باطل باشد یکی از این دو علت است
یا انکه اعتقاد خود را حق تصور کند و در
و بان اعتقاد محکم باشد و بان بمیرد یا انکه میداند
که اعتقاد او باطل است و تلبیس کند و حق را
بپوشاند و مردمان فریفته کرده اند و این
هر دو صنف در دوزخ باشند امروز از تو
سوالی میکنم بی مداهنه با من بگوی و بدانکه
من بتوفیق رب العالمین در دین خود و
پیغمبر خود به یقینم و صراط و حوض و حشر و نشر
بیقین دانسته ام و اهل جنت و نار و اهل حق
و باطل را دانسته ام فاما بواسطه اختلاف
چند که در میان امت واقع است نفس من

دران متردد است که عقل یکبار راه بجای ببرد
و نقل او را بجای دیگر ببرد و تحقیق انرا مترصدم
هشتاد و سه مسئله تو را جواب گفتم و عاجز
نشدم توقع دارم که این شبهه چند نیز که در
خاطر دارم چنان کنی که مرا یقین حاصل گردد
ای ابراهیم بدانکه بعد از معرفت الله و معرفت
رسول الله و معرفت الامام بنای اسلام وسما
بر صوم و صلوة است و خمس و زکوة و حج و جهاد
است و بدانکه مرا معرفت صوم و صلوة حاصلست
و حسب المقدور بتقدیم میرسانم و امیدوارم
که بدولت خلیفه زمان مرا مکنت و استطاعت
نیز حاصل شود که خمس و زکوة مال خود را بارباب
استحقاق رسانم و بعد از ان بتوفیق الله بعد
طریق تحقیق کعبه معظمه طی کرده شرایط
مناسک حج بجای اورم و جهاد کردنی از ابتدا
الحال بر من واجب است که بدولت خلیفه زمان
با کسی که قصد دین من کند با وی جهاد کنم
و بدانکه جهاد بر تیغ بر زنان واجب نیست
اما تا بقول و تیغ زبان جایز است ای ابراهیم بدانکه

این جهاد و جمله مشقتها که متحمل ان شده ایم
مثل رفتن مکه معظمه و بعد مسافت ان و دادن
زکوة بفقراء و مساکین و روزه داشتن در روز
های گرم و از ان مشقتها که ببدن میرسد و غسل
کردن و وضو ساختن در سرماهای سخت و نماز
گذاردن و وسوسهای نماز کردن و این همه
تکلیفات که بخود واجب کرده ایم و زحمتها
که برخود نهاده ایم حال ان باشد که ما ماهیت
و حقیقت ایمان را نشناسیم و طریق فرمان برداری
را ندانیم و عالم نباشیم که راست گوی کیست
و دروغ گوی کیست و خانه خدا اگر کعبه است
و پیغمبر او را نشناسیم و وحی که باو نازل شده
باور نکنیم و بعصمت و راست گویی و طهارت
او ایمان نیاوریم پس چرا این همه زحمت بیفایده
کشیم و چه فایده در این عملها و چه لذت در این
مشقتها تصور کنیم و حال انکه بعد از پیغمبران
همه خلاف کرده اند و تخلف ورزیده اند و
چندین خونهای ناحق ریختند و غصب اموال
نمودند و با اهل بیت پیغمبر خود ان جفاها

وایذا ها رسانیدند که میدانید و بر جمیع خلایق
ظاهرست و مخالفت قول خدا و رسول نموده
کافر شدند با وجود انکه کلمه شهادت گفته
بودند و نماز و روزه و حج و جهاد بجای می
آوردند و ظهور تیات اظهار اسلام مینمودند
ولم زنند بیغمبر را کشتند و دعوی خلافت
میکردند و ایشانرا امحال شما اینها امام و پیشوا
وخلیفه الله و خلیفه الرسول میدانید و میگوییه
مثل این مختلفاتی اندانم و این معتقدات را
کرانده و و نزدیک ند امیکنند نمی شناسیم
و سر از این مذهب و ملت که امحال در میان سنت
بر میکنیم و بدانکه حق سبحانه و تعالی در روز
قیامت اول حجت بر دانایان و عالمان میگیرد
که چرا نادانانرا نیاموزانیدید امروز تو پیشوای
و اعلی و افضلی بر جمیع مردم بزعم و معتقد و
علماء اهل سنت بیاموز مرا براه راست بیار
و با من بگوی که انجماعت که از برای اهل جاه و
منصب و اعتبار دنیا از تعصب و عناد و بغض
و عداوت طریق حقانیت و عدالت را پوشانیدند

ومخالفت

و مخالفت خدا و رسول نمودند در لعنت خدا
باشند یا نه و لعنت کردن بر انجماعت واجب
باشد یا نه ابراهیم سر انفعال در زیر با جمیع
علمای دیگر انداخته اعضای ایشان از تعصب
و عناد چون بید میلرزید و از خوف و بیم
هرون یارای نطق نداشتند بار دیگر حسنیه
گفت ای ابراهیم با من نادان بگوی که هیچ از دیده
از ادمیان بحقیقت احادیث رسند یا نه
و اگر رسند از راه هدایت و عطای خدا
رسند یا از راه کسب و حاصل کردن یا از
هر دو جانب باشد ابراهیم از ترس اصلا لب
بجواب نمیگشود و لبهای خشک خود را باب
دهن تر میکرد و یارای نفس زدن نداشت

سوال کردن حسنیه از ابو یوسف شاگرد
ابو حنیفه در بیان احادیث نبوی و ملزم شدن
ان بدبخت از حسنیه

حسنیه گفت ای ابراهیم وای اعلم العلماء مخالف
با من بگوی که اگر مرا مشکلی در دین و مذهب
روی دهد بکجا روم و از که بپرسم و از که
تحقیق کنم و امروز در این مجلس هشت ایمن

سوال کردن حسنیه از ابو یوسف
شاگرد ابو حنیفه در بیان
احادیث نبوی و ملزم شدن
ان بدبخت از حسنیه

فردوس قرین که اکثر علماء مصر و شام و مکه و یثرب
حاضر بند جواب من بگوی گویند که ابو یوسف
که از تلامذه ابو حنیفه بود و نزدیک با براهیم
نشسته بود و قاضی بغداد بود و میگفت که منی
اقضی القضاتم سر برآورد و گفت ای حسنیه
سوال تو نیز به سبب تحقیقست بلکه از روی
تعنت و تشنیع و تعرض است از هر چه میخواهی
سؤال کن حسنیه گفت مرا اینکه بسیاری
از احادیث شنیده ام و تفاسیر مطالعه کرده ام
که نقل از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سلمان
و ابوذر غفاری و عمار یاسر و مقداد و عبد الله
عباس بوده و در اینولا بعضی مردمان برخلاف
ان میگویند و شما نیز مخالف ایشانید و انها را
باطل میدانید و هر که بآن عمل نماید تکفیر
وی میکنید و اکثر نقلهای شما از معاویه
و عمرو عاص و انس مالک و عایشه و مانند
ایشانست و بدرستی که در دست مردمان
حق هست و باطل هست و راست هست و دروغ
هست و ناسخ و منسوخ هست و از این دو گروه

که

که مخالفت ایشان بهمه یک بر جمیع خلایق ثابتست
با من بگویید که از این دو گروه کدام یک دروغ
گفتند و بر پیغمبر افترا کردند و احادیث موضوعه
از خود وضع نموده و بزبان خلایق انداختند
و قرآن را موافق احادیث موضوعه که ساختند
تفسیر و تاویل نمودند و حال آنکه صاحب شریعت
فرمایدکه حدیث از من بشما میرسد از چهار
کس که ایشان را پنجم نیست گفتند انها چکسانند
فرمود که اول مردیست منافق که اظهار میکند ایمان
وتن بمسلمانی داده و از خدا نمیترسد و هیچ
باک ندارد از دروغ گفتن نسبت بخدا و
رسول اگر مسلمانان بدانند که او منافقست
و بعمدا دروغ میگوید بر خدا و رسول از او
قبول نکردندی و سخن او باور نداشتندی
لیکن مردمان میگویند که در صحبت پیغمبر
بوده و انحضرت را دیده و از آن حضرت
احادیث شنیده پس الحدیث دروغ را
از او باور و قبول کنند و حال او ندانند

در نفاق او مطلع نشوند چنانکه حضرت پرور
دگار میفرماید وصفت منافقان کرده
إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا
تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی چون به بینی ای محمد ص
ایشان را یعنی منافقان را خوش آید ترا آن
قامتهای زیبا و رویهای بیهوش و غلظت
جسمهای انجاعت و اگر سخن گویند گوش
کنی سخنهای ایشان را پس چون پیغمبر صلی الله
علیه وآله ایشان را نشناخت دیگران چون
شناسند پس ای ابراهیم چون ایشان را
نشناختند و سخنان ایشان را قبول کردند
و بر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را
به ایشان گذاشتند و بدرستی که مردمان
تابع پادشاهان دنیا اند الا که خدا نگاه
دارد او را و قسم دوم از آنها که حدیث
بمردم میرسانند مردی باشد که سخنی از
رسول خدا شنیده باشد و یاد گرفته پس
در آن غلط کرده و سهو و نسیان و غلط

از غیر

غیر معصوم متصور است پس آن شخص عمداً
دروغ بر پیغمبر خود نگفت و آن حدیث غلط
در دست اوست میگوید و بآن عمل میکند
و میگوید که من چنین شنیدم از رسول
خدا پس اگر مسلمانان بدانند که آن حدیث
غلط است از وی قبول نکردندی و اگر آن
راوی نیز بدانستی که این حدیث غلطست
هر آینه آنرا روایت نکردی سیم از جماعت
مردی باشد که سخنی از رسول خدا شنیده
باشد که از چیزی نهی کرده و بعد از آن امر
کرده بآن و او حاضر نبوده پس شنیده و یاد
گرفته بعد از آن منسوخ را و نشنیده و نمیداند
ناسخ را پس اگر آن شخص بدانستی که آن حدیث
منسوخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان
بدانستندی که آن حدیث منسوخ است از
وی قبول نکردندی ای ابراهیم چهارم از آنها
که حدیث روایت میکنند مردی باشد که دروغ
نگوید بر رسول خدا از ترس خدا و تعظیم رسول

خدا و سهو و غلط نکرده باشد و آنچه شنیده
باشد همچنانکه شنیده باشد که خدا و رسول
فرموده اند بی زیاده و کم همچنان روایت
کرده باشد و عالم به ناسخ و منسوخ باشد
پس به ناسخ عمل کرده باشد و منسوخ را ترک
کرده باشد بدرستی که در قرآن ناسخ و منسوخ
و خاص و عام و محکم و متشابه هست
و حضرت پروردگار میفرماید که مَا آتَاكُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
یعنی هر چیزی که رسول فرماید شما را پس بگیرید
آنرا و آنچیزیرا که نهی فرماید شما را باز ایستید
پس آنکه مشتبه شد برای کرندانست که مراد
خدا و رسول چیست آیا چکنند پس بگوی
ای ابراهیم که بنا بر اقوال کدام طایفه باید
گذاشت و بسخن کدام طایفه عمل باید کرد
اما آنکه خدای تعالی بر پاکی ذات شریف ایشان
گواهی داده که انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس و یطهرکم تطهیرا و با وجود طهارت

عصمت

و عصمت از اول عمر تا باخر عمر همه دم محرم و همدم
رسول خدا و صاحب و راز دار حضرت خیر
البشر بوده اند آیا بروایت ایشان عمل کردن
اولیست یا از غیر ایشان ای ابراهیم بدانکه
همه اصحاب را یارای سوال کردن از رسول
خدا نبود در تحقیق و تفتیش و تفحص و
تجسس از هر چیزی نمیتوانستند پرسید
بجهت آنکه اکثر صحابه را قوت و یارای سوال
نبود چرا که حق سبحانه و تعالی ایشانرا منع کرده
بود از سوال کردن چنانچه در کلام مجید
واقع شده که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ یعنی ای
آنکسانی که ایمان آورده اید بوحدانیت
خدا و برسالت پیغمبر آخر الزمان سوال مکنید
از چیزهایی که اگر ظاهر شود بر آید شما را و
از آن غمناک کردید یا فضیحت و رسوایی
شما هم رسد و همیشه اصحاب در این
آرزو بودند که اعرابی یا بیابانی بیاید و سوالی

کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من
جعفر بن محمد علیه السلام از پدران خود تا
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام و او
از حضرت رسول ص و سلمان فارسی از
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت میکند
که انحضرت فرمود که من هر شب یکبار پیش
انحضرت در می آیم و با وی راز میگویم و هر
روز با او خلوت داشتمی و جواب گفتی مرا او
هرچه پرسیدمی و میگشتمی هرجا که انحضرت
میگشت و همه اصحاب پیغمبر میدانستند که انچه
مرا حاصل بوده دیگرانرا نبوده و هیچکس را
نبوده غیر از من که در مخلوت نزد او رود
و بیشتران خلوت در خانه من بودی و هرگاه
که من نزد پیغمبر میرفتم در بعضی منازل وی
خلوت کردی از برای من زنان خود را و غیر
ایشانرا برخیزانیدی تا نماندی در خانه غیر
از من و انحضرت و هرگاه که انحضرت برای
خلوت بخانه من امدی فاطمه و فرزندان خود را
و فرزندان مرا برنخیزانیدی و چندان سوال

کردی

کردمی که هیچکس را طاقت جواب ان نبود
مگر انحضرت را و او از راه شفقت و مهربانی
جواب من گفتی و جبرئیل ع را دو برابر من باری
سخن گفتی و جبرئیل هیچ سخن را از من پنهان
نگفتی و من جمله ان سخنان از ای شنیدم و
هیچکس را این دولت میسر نبودی و هرگاه
که سوالات من تمام شدی باز انحضرت ابتدا
بسخن میفرمودی پس هیچ ایتی از قران فرو
نیامدی و هیچ ایتی از حلال و حرام یا امر و نهی
یا طاعت و معصیت با انچه بوده و خواهد
بود و جمیع انچیزی که او را معلوم شده الا که
انرا بمن تعلیم کردی و بر من خواندی و املا
کردی و من بخط خود نوشتم و مرا بتاویل
انچه انا کردانید و ظاهر و باطن ان بر من
عیان ساخت و هرچه گفت یاد گرفتم و هیچ
از ان نگفت که فراموش کرده باشم چون سخن
سخن باینجا رسانید هرون و اهل مجلس بسیار
بگریستند و ابراهیم نظام بعلت قولنج گرفتار
شده سر بزیر انداخته بود و اقوال راویان

و اصحاب تفسیر و حدیث را می شنیدم و دم
نمیزدم حسینیه گفت ای ابراهیم چون این
اقوال راویان و اصحاب تفسیر و حدیث
را شنیدی این زمان معتقد این دو گروه
را نیز بر تو بیان کنم بفرمای که اعتقاد کدام
طایفه موافق حق است و کدام باطل است

در بیان صفات ثبوتیه حق سبحانه و تعالی

بدانکه اعتقاد اهل البیت و آنهای که بر طریق
ایشانند آنست که خدای را حکیم و عادل و
پاک و منزه میدانند و صفات قدیم با وی
نسبت میکنند و هر چه تنها با و حواله میکنند
و او را عالم و قادر بر همه چیز و راست حکم
و مهربان بر همه کس میدانند و میگویند که
خدای تعالی فاعل قبایح نیست و هر فعلی که
از او صادر میشود مشتملست بغرضی و
حکمتی و ظالم و عابث نیست و تکلیف ما لا یطاق
به بندگان نمیکند و بنده خود را تکلیف
باختیار نه باجبار و ثواب دهد بندگان را
به نیک کرداری و عقوبت کند ایشان را به بد

و در بیان صفات ثبوتیه حق سبحانه و تعالی

کرداری

به بد کرداری امر و نهی او جادرست از برای
آنکه امر بمعدوم محالست و او قادر است
بر آنچه بندگان بان قادر نیستند و گویند
خدای تعالی هرگز بکفر و فسق بندگان رضا
نداده و کفر و ظلم و فسق و بد کرداری
بندگان بتقدیر وی نیست و یکذره
ظلم و ستم نکند و اگر بنده از بندگان حق
سبحانه بطاعت و عبادت افزاید و سعی
در افعال نیکو کند زیاده ثواب وی دهد
و هیچ چشم او را در دنیا نبیند و دیدن او را
محال دانند و گویند که جمیع انبیا را خدای
تعالی تعیین اوصیا نموده و هرگز پیغمبری بی
حکم الهی وصی تعیین ننموده و هرگز پیغمبری
را امت وصی تعیین نفرموده اند و هیچ
پیغمبری بی وصیت از عالم نرفته و اوصیاء جمیع
انبیاء معصوم و مطهر اند و گویند که پیغمبر ما
که افضل بوده وصی او بحکم الهی سید او
اوصیا است و خدا او را تعیین نموده است

کنند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من
جعفر بن محمد علیه السلم از پدران خود تا
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم و او
از حضرت رسول ص و سلمان فارسی از
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلم روایت میکند
که انحضرت فرمود که من هر شب یکبار پیش
انحضرت در می آمدم و با وی راز میگفتم و هر
روز با او خلوت داشتم و جواب گفتی مرا از
هر چه پرسیدمی و میگشتمی هر جا که انحضرت
میگشت و همه اصحاب پیغمبر میدانند که انچه
مرا حاصل بود دیگرانرا نبود و هیچکس را
نبود غیر از من که در خلوت نزد او درود
و بیشتر ان خلوت در خانه من بودی و هرگاه
که من نزد پیغمبر رفتم در بعض منازل وی
خلوت کردی از برای من زنان خود را و غیر
ایشانرا برخیزانیدی تا نماندی در خانه غیر
از من و انحضرت و هرگاه که انحضرت برای
خلوت بخانه من امدی فاطمه و فرزند خود را
و فرزندان مرا برنخیزانیدی و چندان سوال

کردی که هیچکس را طاقت جواب ان نبود
مگر انحضرت را و او از راه شفقت و مهربانی
جواب من گفتی و جبرئیل ع را در برابر من باری
سخن گفتی و جبرئیل هیچ سخن را از من پنهان
نگفتی و من جمله ان سخنانرا می شنیدم و
هیچکس را این دولت میسر نبودی و هرگاه
که سوالات من تمام شدی باز انحضرت ابتدا
بسخن میفرمودی پس هیچ ایتی از قران فرود
نیامدی و هیچ ایتی از حلال و حرام یا امر و نهی
یا طاعت و معصیت یا انچه بوده و خواهد
بود و جمیع انچیزی که او را معلوم شده الا که
انرا بمن تعلیم کردی و بر من خواندی و املا
کردی و من بخط خود نوشتم و مرا بتاویل
انچیزها اگاه گردانید و ظاهر و باطن ان بر من
عیان ساخت و هر چه گفت یاد گرفتم و هیچ
از ان نگفت که فراموش کرده باشم چون نخستین
سخن بانجا رسانید هرون و اهل مجلس بسیار
بگریستند و ابراهیم نظام بعلت قولنج گرفتار
شده سر بزیر انداخته بود و اقوال راویان

واصحاب تفسیر و حدیث را می شنیدند و مردم
تمیز و حسینیه گفت ای ابراهیم چون این
اقوال راویان و اصحاب تفسیر و حدیث
را شنیدی این زمان معتقد این دو گروه
را نیز بر تو بیان کنم بفرمای که اعتقاد کدام
طایفه موافق حق است و کدام باطل است

در بیان صفات ثبوتیه حق سبحانه و تعالی

بدانکه اعتقاد اهل البیت و آنهای که بر طریق
ایشانند آنست که خدای را حکیم و عادل و
پاک و منزه میدانند و صفات قدیم باوی
نسبت میکنند و هر عزتها باو حواله میکنند
واو را عالم و قادر بر همه چیز و راست حکم
و مهربان بر همه کس میدانند و میگویند که
خدای تعالی فاعل قبایح نیست و هر فعلی که
از او صادر میشود مشتملست بغرضی و
حکمتی و ظالم و عابث نیست و تکلیف ما لا یطاق
به بندگان نمیکند و بنده خود را تکلیف
باختیار نه باجبار ثواب دهد بندگان را
به نیک کرداری و عقوبت کند ایشان را به بد

در بیان صفات ثبوتیه حق سبحانه و تعالی

کرداری

به بد کرداری امر و نهی او حادث است از برای
آنکه امر بمعدوم محالست و او قادر است
برآنچه بندگان بآن قادر نیستند و گویند
خدای تعالی هرگز بکفر و فسق بندگان رضا
ندهد و کفر و ظلم و فسق و بد کرداری
بندگان بتقدیر وی نیست و بکسی ذره
ظلم و ستم نکند و اگر بنده از بندگان حق
سبحانه بطاعت و عبادت افزاید و سعی
در افعال نیکو کند زیاده ثواب وی دهد
و هیچ چشم او را در دنیا نبیند و دیدن او را
محال دانند و گویند که جمیع انبیا را خدای
تعالی تعیین اوصیا نموده و هرگز پیغمبری بی
حکم الهی وصی تعیین ننموده و هرگز پیغمبری
را امت وصی تعیین نفرموده اند و هیچ
پیغمبری بی وصیت از عالم نرفته و اوصیاء جمیع
انبیا معصوم و مطهرانند و گویند که پیغمبر ما
که افضل بوده وصی او بحکم الهی سید او
اوصیا است و خدا او را تعیین نموده است

دایات قرآن شاهد است و پیغمبر صلعم باجماع امت
از متقدمین در روز غدیر خم امت را بوصایت
و خلافت و امامت او وصیت فرموده بحکم
الهی و میگویند که خلفاء رسول الله صلی الله
علیه و آله بقول رسول خدا جمله معصومند
و مطهرند بحکم نص کلام الله المجید و صاحب
معجزات و ولایتند و جمله صاحب علم لدنی
و جامع جمیع علوم و از موافق و مخالف هیچکس
انکار عصمت و عفت و طهارت و علم و سخاوت
و شجاعت و زهادت و عبادت و کرامت
ایشان نتوانند کرد و مشاهد مقدس ایشان
قبله حاجات و مدعیات جمله عالمیانست
و مطیع ایشان بحکم نص خدا و رسول الله
ناجی و رستکارند و مخالف ایشان مردود
و ملعون و مطعون و خاسر و اشر و اخس کفار
است و گویند که عالم از لطف و مرحمت پروردگار
دکار که وجود شریف ایشانست خالی نباشد
و باید که امام معصوم و منصوص بود و در این

باب

باب از دلایل عقلی و نقلی کتابها ساخته اند
و میگویند که هر اجماع که مخالف نص کلام
مجید است باطل و بی اعتبار است و اجماع
فساق و فجار و جهال اعتبار ندارد و هر که
بی طهارت نباشند و بی نیت وضو و غسل
را درست و مباح نمیدانند در ذکر بیان
اوصاف مذاهب ابوحنیفه و تابعانش و پیروان او
معد از ان حسینه روی برابویوسف
شاگرد ابوحنیفه کرد و گفت ای ابویوسف
بدانکه کسانی که مذهب امامیه دارند
و در میان شما برافضی مشهورند انجماعت
بشراب وضو نمیکنند و بهر دو دست روی
نمیشویند و گویند که پیغمبر صلعم فرموده است
که اَلْيَمِينُ لِلْوَجْهِ وَالْيَسَارُ لِلْفَرْجِ یعنی دست
راست از برای روی شستن است و دست
چپ از برای شستن قبل و دبر و در وضو
مسح گوش و گردن نمیکنند و انرا بدعت
میدانند و پاها را بعوض مسح نمیشویند
و نماز را بی نیت درست نمیدانند و بسم الله

صح در ذکر بیان اوصاف
مذاهب ابوحنیفه و تابعین
و پیروان ابوحنیفه

الرحمن الرحیم را که خصم شما کرده از قرائت
نماز می اندازند و معنی فاتحة الکتاب را
مفاد سی در نماز نمیخوانند و بعوض سوره
بعد از حمد دو برگ درخت سبز همه نوبت
نمیکویند و رکوع و سجود و قیام و قعود و تشهد
و سلام نماز را بطریق که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم و صحابه کبار فرموده اند بجا ی
نمی آورند و بعوض سلام بر انبیا و ملائکه
سفر بین عمدا باد رها نمیکنند و اگر صوت
نداشته باشد اعاده آن نماز کنند چون
حسینیه سخن باینجا رسانید هارون و
خلایق باواز بلند خندیدند و با ابو یوسف
تمسخر کردند و طعنها در مذهبش زدند
حسینیه گفت ای ابراهیم در مذهب امامیه
رافضیان گوشت خرگوش و جماع زن مستحاضه
را حلال ندانند و گوشت سگ بچه در مذهب
ایشان حرامست و نجس و پوست نجس العین

باوجود

باوجود دباغت پاک نمیشود اما در
مذهب شما پوست نجس العین بمجرد دباغت
طاهر میگردد و شراب جوشیده در آتش
حلال میدانند و نرد و شطرنج و آلات
قمار را حلال میدانند و اغلام و لواطه
را حرام میدانند بخلاف مذهب شما که
که مفعولیت پسر در میان شما مباحست
و قتل فاعل و مفعول حرام را واجب میدانند
و جمیع سازها را از نی و طنبور و دف
و مانند آن حرام و گناه میدانند و امامت
و اقتدا به فاسق و جاهل نمیکنند و امامت
را بمردم فاضل عادل دهند و متعرض و متعه
لسان را بسخن یک فاسق منافق و منع جاهل
بد بختی عاطل و ضایع نکذارند بعد از آن
روی بشافعی کرد و گفت که ای شافعی تو هم
میدانی که در مذهب امامیه دختر خود را
که از زنا حاصل شده باشد بعقد و نکاح
جایز ندارند و نکویند که فرزند چهار ساله

در بیان اوصاف مذهب شافعی

در شکم مادری ماند وچون سخن باینجا
رسانید اشارت بسوی شافعی کرد وخندید
شافعی را مجال نفس کشیدن نماند چرا که
او بعد از چهار سال از پدر که مانده بود
از مادر متولد شد و پدرش چهار سال
بود که از عالم رفته بود و این فتوی در مذهب
او شایع شد و میگویند که حد ساقط میشود
از کسی که مادر یا خواهر را بعقد خود در
آورد اگرچه دانسته این عمل کند و نگویند
که حد ساقط میشود از کسی که ذکر خود را
در لفافه پیچد و با مادر یا خواهر دخول کند
در راه کعبه و میگویند که حد نیست بر
لواطه و بر اغلام کننده و بقیاس عمل نمایند
و گویند که اول کسی که بر قیاس عمل کرد ابلیس
علیه اللعنه بود که میگفت که انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین دوم آنکسی که
عمل بر قیاس کرد ابو حنیفه بود و توای
ابو یوسف که میگوید که نجات ما و امامان

مادر مشیت است بعضی در عالم غیبت مجزوم
بقیاس خود میکنند که فرقه ناجیه مائیم و یقین
میدانند که ائمه معصومین پاک و مطهرانند
و معصومند و شفاعت کنند محبان خود را
و مخالفان خود را هالک و خاسر و کافر و ظالم
و مردود و ملعون دانند و بحکم الهی و نص
رسول الله عمل کنند و تعصب و عناد نکنند
و از برای تشفی نفس خود خون و مال هیچکس را
حلال ندانند و به سنت رسول الله انگشتری
در دست راست کنند و از برای عناد دیگران
ترک سنت نکنند و صلوات بر پیغمبر خود و
ائمه معصومین میفرستند و نگویند که صلوات
بر اهل بیت رسول جایز نیست و متابعت
سنت معاویه و یزید نکنند و نگویند
که حق تعالی فرموده که هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ
مَلَائِکَتُهُ و علی ابن ابی طالب را امیرالمؤمنین
خوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص
او دانند و میگویند که در زمان رسول خدا

هرکس اورا به این اسم میگفتند وهیچکس را
دران زمان باین اسم نمیگفتند ومیگویند
که بحکم الهی انما ولیکم الله در زمان رسول
آنحضرت را مولی الله وولی المؤمنین وامیرالمؤمنین
خطاب کرده بودندی وصلوات برایشان فرستادندی
ومخالفان ودشمنان ایشانرا بلعن خفی وجلی
یعنی آهسته وبلند نوازش کرده بودندی ومیگویند
اجماع امتست در باب طهارت وپاکی وعصمت
وعفت ائمه ما وهیچکس از اعدا ومخالف
ایشان را مسلمان نتوان گفت وهمچنین اجماع
امت است که اعدا ومخالف ایشان کافرانند
وانهایی که حقوق ائمه معصومین را غصب
کردند ملعون اند ومردودند ومیگویند که پی
روی سنت رسول ماییم واکثر عبادات مستحبه
واعمال مخالفان ما بدان عمل مینمایند وانرا سنت
رسول گویند دروغ است وبهتان بلکه اکثر
آن در زمان شیخین فاسقین فاجرین له
ملعونین مردودین طاغیین باغیین کافرین

مخذولین اشتهار یافت مانند تراویح وغیره
از جمله باطلست چون حسینیه زبان طعن
بشیخین گشاد زعفران از علماء بغداد برامد
ودوات پیش شافعی ملعون نهاده بود برداشت
وبجانب حسینیه انداخت هرون بخندید
که این چه قباحت بود که کردی میخواهی که
باشتم مذهب خود را قرار دهی خاطرنشان
هرکس شود که مذهب شما استحکامی ندارد
ای شافعی این کنیزیست ضعیفه وبیکسها
اورا معاف داشته ایم از هرچه گوید وحرف
زند وسخنی کرد وی حقانیت وحسابی
دارد اگر همه دشنام باشد که میتوان گذرانید
از قتل وازار او چه حاصل میشود ومذهبهای
شمارا باطل کرده وهمگی شمارا که دعوی علم و
فضل میکنید کافر وبی مذهب بیرون آورده
اگر میتوانید اورا ملزم گردانید بقران وحدیث
رسول که موضوعی نباشد حسینیه چون از
جانب هرون تقویت یافت روی بشافعی کرد

وگفت تو را مرتبه آن نیست که در میان علماء
نشینی همین فضیحت و رسوایی تو را بست
که بعد از پدر چهار سال در شکم مادر بودی
و چهار سال بعد از پدر متولد شدی و الحال
که پرده حرامزاده گی ایت پاره نشود فتوی داده
که فرزند چهار سال در شکم مادر می ماند
خلایق بیکار فریاد بر آوردند که این ممکن
عقلی نیست و از محالاتست و فتوا یست
باطل و عاطل حسینه گفت پس بنا بر فسخ لعنها
شما از فتوای او پس لابد است که شافعی ولد
الزنا باشد مجتهدی که ولد الزنا باشد بفتوای
مذهب او عمل نمیتوان کرد و کفر است ای شافعی
تو به این حلال زادهٔ و صحت نسب و مذهب
چرا مخالفت اهل البیت پیغمبر خود نکنی بر جمیع
خلایق واضح است که تو مرتدی چرا که در ابتدا
حال خود را از بنده گان و چاکران اهل البیت
میدانستی و بطریق اهل البیت عمل میکردی
و قصیده در هجو ابو حنیفه انشا کردی بواسطه
مخالفت او با اهل البیت و در هجو طعن او در

در اجتهاد غلط و عمل نمودن او بقیاس کردی
و این که میگویم بحضار مجلس روشن است الحال
بواسطه جاه و منصب اعتبار دنیا دین خود را
بدنیا فروختی و اظهار اجتهاد کردی و تو را او دوی
امامت و پیشوائی خلایق شده است مثل
ابو حنیفه لعین که شیطان ثانی و ثالث شیطانست
ای شافعی حضرت نوح با طول عمر و بسیاری
عبادت و ابراهیم با خلت و موسی با درجه
مکالمت و ذو القرنین و سلیمان با آن سلطنت
و مملکت و عظمت و داود با شوکت و حشمت
و عیسی با رفعت و منزلت خود سر بر آستانه
دولت و عتبه سعادت و ارادت پیغمبر نهاده
اند و تمنای اللهم اجعلنی من امت محمد ص
کردند و متابعت عترت اهل بیت پیغمبر کردند
که کمال دین و برهان یقین و حفاظ شریعت
و مقتدایان ملت و امنای رحمن و مفسران
قرآن و حجت خدا و اوصیای رسول و معصومان
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

ویطهرکم تطهیرا ومنصوصان یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
یعنی ای انکسانی که ایمان آورده اید بجا آورید طاعت
کنید خدا را ورسول را وبوده باشید با راست
گویان یعنی ائمه هدی صلوات الله علیهم وجان
بخشان إنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ المُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ ونان بخشان
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَأَسِيرًا و راس ورایکس اهل البیت اصحاب
دولتیست که پیغمبر صلی الله علیه واله در حق او
فرموده بقول فی روایت شما که من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم
فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب ع فتی که
یعنی هر که خواهد که نظر کند بسوی آدم علیه السلام
در علم او وبسوی نوح در تقوای او وبسوی
ابراهیم در حلم او وبسوی موسی در هیبت او
وبسوی عیسی در عبادت او پس باید که نظر کند
بسوی علی بن ابی طالب وقتی که پیغمبران با ان علو

شان

شان وکان وقت رفت چنین ابن عمی وبرادری
ووصی بوده باشد که پیغمبر ع او را بجمیع پیغمبران
اولو العزم برابر کرده باشد ای شافعی تو را چه
براین داشته که شاه راه محبت ومودت او را
گذاشته وقدم در طریق حریق ظالمان وگمراهان
نهاده ودست ارادت در دامن پیشوایان
وَهُمْ أَئِمَّةٌ يَهْدُونَ إِلَى النَّارِ زده وگمراه تقلید
بیهیان جان بسته شافعی بی بخت از غایت
خجالت سر بزیر افکنده نه مجال خطاب ونه
زهره جواب وبمرگ خود راضی شده دیگر
بار حسینه روی با ابراهیم نظام کرده وگفت
ای ابراهیم از روزی که ابابکر بناحق وبغصب
متصدی امر خلافت شده تا غایت بغیر از
علی بن ابی طالب واصحاب کبار دین دگر او
که بحجت ودلیل بکرات ومرات الزام ان بایمان
نمودند وایشان را در میان خلایق شرمنده
وبی اعتبار میگردانیدند وایشان از خجالت
سرها در پیش افکنده مجال جواب نداشتند
از ان روز تا امروز از کثرت اعدای دین

هیچکس از اهل البیت واهل ایمان نه زهره
ویارای ان نبود که اظهار مذهب حق وطریق
مستقیم اهل البیت نمایند والزام اعدای
اهل البیت پیغمبر نمایند بدین وجه که امروز
بدولت خلیفه زمان وابن عم امیر مومنان
میسر شده که همه سرهای خجالت بزیر افکنده
اید واز اعمال قبیح وافعال ذمیم شنیع خود
نادم وپشیمانید واز امامان ومقتدایان
خود بیزار شده اید ای ابراهیم بگوی پیغمبر
صورتیست که او را بتوان دید یا انکه معنی
است در صورت انسانی که جز اهل کشف
وعیان وایمان ان مشاهده نتوانند کرد
وبگوی که چرا پیغمبر فرستادن بر خدای واجبست
وهرگاه که ان پیغمبر از دنیا برود معنی نبوت که
پیغمبری باشد از وجود او برود وغایب شود
با انکه روح مناسب مقارب روح پیغمبر باید
که ان پیغمبری را نگاه دارد ویا پیغمبری بر بین ه
شود تا وقتی که پیغمبری دیگر پیدا شود یا در میان
حاجت با ما هست که احیای دین پیغمبر نماید

یا انه ای ابراهیم بحق خدای که جواب من بگوی
که هیچ شنیدی که از این صد وبیست وچهار
تن از انبیاء مرسل واولوالعزم بی انکه وصی
تعیین کرده باشند از عالم رفته باشند ابراهیم
گفت نه حسینیه گفت ای ابراهیم ایا تعیین
وصی بحکم خدا بود یا خود خلیفه تعیین نمودند
ابراهیم گفت تعیین وصی بحکم الهی بود حسینیه
گفت ای ابراهیم چون روا داری که پیغمبر ما
که افضل انبیا ورسل است خدای تعالی برای وی
وحفظ دین وی وصی تعیین نکرده باشد و
چون تواند بود که پیغمبر ما امر کرده باشد امت
را بوصیت وخود بی وصیت از دنیا رفته باشد
واز برای حفظ دین وامت خود وصی و
خلیفه تعیین نکرده باشد زهی گمراهان جاهل
که شمایید ای ابراهیم پیغمبر باید که کسی باشد
که متحمل شود امانتی را که همه اسمانها و زمینها
تحمل ان نتوانستند کرد چنانچه خدای تعالی
میفرماید ایا انکه پیغمبر باید که خطا گوید وسهو
وغلط کند وهزال وسفیه وعاشق پیشه

و در دروغ گوی بود و روا باشد که بر همه تمامی نفس
خود بر مردم تکلیف کند تا انکه چندی برا و جمع
شوند و برا و گواهی دهند بعد از او هر چه خواهند
کنند یا انکه این پیغمبر را حجتی و دلیلی از خدا
بباید و میثاقی که هر ای تمام از پیغمبر ستانیده
است چه چیز است و بچه چیز ایشان را فرموده
و چگونه باشد عهد پیمان خدا و پیغمبران و
این معانی که در قرانست اعتبادی دارد یا نه
همه افسانه است بگوی تا ما نیز این بارها را
از دوش جان بیندازیم و اسایش کنیم و
زحمت خود ندهیم تا مردم هر که را خواهند
پیغمبر سازند و هر کس را که دل ایشان خواهد
امام کنند ای ابراهیم بگوی که امامت چه چیز است
و کدام است امامتی که ابراهیم خلیل را داده بود
و گفته که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و جای
دیگر میفرماید که وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ
إِلَى النَّارِ و در جای دیگر میفرماید وَجَعَلْنَا
لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و بدانکه امامت بر دو قسم است

امامت ظاهر وان روشن شد امامت متقیان
و امامت اهل دوزخ یعنی انهایی که مردم
را میخواندند بجهنم ایا علامات امام متقیان
کدام است و چه چیز است و امامت از پیغمبر
مشابه پیغمبری از خدای هست یا نه ایا وصی
پیغمبر و امام مسلمان باید که از نسل ابراهیم
خلیل باشد و ابا و اجداد او بزرگ و شریف
و عالی نسب باشند و هر گز بت نپرستیده باشند
و با طهارت مولد باشد و در سینه ایمان و
نور علم و قوت نفس و معرفت ایمان و اسلام
و اسرار خویش و احکام و اداب و اخلاق
نفس پسندیده و معرفت مبدا و معاد و
سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم ورزیدن
و مداومت نمودن بطاعتها و دوری از
معصیتها و با کرم و سخاوت و علم و شجاعت
و عصمت و زهادت و حکمت بودن و بر کافران
و منافقان و جباران و ظالمان بزرگ و گران
بودن و بر مومنان و متقیان با رفق و مدارا
و خوشخوی بودن و نفقه کردن در راه خدا

انچه مالک آن باشند و اشکال قرائه و تحقیقات
فرقانی را باید که نیکو بداند و با فقرا و درویشان
صحبت دارد و از احوال ماضی و حال و مستقبل
باید که خبر دهد و خدا و رسول او را دوست
دارند و چندین آیات در حق او نازل شده
باشد بزعم موافق و مخالف و چندین از احادیث
صحیح پیغمبر صلعم در حق او فرموده باشد که مخالفان
ناقل آنند که در کتب ایشان مکتوب و مسطورست
و در جمیع غزوات همراه پیغمبر جهاد کرده باشد
و دفع لشکرهای عظیم نموده و یکضرب او را رسول
خدای با اعمال و عبادات جن و انس برابر کرده
باشد بزعم مخالفان وی ابن عم و برادر او را
پیغمبر بود و چشم خود خوانده باشد باجماع امت
آیا چنین کسی با امامت اولی و سزاوارست یا آنکه
امام باید که بعد از چهل سال ترک بت پرستی
کرده باشد و گوشت و پوست و خون وی از
خمر و گوشت خوک پرورده شده باشد و مدتی
مدید و عهدی بعید طریق عبودیت لات

وعزی

و عزی را طی کرده باشد و اظهار ایمان نماید و
در منبرها از جواب زنی عاجز آید و مکرر بگوید
که کُلُّکُم اَفقَهُ مِنّی حَتَّی المُخَدَّراتِ فِی البُیُوتِ
یعنی جمیع شماها افقه و داناترید از من حتی
دخترانی که در پس پرده هایند در خانها و
بکرات و مرات بقول موافق و مخالف در منبر
اقیلونی اقیلونی بر زبان او جاری شده و
باعتبار و اختیار عمر خطاب و ابو عبیده جراح
و سالم مولی ابی حذیفه و اسید بن حضیر و
بشر بن سعد و خالد بن ولید و چند فاسق
دیگر که در سقیفه بنی ساعده باو بیعت کرده
باشند امام و خلیفه شود و او ارذل امت
بود و بیشتر اوقات بکرباس فروشی و جامه
فروشی و خیاطی گذرانیده باشد و دو روزی
در منبر بوده و خطبه بحسب معرفت و دانش
خود میخوانده اتفاقا بادی از موضع معتاد
او بیرون میرود چنانکه مردم واقف نشدند
باخود میگوید که من خلیفه ام و مرا نشاید که

که دروغ گویم و باز در خیانت ورزم راست باید گفت که از من چه صدر دیانت است در اثنای خطبه گفت ایها الناس خلایق گفتند لبیک لبیک گفت انا نسیی انا نسیی خلایق بیکبار بخندیدن و اکثر مردی که فی الجمله دانشی داشته نکث و نقض بیعت او کردند چون حسنیه سخن را باینجا رسانید فغان از علما و مجتهدان ایشان برآمد دیگر گفت که اگر شما با خبرید که او و تیماء بن مره از دو زمان جاهلیت کفن هر روز بماند عبد الرحمن جدعان منادی میزدند تا مردم بمهمان خانه او جمع می آمده طعام میخوردند و طعام نیم خورده خود را به ایشان میدادند و از پس مانده میخوردند مردم سیر می شدند و در ایام خلافت نیز خیاطی و جامه کهنه می دوختند و کهنه دوزی میکرد و خلایق انکار و شماتت وی میکردند ای ابراهیم که روا باشد امت که اینچنین ارذل موجودات را بخانه دان نبوت و معصومان مقدم دارند و او را

بعد از رسول الله بمظنه فاسقی و منافقی چند خلیفه رسول الله و قائم مقام وی دانند و با وجود عدم استحقاق که آن سبب افضلیت باشد ای ابراهیم از برای خدا و بحق روح مطهر رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که با من بگوی که ازین دو امام که تعریف کردم کدام یک بامامت مستحقند و سزاوارترند ابراهیم گفت ای حسنیه با منکر و جاحد فضایل علی بن ابی طالب نیستیم و آنچه میگوئی بر ما صحیح و ثابت است و زیاده از آنچه عقول بشر ادراک آن تواند کرد و لیکن در خلافت ابی بکر اجماع امت شده و رسول خدا فرموده لا تجتمع امتی علی الخطاء و هر امری که امت بر آن اجماع نمایند صواب خواهد بود حسنیه گفت بلی ای ابراهیم بدان خدای که آفریدگار عالم است که راست بگوی که هیچ جا در تفاسیر شما واقع است که در حجة الوداع رسول خدا در غدیر خم فرود آمد با مر پروردگار عالمیان و جبرئیل در آن منزل فرود آمد و این آیت آورده یا ایها

الرسول بلّغ ما اُنزل الیک من ربک وان لم
تفعل فما بلّغت رسالته و مضمون این
آیه را انحضرت بمردمان رسانید و بعد از
آنکه رسول خدا از منافقان صحابه خائف
بود از رسانیدن باری دیگر روح الامین
این آیه آورد که والله یعصمک من الناس
و بعد از ان دست علی ابن ابی طالب را بگرفت
و بر بالای منبری بر که از پالان شتر ساخته
بودند و باواز بلند فرمود که ایها الناس
من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و
اخذل من خذله والعن من ظلمه و بعد از ان
این آیه فی الغدیر در ان وقت نازل شد که الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا بگوی ای ابراهیم ترا بخدا
سوگند دادم که مداهنه و مکابره نکنی و انچه
واقع شده است بگوی ای ابراهیم ابراهیم متوجه
شافعی و ابو یوسف و دیگر علما شده رویهای
ایشان زرد و سیاه گردید و سر در زیر افکنده

اصلا بجواب لب نمیگشایند حسینیه گفت
بحق رسول الله و بتاج و تخت خلیفه که اگر
واقعست و شنیده اید راست بگوئید چون
علما را بتاج و تخت خلیفه سوگند داد نتوانسته
اند که مداهنه کنند ابو یوسف گفت ای حسینیه
اکثر از صحابه و مفسرین تصریح نموده اند که این
آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده
و هیچکس را در این انکاری نیست و این
حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه
نیز مشهور است که حضرت پیغمبر در حق او
فرموده است حسینیه گفت ای ابو یوسف
چه گوئی در باب آیه انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة وهم راکعون بوحدانیت
خدا اگر راست بگوی که این آیه در حق که نازل
شده ابو یوسف گفت این آیه در حق علی
علیه السلام نازل شده باجماع امت حسینیه
گفت ای ابو یوسف چگوئی در آیه مباهله
که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا

ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین لعنت خدای بر تو باد
اگر اخفا نمایی حق را ای ابو یوسف در روز
مباهله از مردان بغیر از علی واز زنان بغیر فاطمه
واز فرزندان بغیر حسن وحسین کسی دیگر
بود با پیغمبر یا نه ابو یوسف گفت نه حسنیه
گفت ای نادان انصاف حق سبحانه وتعالی علی را
نفس رسول خوانده است واین مخصوص
آنحضرت است یا نه ابو یوسف گفت ای
حسنیه هیچکس را در این خلاف وانکاری
نیست حسنیه متوجه هارون شد وگفت
ای خلیفه زمان بحق محمد رسول الله صلی الله
علیه وآله که گواه باش از زبان علمای مجلس
خود دیگر مرتبه حسنیه متوجه علمای نادان
شده وگفت ای علمای عصر یک سوال دیگر
میکنم بوحدانیت الهی که راست بگویید
که وقتی که رسول خدا در حالت نزع بود
اشارت کرد بجانب اصحاب که ائتونی بدوات
وقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی
بیاورید دوات وکاغذی تا بنویسم بجهت شما

چنین که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود که
از صحابه که مانع شد رسول خدا را از وصیت
کردن ونگذاشت که دوات وکاغذ حاضر کنند
ابو یوسف گفت این از قضایای مشهوره است
که عمر بن الخطاب بواسطه آنکه مبادا مرض پیغمبر
اشتداد نماید مانع آن شد وگفت ان
المرء لیهجر وحسبنا کتاب الله حسنیه گفت
بخندید وگفت ای ابراهیم وای ابو یوسف
احکام نصوص الهی را معطل میگذارید و
بیعت روز غدیر خم را کأن لم یکن انگاشته
ای انکار میکنید وبیعت ووصیت رسول نمیشنوید
وهذیان گفتن برسول خدا نسبت میکنید
وایمان بکلام معبود ندارید که وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وباز میگویید
که اجماع امت شد در خلافت ابی بکر ای ابراهیم
با من بگوی که هر اجماع که مخالف نص بود منعقد
میشود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم پس
چون سستند میشوی باجماع هرون بخندید
وسر در زیر افکند حسنیه گفت ای ابراهیم از

نصوص در کذشتم وحکم الهی ورسول را بیکطرف
نهادیم بکوی که خلافت ابی بکر اجماع عوام شد
یا اجماع خواص است ابراهیم متفکر شد اکر بیکفت
که اجماع عوام شد وجمیع امت شده بود کذب
وی ثابت میشد چرا که اهل یکشهر بلکه اهل یکمحله
اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق فاجر کذاب
مردود که بعداوت رسول الله مشهور بودند
ودر زمان حیات رسول الله راه نفاق می پیمودند
ابراهیم کفت ای حسنیه خواص امت از اهل حل
وعقد اتفاق کردند که وی اولیست بخلافت
از دیکران حسنیه کفت ای ابراهیم وای ابو
یوسف وای شافعی وای علماء که حاضرید از شما
سوال میکنم در حضور خلیفه زمان راست
بکوئید که بعد از ابی بکر که متنازع فیه است
واعظم وافضل واقدم واعلم از جمیع صحابه
کیانند واز خواص اصحاب که رسول الله
در فضایل ایشان احادیث فرموده ومناقب
ایشان اظهار نموده کیانند واز اهل بیت بنی
هاشم چه کسان بودند که افضلیت ایشان

بجمیع

بر جمیع اصحاب متفوق داشت کفتند که علی وعباس
وحمزه وامام حسن وامام حسین ومسلم بن عقیل
وجعفر بن ابی طالب وعقیل بن ابی طالب وطلحه و
زبیر ومقداد اسود وعمار یاسر وجابر انصاری
وابو ایوب انصاری وعثمان بن مظعون و
ابو دجانه انصاری وحذیفه یمانی وابی بن
کعب وسعد بن عباده وقیس بن سعد حسنیه
کفت ای خلیفه زمان بحق آنکسی که بجای وی
نشسته که سوال کن از علماء عصر خود که علی و
عباس که از اکابر بنی هاشم واصحابند با ابی بکر
بیعت کردند یا نه هرون متوجه علما شد
که بکوئید آنچه واقع است همه سرها بزیر انداخته
بودند شافعی سر براورد وکفت چرا سرها بزیر
افکنده اید باید که آنچه بشما رسیده است
از اخبار واثار از احوال صحابه واهل البیت
ووقایعی که روی نموده ابو یوسف کفت که ظاهر
اینست که در میانه اصحاب واهل البیت
مخالفت ومنازعت واقع شد حسنیه کفت
من آنچه واقع شده بیان نمایم اکر تصدیق
قول من کنید وعناد نورزید بهتر است

وعبد الله بن عباس وعبد الله
بن مسعود وسلمان فارسی و
ابی ذر غفاری ص

که از احادیث و اخبار و تفلیس شما بر شما ثابت
کنم هارون گفت بگوی حسینیه گفت بدانید
که در حالتی که علی بن ابی طالب علیه السلام با فضل
ابن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب
کبار به تجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین رسول
خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه در
سقیفه بنی ساعده نشستند و پیغمبر خود را
گذاشتند و بکفن و دفن و نماز وی حاضر نشدند
و از برای خلافت منازعت کردند چون خبر بانصار
رسید که جمعی از صحابه در سقیفه بنی ساعده جمع
شده اند و تعیین خلیفه مینمایند جمعی کثیر از
انصار متوجه شدند و سخن در میان ایشان
دراز کشید گاهی ابابکر بعمر میگفت که دست
دراز کن که با تو بیعت کنم و گاهی سالم مولای
ابی حذیفه را تکلیف کردند و گاهی ابو عبیده
را گفتندی بعد از منازعت بسیار انصاریان
گفتند مِنّا اَمیرٌ وَ مِنکُم اَمیرٌ و سعد عباده را که
بزرگ انصاریان بود گفتند که دست دراز
کن تا با تو بیعت کنیم سعد مضایقه بسیار میکرد
و تجویز خلافت نمیکرد تا آنکه بعد از مبالغه بسیار

سعد

سعد راضی گشت قیس بن سعد چون دید که
پدرش راضی شده بامر خلافت برخواست و
از سر غضب دست بقبضه شمشیر برده با شمشیر
کشیده بسر پدر آمد و گفت ترک این معامله
کن ای پدر و گرنه بر گردنت زنم که سرت در
قدم در افتد گفت تو را چه حجتست بر علی
بن ابی طالب علیه السلام از آنچه واقع شد در غدیر
خم که رسول خدا بحکم الهی دست وی بگرفت و او را
بر شما امیر و امام و پیشوا و حاکم گردانید و همه راضی
و خشنود شدید و تهنیت و مبارک باد گفتید
و بیعت بر وی کردید و این زمان میل خلافت
و مخالفت دارید و خلاف امر خدا و رسول خدای
میکنید ای پدر نا انصافی مکن و از خدای بترس
و نافرمانی رسول خدا مکن و از عذاب روز قیامت
بر اندیش مبادا مرگ در یابد تو را و بیعت علی
بن ابی طالب در گردنت باشد و در پیش خدا
و رسول او شرمنده شوی و الله ای پدر اگر
ترک این معامله نکنی این شمشیر بر گردنت زنم
چون سعد عباده این سخنان از پسر خود تحقیق

شنید پشیمان شد واستغفا کرد انصاریان
دیگر را تکلیف کردند هیچکس از انصاریان
اینمعنی را قبول نکردند عمر بن الخطاب برخواست
وگفت لا یجتمع سیفان فی غمد این هرگز نشود
کرد وکس مرتکب امر خلافت شوند واین متمشی
نشود فی الحال شمشیر کشید وبر سر ابی بکر رفت
که سخن بسیار مگوی ودست دراز کن تا با تو
بیعت کنم فی الحال دست براورد وعمر با ابی بکر
بیعت کرد واخس صحابه براذل صحابه بیعت
نمود بعد از ان ابو عبیده جراح بیعت کرد و
بعد از ان از اصحاب ضلالت وارباب نفاق
وعدوان یک یک ودو دو می امدند وبیعت
میکردند تا انکه قریب بر بیست نفر باو نی
بیعت کردند بعد از ان عمر خطاب شمشیر کشید
بر سر یکیک از صحابه میرفت وجبرًا وقهرا
ایشانرا به بیعت اذل اصحاب در می اورد
تا سه روز باین منوال گذشت وبعد از سه
روز بمسجد رسول الله شدند ومیخواستند
که حبس اطهر رسول خدا را از مرقد مطهر بیرون
اوردند وبروی نماز گذارند حضرت امیر المؤمنین

چوبی

چوبی که بر سر دو سر او اهن بود در دست گرفت
وانروز عمامه سرخی بر سر مبارک بسته بود وبر
قبر مبارک انحضرت بایستاد وسوگند یاد نمود
که اگر اراده کنید که جسد مبارک را بیرون بیا
ورید با شما جنگ کنم ونگذارم که پیغمبر را بیرون
بیرون اورید یا انکه کشته شوم یا شما را بکشم
معاویه با ابی بکر گفت که ترک این کار کنید
که من از رسول خدا شنیدم که فرمود که روزی
برادرم که برادرم علی بن ابی طالب دستار سرخی
بر سر داشته باشد وچوبی باین صفت در دست
وی باشد اگر از مشرق تا مغرب بروی حمله کنند
بروی غالب نگردند باذن الله تعالی وجمله بقتل
رسند چون ارباب ضلالت از معاویه این
سخن شنیدند ترک اینمعنی نمودند وجمله
بیامدند ودر مسجد پیغمبر نشستند وعلی بن ابی
طالب با اصحاب کبار ومؤمنان دین دار وجمعی
کثیر از بنی هاشم که با انحضرت بودند از یکجانب
نشستند وگفتگو دراز کشید وعلی ابن ابی طالب
برا وحجتها گرفت وایشانرا ملا متها کرد که پیغمبر خود را

کذاشتید و بتغسیل و تکفین و تدفین آنحضرت
حاضر نشدید و بروی نماز نکردید و متوجه سقیفه
شدید و در امری که بحکم الٰهی و فرمان حضرت
رسالت پناهی بمن متعلق بود منازعت نمودید
و بمشورت فاسقی و منافقی چند خلیفه از برای
رسول تعیین نمودید و در این حال عثمن بن
عفان و عبد الرحمن بن عوف با بنو زهره بیامدند
عمر و ابو عبیده برخواستند و گفتند ای بنو امیه
وای بنو زهره بیایید و با ابی بکر بیعت کنید ایشان
بیامدند و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند
که بغض و عداوت ایشان با امیر المؤمنین در
حال حیات حضرت رسول شهرت تمام داشت
بعد از آن با جمعی کثیر بیامدند و در برابر امیر المؤمنین
و بنی هاشم بایستادند امیر المؤمنین فرمودند که
غرض از ایستادن اینجا چیست گفتند که بیایید
و بیعت کنید ابی بکر را که همه مردم بیعت
کردند زبیر برخواست و دست بر قبضه شمشیر
زده گفت ویحک یا ابن الخطاب علی بن ابی طالب
که برادر و ابن عم رسول است و عباس و عبد الله
عباس و اکابر بنی هاشم را و خواص اصحاب رسول را

دلالت

دلالت بر بیعت ابی بکر میکنی که از جمله اراذل
و ادانیست و نه نسب دارد و نه حسب با آنکه
خویشان رسول حاضرند و جمیع شرایط خلافت
و امامت در ایشان موجود است و زبیر قصد
آن کرد که شمشیر فرود آورد بر سر عمر عمر از
ترس فریاد بر آورد که علیکم الکلب فاکفونی
شره سلمة بن سلامه از عقب زبیر در آمد
و دست بزد و شمشیر از دست زبیر در ربود
و عمر شمشیر را از دست سلمه بستد و بشکست
و بنی هاشم دست بر قبضهای شمشیر کرده
بیکبار برخواستند امیر المؤمنین ایشان را منع
کرده و آهسته بایشان گفت که حکم الٰهی نیست
که شما شمشیر از غلاف بیرون کنید و ما را
بغیر از صبر علاجی نیست چون امیر المؤمنین
مشاهده نمود که منافقان و فاسقان بعضی
باختیار و بعضی باجبار بیعت کردند روی
با ابی بکر و عمر کرد و گفت ای یاران مخالفت رسول
خدا کردید و حکم خدا را معطل کذاشتید
و من باین کار سزاوارترم از آنکه من برسول اولی

زنده و مرده من و من وصی و وزیر و برادر
و موضع سر و یم و عالمم بکتاب خدا و سنت
رسول و از جمیع شما اشجع و اعلم و افصح و
اتقی ام و این کار حق منست از خدا و از
رسول شرم بدار پس حق مرا بمن گذار پس
عمر علیه ما علیه برپا خواست و گفت یا علی
اگر ما همه را کشته باشی متابعت تو نکنیم و
دست از تو باز نداریم تا بیعت نکنی بطوع
و رضا یا بجبر و کراهت حضرت امیر المؤمنین
فرمود اُفٍّ لك یا ابن ضحاك الحبشیة بخدا
که از تو و اصحاب تو که ارباب ضلالتند باك
ندارم و سگی همچون تو را بکس مرده پندارم اگر
نه وصیت پیغمبر بود که مرا بصبر امر فرمود میدیدی
که چون گردن تو و اصحاب تو را چون نرم میکردم
بادب باش بعد از ان فرمود که لولا سبقت
وصیة محمد ما ترکت احدا علی وجه الارض
کافرا و منافقا علی رسول الله وجاحدا لولایتی
ولکن اشکو بثی وحزنی الی الله یعنی اگر نه
بود که پیشی گرفته بود وصیت رسول خدا یعنی مرا

اللهی شود که شمشیر از نیام بیرون بیاورم که
در سه موضع و اگر نه چنین بودی نمیکن اشتم
احدی را بر روی زمین و انانکه منافق اند و
اعدای رسول اند و نمیگذاشتم یکی را از منکران
ولایت خود را و ها اینه شکایت میکنم غم و اندوه
خود را بخدا ای پسر ضحاك حبشیه اگر نه این
بودی که پیغمبر را بصبر وصیت فرموده پریشان
میساختم جمع شما را و نرم میکردم گردن شما را
ابابکر و عبیده جراح هردو از جای برجستند
و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت تو را و
فضایل و شجاعت تو را دفع نمیکنیم الا انت
که تو جوانی و از سن مبارکت سی و سه سال
گذشته ابو عبیده ملعون گفت یا ابو الحسن
ابوبکر پیرست و از میان قوم بهتر تحمل بیعت تو
کرد اگر خدای تعالی تو را عمر دهد این کار را تو
گذار تو خاموش باش و فتنه خفته را بر ما
بیدار مکن تو میدانی که در دلهای عربان
و منافقان با تو چگونه است امیر المؤمنین گفت
ای مهاجر و انصار از خدا بترسید و عهدی

کہ با پیغمبر خود کردہ اید در ولایت و امامت من
فراموش مکنید و حقی کہ اهل بیت پیغمبر راست
از خانہ دان وی بیرون مبرید بخدای کہ شما
میدانید کہ اهل بیت پیغمبریم و باین کار خلافت
و امامت اولی تریم و خدای ما را باین مخصوص
کردانید و در این حال بشر بن سعد انصاری
کفت یا امیر المؤمنین اگر این سخنان را انصار
شنیده بودندی پیش از انکه با ابے بکر بیعت
کردندی هیچکس با تو خلاف نکردی امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود کہ بخدای کہ من پنداشتم کہ هیچکس
با من این خلاف نکند خصوصًا قوم شما
کہ انصارید و حلال دانستید غصب
حقوق ما را فردا کہ روز قیامت پیش
رسول خدا چہ حجت اورید بخدای کہ تو را
سوکند میدهم و کسی را کہ روز غدیر خم از رسول
خدا شنیده باشد کہ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا
عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ
عَادَاهُ برخیزد و کواهی دهد زید بن ارقم کہ
از جملہ مخالفان امیر المؤمنین است روایت

میکنند کہ دوازده مرد بودندی برخواستند و
کواهی دادند کہ از انهایی کہ با ابی بکر بیعت
کرده بودند عمر بن الخطاب بترسید کہ مردم
با علی بیعت کنند مجلس را برهم زد و برخواست
و خلایق را پراکنده کردانید روز دیگر
دوازده نفر از اصحاب کبار پیغمبر با یکدیگر
کفتند کہ چون ابا بکر پای بر منبر نهد از
منبرش بزیر کشیم و چنان مالشی دهیم
او را کہ تا روز قیامت از ان باز کویند
بعضی از ان کوبیا سیل عمر و خانہ زنبیار
ببر بعضی دیگر کفتند کہ بیایید تا این را
بے مصلحت و مشورت امیر المؤمنین علے نکنیم
همہ یکجا پیش انحضرت رفتند و عرض
کردند کہ یا امیر المؤمنین حق خویش را کہ از شیے
تا دیگران غصب کردند و متصرف شده اند
و رسول خدا فرموده کہ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ
مَعَ عَلِيٍّ بدانکہ ما قصد ان کردیم کہ ابا بکر را
از منبر رسول بزیر اوریم و ازاری چنانکہ
حق او باشد کنیم بخدمت تو امدیم تا توجیہ
صواب بینے ما را چہ میفرمایی و ایشان دوازده

کس بودند اول سلمان فارسی دوم خالد بن
سعد العاص سیم ابوذر غفاری چهارم مقداد
اسود پنجم عمار یاسر ششم بریده اسلمی هفتم
صهیب رومی و از انصار نیز بودند ابو
الهیثم التیهان سهل بن حنیف عثمان
ابن حنیف خزیمة بن ثابت وابی بن کعب
و ابو ایوب انصاری امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که بخدا اگر چنین کنید همه شمشیرها
از نیام بر دارند و جمله قتل شما کنند و بنی هاشم
نیز با شما اتفاق کنند چون بهم باین حال
منجر شود مرا هم اینها دفع باید کرد و رسول
صلوات الله علیه و آله مرا خبر داده است
که امت من با تو غدر کنند و عهد و میثاق
مرا بشکنند ای علی تو از من بمنزله هارونی
از موسی همچنانکه بنی اسرائیل هارون را تنها
گذاشتند و گوساله پرست شدند همچنین
بعضی از منافقان و فاسدان امت من تو را
بگذارند و دیگری را اختیار نمایند گفتم یا رسول
الله مرا درین حالت چه میفرمائی و چه حکم گفت زنهار
که صبر کن و با ایشان جهاد مکن و اگر نه شمشیرها

کشیده

کشیده شود و نتیجه یخرج الحی من المیت بر
طرف شود و اسلام از میان برطرف نیز کرده
و ناپدید گردد زینهار که خود را نگاه داری
و در خانه خویش نشینی و صبر و قرار گیری
تا وقتی که مظلوم بمن رسی که امر رب العالمین
اینچنین است چون رسول خدا فوت شد
بشستن و کفن و دفن وی مشغول شدم
چون از آن پرداختم میان امتان این مخالفت
دیدم بر جمیع ایشان حجت گرفتم اجابت نکردند
و دست امام حسن و امام حسین گرفتم و بر
جمیع قبایل عرب گردیدم و از ایشان اعانت
و مدد خواستم از مهاجر و انصار مدد نکردند
و حجت بر آنها ثابت کردم تا فردای قیامت در
پیش رسول بر من حجتی نداشته باشند
شما نیز بروید و آنچه از رسول خدای
شنیده اید با بابکر بگوئید آن دوازده
کس برفتند در روز جمعه و ابوبکر بر منبر رسول
نشسته و آنچون ابابکر بر منبر شد این دوازده
نفر از صحابه کبار که شب و روز انیس و جلیس
پیغمبر بودند هر یک فصلی در فضیلت امیرالمؤمنین

علی یاد کردند وابوبکر را بان امر شنیع ملامتها کردند
وازخدا بترسانیدند ابوبکر چون سختها ی
ایشان بشنید فرو ماند وجوابی نداشت بعد
از این کفت وَلَّيْتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ اَقِيلُونِي
اَقِيلُونِي یعنی مرا والی وحاکم شما کرده اند ومن
از شما بهتر نیستم ومن میدانم که دانایی وعلم
شما از من بهتر وبیشتر است مرا اقالت کنید و
از خلافت کردن عمر چون این حکایت از
ابی بکر بشنید کفت اَنْزِلْ عَنِ الْمِنْبَرِ يَا لُكَعُ
الْخَسِيسُ یعنی از منبر فرود ای ای خسیس
لئیم چون جواب اینها نداری پس ابابکر را
بر داشت وبخانه اش برده تا سه روز دیکر
بیرون نیامده روز چهارم خالد بن ولید
پلید علیه اللعنة با سه هزار کس رسیدند
ومولای ابو حذیفه با سه هزار کس بیامدند
وهمچنین بی امدند از منافقان عرب انهایی
که دلهای ایشان از نفاق امیر المؤمنین پر
بود وجمله از خوف تیغ او باسلام در امده
بودند وبا انکه لشکر عظیم جمع کرده بودند و

شمشیرها

وشمشیرها کشیده عمر علیه اللعنة والعذاب
نیز پیش پیش ان منافقان افتاده متوجه
مسجد رسول خدا شدند وامیر المؤمنین با
خواص اصحاب در مسجد رسول نشسته بودند
عمر کفت والله یا اصحاب علی اکر کسی امروز از شما
سخن کوید کردنش بزنم وشمشیرها کشیده
شود خالد بن سعد العاص بر پای خواست
وکفت یا ابن ضحاک الحبشیه مارا بشمشیرهای
خود واین منافقان که همراه داری که هر صد
مرد ایشان رجولیت ایشان بخنثی برابر
نیست میترسانی وباین لشکر منافق تهدید
مینمایی بخدای که شمشیرهای ما از شمشیرهای
شما تیزتر است اکرچه بعدد اندکیم ولیکن
از شما بهتریم از جهت انکه حجت خدای علی
ابن ابی طالب با ماست اکر نه انست که امر
امام برما واجبست شمشیر میکشیدیم وبا
شما جهاد میکردیم که از ان تا روز قیامت باز
کویند امیر المؤمنین فرمودند که بنشین
یا خالد که مقام تو معروف وسعی تو مشکور
است سلمان فارسی برخواست وکفت الله

اگر بخوای که من باین هر دو گوش خود شنیدم
از رسول خدا و اگر نه چنین باشد هر دو گوشم
کر باد که حضرت فرمود بینما اخی و ابن عمی
جالس فی مسجدی و مع نفر من اصحابه یاتیهم
جماعة من کلاب اهل النار یعنی پیغمبر فرمود که
وقتی باشد که برادرم و ابن عم علی نشسته باشد
در مسجد من با جمعی اندک از یاران خود که
ناگاه جمعی از سگان جهنم بروی در آیند و
قصد قتل یاران وی کنند من شک نمیکنم
که سگان اهل جهنم شما یید عمر خطاب شمشیر
کشیدن بخواست و قصد سلمان کرد امیر المؤمنین
از جای برجست و گریبان عمر را گرفته وی را
بپیش کشید و باز پس انداخت چنانکه تیغ
از دست نحسش بیفتاد و دستار از سرش
دور گشت و از غایت آثار غضبی که بحضرت
امیر مؤمنان ظاهر گشت عمر از هوش برفت
و ساعتی نفس او منقطع گشت پس از چند ساعت
بهوش آمد و در میان منافقان بغایت خجل و
منفعل شد ابی بکر و جمعی از صحابه برخواستند
و عمر را بخشانیدند امیر المؤمنین گفت یا بنی

ضحاک

ضحاک الحبشیة لولا کتاب من الله سبق و
عهد رسول الله صلعم لاریتکم اینا اضعف ناصرا
و اقل عددا یعنی اگر نه کتاب خدای سبقت
میگرفت و عهدی از رسول خدای میگذشت
میدیدید که کدام یاری دهنده باضعیف تر
یا از عدد کمتر میبودیم چون این قباحت از شما
صدور یافته خاموش باشید و از جاده ادب
قدم بیرون منهید آنگاه امیر المؤمنین برخواست
با یاران خود و گفت رحمت خدا بر شما [illegible]
عمر خطاب با لشکر بسیار در م[illegible] و
مردم را یکیک و دو دو از انها [illegible]
ابابکر آورده بودند بیعت طلبید و جبرا و قهرا
بیعت میگرفت و هر کجا که جمعی در خانها پنهان
بودند ایشان را بیرون می آوردند و بعنف و تعدی
از ایشان بیعت میگرفت و بعضی که بجهت
ابابکر افعال مذموم اظهار میکردند ایشان را میکشت
تا مدت سه ماه و کسری غوغای خلافت و منازعت
در میان مردم بود تا چون کسی دیگر نماند مطلب
امیر المؤمنین علی رفت قضیه آنحضرت وازار

و ایذای سیدة النساء فاطمه زهرا واقع شد
و لگد بر در زدن عمر خطاب و در بر شکم آنحضرت
آمدن و فرزند محسن نام شش ماهه از بار آنحضرت
رفتن و آنحضرت بهمین درد و بیماری از عالم
رحلت نمودن بر عالمیان ظاهر است و مخالفت
سعد عباده با ده هزار کس از بنی خزرج و
قیس بن سعد بر هیچکس پوشیده نیست که
ایشان بیعت نکردند تا آنکه خالد بن ولید پلید
علیه اللعنه را فرستادند تا آن مؤمنان را در میان
نماز با ده هزار کس کشتند و زنان و فرزندان
ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع
خواص امت شده باشد نخدای بتر سید و
بازگردید از این اعتقاد فاسد خود و با خدا
و رسول دلیری مکنید ای ابراهیم اگر در بیعت
ابابکر اجماع را اعتبار بود و اجماع در بیعت
او منعقد باشد پس چرا یزید و باقی بنی امیه که
مفسدان دین و کافران لعین اند امام نباشند
چرا که افزون از مردمان که با ابابکر بیعت کرده بودند
صد برابر با یزید بیعت کرده بودند پس باین
تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند

و هیچکس را شک نباشد در کفران کسی که امامش
یزید و معاویه باشد که سر فرزند رسول خدا را
برید و اهل بیت ایشان را بر شترهای نشانده
باسیری برده باشند و مدت مدید سب اهل
البیت میکردند ای ابراهیم بدانکه اجماع منعقد
نشود مگر در کشتن عثمان بن عفان که از خواص
و عوام امت از جمیع شهرهای اهل اسلام
کتابتها نوشتند و مردم را تحریص و ترغیب به
قتل وی مینمودند و از شهر مصر قریب سه هزار
کس از ظلم و ستم او بشکایت آمده بودند و
بیکبار جد اتفاق نموده به قتل وی و او را بقتل
رسانیدند به زشت ترین وجهی و چند روز
ریسمان بر پای او بسته همچون سگان نعش بر سر محلها
و کوچها میکشیدند گروه گروه از مسلمانان
میرسیدند و لگد بر سرش میزدند و از ظلم وی
شکایت میکردند ای ابراهیم با آنکه عمر بن الخطاب
و خالد بن ولید و جمعی از منافقان بنی امیه را
با علی بن ابی طالب عداوت فطری بوده باشد
و این همه فساد ظاهر کرده باشد و چندین هزار

مؤمن را بقتل رسانیده باشند بظلم و تعدی
ای ابراهیم هیچ آیتی در مرتخود این فساد کرده‌اند
با اهل بیت پیغمبر خود را بن نوع ظلم روا داشتند
آباد و اموات شنیع نفس خود کاه سعد بن عباده
را خلیفه و والی کرده‌اند و باز معزول کنند و ابوبکر
را بخشانند و کاه عثمان را خلیفه کنند و باز
بجان سکانش بقتل رسانند و آنچه موافق اغراض
ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم بدانکه
این دو گروه کرده مخالفت و مجادلت و محاربت
و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت
ثابتست طایفهٔ اول علی ابن ابی طالب صلوات
الله علیه و امام حسن و فرزند بزرگ حضرت
علی بن ابی طالب سلطان محمد حنفیه و امام
حسین و حضرت سیدة النساء و سلمان فارسی
و عباس و عبد الله عباس و عبد الله مسعود
و ابوذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر
و عثمان بن مظعون و محمد بن ابابکر
و ابی ابن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر بن
عبد الله الانصاری و ابوایوب انصاری و
ابودجانهٔ انصاری و سعد بن عباده انصاری

وقیس

وقیس بن سعد الانصاری ابولبابه و ابوالهیثم
و میثم تمار و مالک اشتر النخعی و فضل بن عباس
و ابوالدجلج و جعفر طیار و ابوسعید الخدری
و سلیمان بن صرد خزاعی و سهل بن حنیف و عدی
بن حاتم الطایی اینها انکسانی‌اند که از اول اسلام
تا آخر عمر رسول خدا در خدمت و ملازمت
آنحضرت بوده‌اند و در خلوات و غیر خلوات با او
بسر می‌بردند و بر طریق رسول و عبادت آنحضرت
و اقوال و افعال و احوال او بهتر از دیگران اطلاع
داشتند و پیغمبر در حق هر یکی از ایشان احادیث
فرموده و بعضی را از اهل بیت گفته چنانکه سلمان
منا اهل البیت شاهد است و بعضی را گفته تو در میان
چشم منی و در باب هر یک منقبتها فرموده است
و اینها که داخل اهل بیت و ید الحق سبحانه و تعالی
بر طهارت و عصمت و عفت ذات و محامد صفات
ایشان گواهی میدهد و همچنین خدا محبت ایشان را
بر همه مسلمانان فرض و لازم کردانیده که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و بحکم الٰهی قول
ایشان صادق و کلام ایشان نص مطلق است ای
ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول الله و عبادت

آنحضرت از فرایض و نوافل واحباو ایشان نزد
خدا و رسول وی بیشتر است با آنکه تصدیق
نمودن و اعتقاد کردن نحو ابی بکر و عمر و عثمان
و عایشه و حفصه و انس و سعد و سعید و ابو
عبیده و عمرو بن عاص و ابو هریره و براء بن عازب
و خالد بن ولید و سالم مولای حذیفه و سعد بن
وقاص و طلحة بن عبید الله و عامر بن نویره و
مروان بن حکم و مروان حمار و باقی بنی امیه لعنهم الله
فی الدنیا والآخرة امامان شمایند و پیروی نمودن
این طایفه اولیست یا آن گروه که در اول ذکر
کرده شد و اعتقاد به قول کدام طایفه بهتر است
ای ابراهیم این زمان بگوی که ازین دو طایفه کدام
به حق بودند و کدام بر باطل بودند ابراهیم
چون خری که در گرداب یا در منجلاب افتد
و متحیر و سرگردان نه طاقت سکوت و نه روی
جواب و چون سگ لب و دهان خود را می
لیسید هارون برآشفت و گفت مگر قولنج مرگت
گرفته است که جواب نمیگویی ظاهرا که تو تا امروز
بر دین رسول الله نبوده تو امروز خود را بکردن
شکسته اعلم و افضل علما و اهل فضل میدانی و کنیزی
را نتوانی جواب گفت و الزام دادی نا اهل جا آنکه بی

بنربه

بنر به بیانی و دین و مذهب او را قبول نمیکنی ابراهیم
در تردد گرداب تحیر و اضطراب فرو رفت چرا
که اگر میگفت که طریق اهل بیت رسول الله
و اصحاب کبار باطل است کفر وی البته ثابت میشد
و مخالفت حدیث و قرآن کرده بیم آن بود که بدین
واسطه در مجلس هارون خلایق در زیر لگد
هلاکش کنند و اگر میگفت که طریق ابابکر و عمر و
اتباع و عثمان باطل است البته تضییع اعتقاد
و ابطال مذهب خود و سنیان میکرد و خوف
کشته شدن هم داشت هارون چون سکرات
موت ابراهیم را مشاهده کرد و بحال تباه او
منافق رحم نموده روی بحسینیه کرد و گفت
ای حسینیه استاد تو در علوم کی بود حسینیه
گفت بر خلیفه زمان پوشیده نماند که چون
من به سن بلوغ رسیدم خواجه من مرا بهر
بحرم حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
فرستاد که در خدمت ملازمان و بندگان آن
عتبه علیه عالیه باشم و شرایط خدمت و طهارت
و قواعد عبادت بیاموزم چون مدتی در آن حرم
محترم بودم و بخدمتکاری آن حرم علیه عالیه قیام

مینمودم تا بطریق طهارت و تقوی و عبادت
و نماز و روزه بواجبی اطلاع یافتم و بان مواظبت
مینمودم تا انکه مدت هفت سال از عمر من کذشت
یکروز حضرت امام علیه السلام بحمام محترم در امد و اب
طلبید که تا وضو کیرد شخصی که انخدمت باوی
مخصوص بود حاضر نبود دلیری نمودم فی الحال دویدم
و ان ظرف اب را برداشتم و بخدمت انحضرت رسیدم
چون چشم مبارک انحضرت بر روی من افتاد
از من سوال کردند که تو چه کسی عرض نمودم که
من ملازم فدائیم و مدتی شد که در این حمام محترم
طریقه خدمتکاری بتقدیم میرسانم فرمود که نماز میکنی
کفتم بلی یا مولای فرمود که طریقه وضو چونست
عرض کردم که باین نحو و بعد از ان عرض نمودم که
انچه چیز از عبادات که از من پرسید جواب با
صواب دادم انحضرت را شکفت امده متعجب ماند
و کیفیت احوال مرا از ملازمان عالیه علیه استفسار
فرمودند حقیقت احوال مرا بعرض رسانیدند
در ساعت کس فرستاد و خواجه مرا که اینجا حاضر بود
طلبید کفت کنیز تو بسیار عاقل است او را بمن بفروش
خواجه ام عرض نمود که یا ابن رسول الله هزار جان من

فدای

فدای ملازمان امام علیه السلام باد کنیز من در ملازمت
تو باشد و من بنده یکی از بنده کان توام از ان روز
باز در خدمت خاص انحضرت می باشم و خدمت
اب وضوی انحضرت بر من مقرر شده و چون
امر رشد و تمیز بر من ظاهر شد پیوسته انحضرت
مرا تعلیم نمودی و کاهی که با انحضرت دلیری و کستاخی
مینمودم مرا مشکلی افتادی بخدمت اولاد و اصحاب
انحضرت که هر یک انجمن فصاحت و بلاغت را
شاهی و اسمان علوم و فضایل را ماهی اند مطالعه
مینمودم چندانکه ببرکت ذات شریف ایشان
مرا قوت مطالعه پیدا شد و اکثر از کتب تفاسیر
و احادیث مطالعه کردم و اکثر از مسائل مشکله که
علمای اسلام در تحقیق ان عاجز بودند حقیقت
انها از انحضرت معلوم مینمودم و تا غایت اجتهاد
و اهتمام کردم که امروز در مجلس خلیفه زمان
حقیقت مذهب خود را به موافق و مخالف ثابت
کردم و منقطع و ملزم نشوم هارون کفت
ای حسنیه چه شنیدی از جعفر ابن محمد در
باب رؤیت حق سبحانه و تعالی کفت که شنیدم
که لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ

وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ابراهیم نظام گفت ای حسینه
چون رویت باری تعالی از مستحیلات است پس چرا
موسی که از پیغمبران اولو العزم است طلب رؤیت
کرد حسینه روی بهارون کرد و گفت شما را اعتقاد
این می باید که چنین باشد که علمای و فضلای
اصلا و مطلقا نه از قرآن خبری دارند و نه از
احادیث و اکثر احادیثی که بیان میکنند موضوعی
است که موافق طبیعت و اشتهای خود وضع
نموده اند و قرآن را علمای نا انصاف ایشان
بحسب ظاهر تاویل و تفسیر نموده اند نه ناسخ
دانند و نه منسوخ ابراهیم گفت پس چرا موسی
گفت أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ای حسینه این طلب
محالست از روی سهو بود یا از روی جهل
و این هر دو محالست بمذهب تو است حسینه
گفت طلب رؤیت موسی نه از روی جهل بود
و نه از روی سهو بلکه موسی علیه السلام دانستها
وطلب رؤیت مجبور بود و مقهور بجهت آنکه
در حینی که بطور میرفت بمناجات هفتاد تن
از بنی اسرائیل را اختیار کرده و همراه برد با موسی گفتند
همچنانکه در قرآن مسطور است وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ

سبعین

سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا تا آنکه چون موسی این
جماعت را با خود برد با موسی گفتند که ای موسی
ما از تو استدعا کنیم که از حضرت الله تعالی مسئلت
نمائی که سخن خود را بگوش ما رساند در وقتی
که تو با خدای تعالی مناجات کنی موسی علیه السلام بنا
بر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت نمود
که حضرت پروردگار عالم کلام شریف خود را
بگوش آن جماعت رساند پس حضرت پروردگار
عالم اجابت نمود چون موسی از مناجات فارغ
شد با ایشان گفت هَلْ سَمِعْتُمْ كَلَامَ رَبِّكُمْ
یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را گفتند
ما شنیدیم کلامی اما نمیدانیم که کلام خدای تعالی
بود یا کلام شیطان ما باور نمیداریم و قبول
نمیکنیم تا آنکه ببینیم الله تعالی را باشکارا چنانکه
خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است وَقَالُوا لَنْ
نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ
بِظُلْمِهِمْ یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی آوریم
تا نه بینیم خدا را آشکارا پس صاعقه بگرفت ایشانرا
بظلمی که بر نفسهای خویش کردند یعنی طلب رؤیت
کردند پس موسی ع گفت چنانکه قرآن بآن ناطق است

١

کہ اَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَآءُ یعنی خداوندا ما را هلاک
میکنی بانچه سفیهان کردند در طلب دیدار پس
ابراهیم گفت اگر قوم در طلب دیدار بیوقوف بودند حسینه
و رؤیت ممکن بودی الله تعم ایشان را بصاعقه
هلاک نکردی ابراهیم گفت بعد از انکه موسی طلب
رؤیت بجهت خواهش قوم خود کرد بعد از هلاک
شدن قوم چرا گفت تُبْتُ اِلَیْکَ حسینه گفت
ای ابراهیم موسی سوال بحثی اندستوری کرده
اولی آن بود که اولا اذن بخواهد از خدای تعم
و بعد از آن سؤال کند و آن عدم اذن نه صغیره
بود و نه کبیره از انجا که رفعت و منزلت موسی
است بجهت ترک ادب استغفار کرد چرا که انبیا
معصوم و مغفور بندگان و برگزیده های خدا
وند اند ای ابراهیم بیان من و توجیه بر عدم
رؤیت بود و من مستدل بودم بر عدم رؤیت
و تُبْتُ بر عدم تو بر دلیل نیست که من هم بسوی تو
یعنی باز گشتم رؤیت دلیل سخت شاهد بر مدعا
من ای ابراهیم بدانکه حضرت باری تعم با موسی
گفت که لَنْ تَرَانِی و این لن از برای نفی مؤبد است
یعنی هرگز مرا نخواهی دید نه در دنیا و نه در اخرت

هرگاه

هرگاه موسی با وجود تقرب و نبوت و اولوالعزم
و مکالمت نتوانست دیدن پس غیر معصوم
چه گونه تواند دیدن ای ابراهیم بدانکه صحت
رؤیت مشروطست بسه شرط اول بر سلامتی
حاسه بصر دوم رؤیت مرئی سیوم عدم حجاب
و امروز همه این شرایط حاصل است اگر دیدنی
بودی بایستی که در دنیا هر بشری چون بصری
نمیشود دلیلست که رؤیت او محال است و نیز
اگر رؤیت حق تعم جایز بودی بایستی که جسم
بودی یا جوهر یا عرض و محالست که او جسم و جوهر
و عرض باشد بجهت انکه این اشیا حادث شدند و
او قدیم است ای ابراهیم بدانکه لا بد است
که هر چیز که مرئی شود او را با کیفیتی توان دید
و ذات الکیف محدث باشد و همچنین هر چه او را
ببینند باید که در برابر بیننده باشد و هر چه
چنین باشد در مکان باشد یا در جهتی بود پس
دیدن خدای تعم محالست ابراهیم گفت چگونه
در ایت وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ
حسنیه جواب داد که ای ابراهیم بدانکه این ایه

انه سخّ لا نست الی ربها ناظرة یعنی الی نعمة ربها
ناظرة یعنی نظر کنند بسوی نعمت خدا اکر ان نعمت
رحمت اواست بد انکه مضاف محذوف است و
مثل این در قران بسیار است بد انکه نظر کردن
در حدقه باشد بجهت مرئی و این بر خدای
تعالی روا نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست
و بد انکه هیچ جا که نظر باشد بمعنی رؤیت که دیدار است
لازم نباشد چنانکه در میان عرب مثلست که
نَظَرْتُ اِلَی الْهِلَالِ لَمْ اَرَاهُ یعنی بماه نکاه کردم
و ندیدم اکر نظر بمعنی رؤیت بودی سخن متناقض
بودی ابراهیم کفت ای حسینه چه کوئی در معنی
این ایه که فَمَنْ کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ حسینه
کفت بد انکه لقاء دیدن بود در مقابله و بنزدیک
شما که سنیانید و خصم شیعه اید دیدن در مقابله
روا نیست و دیدن بنزدیک مؤمنان روا نیست
و دیکر انکه اکر لقا بمعنی دیدن بودی خدای تعالی منافقان
را اثبات کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم
یلقونه یعنی نفاق در دلهای سیاه ایشان خواهد
بود تا روزی که ان منافقان بخدا رسند و باتفاق

جمیع مذاهب منافقان دیدار خدا روزی نخواهد
بود پس معلوم شد که در قران ذکر لقا جهت مراد
دیدار نیست اکر نسبت بمومنانست ثواب خدا
و رحمت اواست و اکر در حق کافرانست و منافقان
مراد ازان عذاب و خشم خدا است چنانکه در
قران فرموده است وَاِنَّ کَثِیرًا بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ
یعنی بدرستی که بسیاری از بنده کان هستند که
که بمظنتهم ملاقات با پروردکار کافر شدند و در این
ایه لقا بمعنی رحمت است و این ایه شاهد
انست که فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا وَ
لِقَاءِ الْاٰخِرَةِ فَاُولٰئِکَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ
یعنی انکسانی که کافر شدند و تکذیب کردند دلیلها
ما را و ملاقات پروردکار در اخرت پس ایشان
در عذاب حاضر ساخته میشوند در اینجا مراد از
لقا اخرت ثواب اخرتست ای ابراهیم بد انکه اکر
رؤیت در دنیا ممکن نبودی در اخرت ممکن بودی
خدای تعالی در جواب موسی و قوم او میکفت که
لَنْ تَرَانِی فِی الدُّنْیَا وَ تَرَانِی فِی الْاٰخِرَةِ یعنی مرا نه
بینی در دنیا و به بینی در اخرة و حال انکه امین

در بیان اثبات حکم متعه

لن از برای نفی ابد است یعنی هرگز نه بینی مرا
در دنیا و نه در آخرت چون حسینیه سخن باینجا
رسانید هرون او را منقطع کردانید در بیان
اثبات حکم متعه هارون گفت ای حسینیه مولای
تو جعفر بن محمد الصادق ع مردمان را ترغیب کردی
بمتعه کردن و امر فرمودی حسینیه گفت بنا بر نص جلی
که خدا تعالی میفرماید فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ
فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً یعنی آنچه متعه کنید
شما بانچه از ایشان یعنی از زنان بدهید مهرهای
ایشان را بر خلیفه زمان واضح باشد که جمیع
مفسران و فقها متفق اند که مراد نکاح متعه است
ابراهیم گفت این منسوخ است در میان سنت
و جماعت خلاف است بعضی گویند که در اول اسلام
متعه حلال بود و بعد از ان حرام شد حسینیه
گفت ای ابراهیم این کمال تعصب و عناد است
چرا که علماء شما اخبار مختلف و مضطرب روایت
کرده اند متفاوت اللفظ و المعنی که ینقض بعضه
بعضا بدان ای ابراهیم که در قران آیه که منسوخ
شده ناسخی دارد اگر کسی از شما سوال کند
که آیتی که ناسخ آیه متعه است کدام است چه میگویید

ابراهیم عاجز شد گفت که قول عمر ما را بس است
که اگر این آیه منسوخ نبودی و رسول منع از
ان نکردی عمر منع نکردی حسینیه گفت الحمد لله
قران در میان است و من شما کرده و خدمتکاران زنند
پیغمبر ام شب و روز در خدمت او مطالعه مینمودم
اگر پیغمبر صلی الله علیه و اله در باب منع متعه حدیثی
میفرمودند آنحضرت بمن تعلیم میداد حسینیه گفت
دلیل روشن و برهان ساطع بر حلیت متعه و عدم
فسخ او منع عمر است چرا که اگر متعه منع عند الله
و منع عند رسوله منسوخ و حرام می شد البته عمر
که از ان منع کرده متمسك بان آیه و بان حدیث
میگشت و از اسند خود قرار میداد و میگفت
خدا در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول خدا
چنین فرموده و نگفتی که مُتْعَتَانِ كَانَتَا
عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ أَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ
عَلَيْهِمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ یعنی دو متعه
در زمان رسول خدا حلال بود من حرام میکنم انها را
و عقوبت میکنم کسی را که مرتکب آن شود یکی متعه
زنانست و دیگری حج تمتع و این منع عمر باین عبارت
شاهد است بر آنکه متعه زنان از جانب خدا و رسول

ممنوع نبوده است بلکه مامور بم بکردن ان چرا
که از جانب خدا و رسول مامور بم و در زمان رسول
حکمی واقع نشده و هیچکس نقل نکرده است بلکه
در کردنش ثواب عظیم مرتبست و انچه از احادیث
در طرق اهل البیت واقع شده بی نهایتست
از انجمله انست که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی
ای ابراهیم انچه از احادیث و اخبار بطریق شما
واقعست اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان
کنم روایت کنند از عمران بن حصین که گفت که
انزلت آیة المتعة فی کتاب الله و فعلناها مع
النبی صلی الله علیه واله ولم ینزل القران بتحریمها
ولم ینهی النبی عنها حتی مات یعنی ایه متعه
فرود امده در قران و ما متعه میکردیم با پیغمبر و هیچ
چیز از قران نازل نشده در حرمت ان و پیغمبر صلی
الله علیه واله منع نکرد ما را از ان تا وقتی که از
دنیا رحلت نمودند و الحمیدی روایت کند عبد الله
مسعود باین عبارت کنا نغزوا مع رسول الله
ولیس معنا نساءنا فقلنا الا نستخصوا النساء فنهانا
عن ذالک و رخص لنا ان ننکح المرأة بالثوب

الی اجل ثم قرا عبد الله یا ایها الذین امنوا لا تحرموا
طیبات ما احل الله لکم یعنی عبد الله
مسعود رضی الله عنه روایت میکند که ما غزا میکردیم
همراه رسول خدا و زنان همراه ما نبودند پس گفتیم
یا رسول الله ایا حاضر کنیم زنان خود را حضرت
از ان منع فرمودند و رخصت داد حضرت در اینکه
نکاح متعه کنیم با ایشان تا وقت معین پس عبد الله
مسعود این ایه برخواند که ای اهل که ایمان اورده
اید حرام مکردانید بر خود طیبات و انچیزی را که
خدا بر شما حلال کردانیده است و الحمیدی روایت
میکند از ابن عمر که باین عبارت که سئل عن
عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء
قال هی حلال فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن
عمر ارایت ان کان ابی قد نهی عنها و صنعها رسول
الله ص فنترک السنة و نتبع قول ابی شخصی از اهل
شام پرسید از عبد الله بن عمر از متعه زنان
که حلالست یا حرام عبد الله گفت حلالست اان شخص
گفت که پدر تو نهی کرده است از متعه عبد الله
گفت اگر پدرم بعناد و تعصب ترک حلال کرده
و خدا و رسول بان امر نموده اند حاشا که ترک
سنت کنم بقول پدر بی ایمانم ای ابراهیم دیگر انکه
اصل در جمیع اشیا اباحة است تا وارد شود منعی

وا ایراد منع عمرنا جست بدلیل و هر چه دلیل نیست
منع نیست اگر میگوییم که مانع نهی عمر است چنانچه
مذکور شد میگوییم که انرو حال بیرون نیست
یا انکه مستند منع عمر شما بدلیل باشد یا اجتهاد
اگر دلیل باشد مسلم اما این اظهر من الشمس است
که هیچ دلیلی نیست نه سمعی و نه عقلی از برای
انکه اجتهاد که در مقابل نص جلی یا حدیث
رسول الله ص نباشد باطل و عاطل است و دلیل
دیگر قول امیر المؤمنین است و فتوی و قول او
در دین حجت است از جهت عصمتش و اجماع
اهل البیت و عبد الله عباس و عبد الله مسعود
وسعید بن جبیر و جابر ابن عبد الله دلیل واضحست
بر حلیت ان دیگر بدان ای ابراهیم که روایت
کنند ابن دباج که از فقهای تابعین است از صفوان
بن معلی از پدرش که او کفت که سبب ان بود که
عمر از متعه زنان منع کرد و نهی از ان نمود که عمر بن
حریث زنی را متعه کرد عمر از او پرسید که در ان
وقتی که متعه کردی که حاضر بود کفت مادر من و مادر
او عمر کفت انهی عنها اخشی ان یکون دغالا یعنی
فسادا معنی کلام انکه من از متعه منع میکنم میترسم
که ان فسادی باشد و همین سخن که مذکور شد

او را سند خود ساخت و در بهانه منع نمود
ای ابراهیم بمجرد انکه کسی بترسد که در عقدی از عقود
شرعیه و احکام ملیه ادخال فسادی شود جایز
باشد تحریم ان عقد و نهی نمودن از ان از برای
انکه ممکن است که در جمیع امور شرعیه و احکام
ملیه ادخال فساد شود ای ابراهیم این چه قسم
مذهب و ملتیست که دارید از پیش خود
اختراع احادیث کرده اید که اگر بنده خدا به
موجب فرمان حق سبحانه و تعالی و رسول او مخالفت
عمر که در نهایت جهالت و نادانی بود کند و انرا
بدعت دانند انکس را رافضی میکویید و کافر
میدانید و حکم بقتلش میکنید زهی عناد و
زهی تعصب و کمراهی که شما دارید شما که علمایید
و فضلای عصرید کمراه اید و دیگران را هم کمراه و
کافر کرده اید نعوذ بالله منه ای ابراهیم بدانکه
نقل صحیح وارد شده که روزی عبد الله ابن
عباس متوجه بود بجایی چون بدر مسجد حرام
رسید ملازمان با وی کفتند که عبد الله زبیر
با جمعی کثیر از اصحاب در مسجد رسول نشسته اند

در ان وقت عبد الله زبیر دعوی خلافت
میکرد در مکه و عبد الله عباس در اخر عمر نا
بینا شده بود در ساعت فرود امد از اسب
و متوجه مسجد شد چون چشم عبد الله زبیر
بروی افتاد در مقام تعرض امده گفت ما انا
اعمی اعمی الله قلبه یحل المتعة وهی الزناء
المحض یعنی امد کوری دیگر کور کرد انرا خدای تعا
دل او را که حلال میداند متعه را و حال انکه
متعه زناء محض است عبد الله عباس چون
این حکایت را از ولد زبیر بد بخت شنید
بنشست و جمله اهل مجلس او را تعظیم و تکریم
کردند گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب
عقولکم یعنی خدای تعالی چشمهای ما را بسته
و عقلها و چشمهای دلهای شما را نیز بسته است
والله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله و عمل
بها علی عهد رسول الله و لم ینه عنها و لم
یأت بعده رسول یحرمها والدلیل علی ذلک
قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله
محللتین انا احرمهما و اعاقب علیهما فقبلنا

ابصارکم

شهادته

شهادته و لم یقبل تحریمها یا عبد الله و انک من
متعة فاسئل امک عن برد ین عوسجة
مضمون کلام شریف عبد الله عباس اینست که
بخدای که نازل گشت متعه در کتاب کریم و کلام
لازم التکریم حق سبحانه و عمل کرده شده بمتعه
در زمان رسول الله و خدا ان منع نفرموده و بعد
از محمد رسول الله صلی الله علیه و اله پیغمبری نیامد
و ایتی دیگر در منع نیامد که منسوخ ساز متعه کند و دلیل
تحریم ان که شما میگویید قول عمر است که گفت دو
متعه که در زمان رسول خدا حلال بود من حرام میکنم
بر شما پس ما گواهی عمر را بر حلیت ان قبول کردیم
فاما تحریم انرا قبول نداریم وای عبد الله زبیر بحسب
اعتقاد خودت تو از زنا حاصل شده و بدان
بتحقیق که تو از متعه متولد شده و متعه زاده تو
پس برو از مادرت بپرس که کیفیت در برد
عوسجه را بجهت تو شرح دهد عبد الله زبیر بدبخت
چون از عبد الله عباس شنید منفعل شد و از خجالت
از میان اصحاب برخواست و چون ایام حکومت
او بود از خجالت نداشت که چکند متوجه حرام
شده شمشیر کشید و بر سر مادر برفت و گفت

مسطور عمال

یا اتاه اخبرنی عن بردین هو سبجه یعنی خبر ده مرا از
دو برد هو سبجه یا در شمه الحال گفت ان اباک سمع
رسول الله فقد اهدی له رجل یقال له عو سبجه
بردین فاعطاه ممتع بهما فعلقت بک وانک
منی متعة یعنی پدرت زبیر بخدمت پیغمبر بود
مردی عوسبجه نام دو برد یمانی که از قماش نفیس یمن
است بجهت رسول خدا بسبیل تحفه و هدیه
آورد وانحضرت هر دو را به پدرت بخشید و
پدرت با آن دو برد یمنی مرا متعه کرد و من بتو حامله
شدم و تو از متعه حاصل شدی چون حسنیه سخن
باینجا رسانید هرون را بسیار خوش آمد چرا که
عبد الله عباس جد او بود بانگ بر یحیی خالد بر
مکی زد و گفت ما تا غایت مانع این امر میبودیم
رخصت دهم مردمان را بنکاح متعه بعد از آن در
اواخر ایام خلافت هرون الرشید متعه شایع
شد و همچنین استمرار یافت و متعه میکردند
مردم تا زمان خلافت مامون ملعون باخر رسید
در زمان خلافت معتصم ملعون از آن منع کرد
پس حسنیه گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید
وخلیفه زمان وسلاطین وامرا وارکان دولت

وابیانا

واعیان حضرت او را از اظهار علم و فضل تو
زبان درازی و بر او برمن ملالت افزود از تو
یک مسئله دیگر می پرسم و خاتمت بحث بر این
مسئله خواهد شد از برای خدا و بروح اطهر پیغمبر
آخر الزمان و بتاج و تخت خلیفه که این حدیث
در نزد شما ثابتست که حضرت رسول الله صلعم در
حق سیدة نساء العالمین فرموده که فاطمة بضعة
منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی
الله ومن اذی الله فقد کفر یعنی فاطمه که جگر
گوشه من است پاره است از اعضاء من هر که او را
رنجانیده باشد مرا رنجانیده باشد و هر که مرا
برنجاند خدا را رنجانیده باشد و هر که خدا را
برنجاند بیقین که کافرست ابراهیم گفت که این حدیث
صحیح است و جمیع امت بر صحت این حدیث متفق
اند و هیچکس انکار این حدیث نتواند کردن

مباحثه در بیان اثبات فدک با حسنیه

حسنیه گفت بدان خدایی که خالق الاشیاست
که راست بگوی که ابی بکر و عمر فدک را از حضرت
سیدة نساء العالمین باز گرفتند بظلم یا نه ابراهیم
گفت بلی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول
که ابی بکر ناقل آنست که نحن معاشر الانبیاء لا

رقم

مباحثه در بیان اثبات غصب فدک

نورث ما خلفناه فهو صدقة یعنی ما پیغمبران ارث
نمیگذاریم بلکه انچه از ما میماند صدقه است حسنة
گفت ای ابراهیم بدانکه ابوسعید که از اصحاب
حدیث شما است روایت میکند که چون ایة
وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ نازل شد حضرت رسول
صلی الله علیه واله فاطمه را طلبید و گفت خدا
میداند که پدر تو در زیر فلک بغیر از فدک
چیزی ندارد و در ان روز فدک را بحضرت
سیدة النساء بخشید و در تصرف فاطمه گذاشت
و سه سال در زمان حیات رسول عامل حضرت
فاطمه علیها السلام در انجا بود و حاصل انرا بانحضرت
میرسانید و بعضی پنج سال نیز میگویند که بتصرف
فاطمه علیها السلام بود و بعد از وفات رسول صلوات
علیه واله ابی بکر فدک را از ان حضرت باز گرفت
و چون انحضرت دعوی کرد که باغ فدک مال و حق
منست ابابکر گواه از انحضرت طلبید امیر المومنین
و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب
علیه السلام و امامین سیدین شباب اهل الجنة
امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ام ایمن و قنبر
گواهی دادند که پیغمبر فدک را بحضرت فاطمه بخشیده

وحضرت

وحضرت امیر المؤمنین حسب الالتماس حضرت
فاطمه رفت و گواهی داد ابی بکر گفت هٰذا
بَعْلُكِ يَجُرُّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ فَلَا نَحْكُمُ بِشَهَادَتِهِ
یعنی این شوهر تو است و جر منفعت میکند برای
خود و امام حسن و امام حسین گواهی ایشان هم قبول
نیست چرا که ایشان هم جر منفعت از برای خود میکنند
و گواهی ام ایمن هم چون که یک زن است و ان هم زن
مقبول نیست و حال انکه این حدیث نیز در نزد
شما ثابت است که پیغمبر فرمود که عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ
مَعَ عَلِيٍّ با وجود این گواهی نشنیدند ای ابراهیم
دیده انصاف بگشا و از روی حقانیت بگوی
که شخصی که اهل بیت پیغمبر را دانسته باشد و بداند
که ایشان معصومند از اول عمر تا اخر عمر و خدا
بپاکی ایشان گواهی داده باشد و حال انکه خود در
روز غدیر خم تهنیت امامت بر وی داده باشد و
خلافت و امامت حق وی باشد و شهادت ایشانرا
و شهادت جگر گوشهای پیغمبر را رد کند و قبول
نداشته باشد سزاوار لعنت و ناسزاست یا نه ابراهیم
با هرون سر بزیر انداختند و دم نزدند و دیگر ای
ابراهیم این ماجرا را مفصلا بشنو و حال انکه جر منفعت

ان کافر زندیق از برای خود میکرد که حدیث
نحن معاشر الانبیاء را وضع کرده بود و بعد از ان
انچه از رسول صلعم بمیراث مانده از بساتین و
اراضی همه را تصرف کرد و نگذاشت که متصرف فاطمه انتزاع
نمود و گفتند که فدک مال رسول الله بود و در تصرف
فاطمه بر سبیل طعمه بوده است ای ابراهیم بر تقدیری
که بسبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی
که دعوی اسلام کند چگونه جایز باشد که چیزی که
رسول الله در حال حیات بر سبیل طعمه بجگر گوشه
خود داده باشد بعد از وفات از او باز گیرند و
این حدیث که ابی بکر نقل کرد دیگر کسی نشنیده الا
ابی بکر و دخترش عایشه و حضرت رسول با هیچ کس
از عرب و هیچ یک از اهل البیت و صحابه نگفته
بود که اهل بیت من از میراث من نمی برند ای ابراهیم
اگر ابی بکر کاذب و غادر و ظالم نبودی بایستی که اهل
البیت و صحابه بر این سخن اطلاع داشتندی
و پیغمبر با ایشان اظهار نمودی که هر چه از من بماند
صدقه است تا اهل البیت بعد از فوت او طلب چیزی
که حرام است برایشان از او نکردندی و یقین است
که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن ابا بکر لازم
می اید که اهل بیت طلب حرام کرده نعوذ و پیغمبر کاینبغی

درسال رسالت نکرده باشد و ایه الیوم اکملت لکم
دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول مبعوث بود بر
جمیع عالمیان و بر اهل بیت و اقارب و عشایر
خود پس بسخن ابا بکر رسول تقصیر کرده باشد
در ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهل بیت
خود که ایشان را اعلام نکرده بود که شرعا جایز
نیست شما را که از من میراث برید و انچه از
من بماند صدقه است ای ابراهیم چه جواب
میگوئی خدای تعالی را در روز قیامت
و کفی که بر خود بسته اید که از برای صحت کلام
ابی بکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کاینات
لازم دارید پس ثابت شد که ابی بکر حدیث
دروغ و کذب بر خدای تعالی و بر رسول او وضع
نموده و هر کس که افترا بر خدای تعالی و بر رسول او
کند و بگوید که این کلام خداست و نباشد
یا این حدیث رسول است و نباشد باعتقاد
شما و جمیع مسلمانان کافر است و الحمد لله ظلم
ابی بکر بر سیده النساء و قبول ناکردن گواهی
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی من تقرب
الیه و امامان معصومان که جوانان و سیدان

اهل بهشت اند یعنی امام حسن و امام حسین
کفراست و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست
که مثل این افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و
اهل بیت او کفر صریح و ظلم قبیح است ابراهیم
و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند
و هارون بنیز از افعال و اعمال قبیح خود شرمنده
بودند دیگر مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم
در حالتی که حضرت فاطمه علیها السلام طلب
فدک نمود و گفت که پیغمبر در حال حیات فدک را
بمن داده است و متصرف بوده ابوبکر گواه
طلبید آیا بشرع عمل نموده یا خلاف شرع نموده
ابراهیم از ترس جواب نمیگفت که مبادا سخنی
گوید که موجب الزام و فضیحت او شود حسنیه
گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النساء صاحب
ید بود و ابوبکر مدعی حدیث نحن معاشر
الانبیاء و بموجب حکم صاحب شریعت که البینة
علی المدعی و الیمین علی من انکر یعنی گواه بر
مدعیست و قسم بر آنکس که منکر است پس آنکه
ابابکر از حضرت فاطمه که صاحب ید بود گواه
طلبید آیا از روی جهل بود یا ظلم کرده بود بحق

خدا

خدا که جواب بگوی یا از بالای این کرسی زیرین
بزیر آلی یا انکار امامت ابابکر بکن و ترک
این کفر و زندقه بکن ابراهیم و شافعی و ابو یوسف
تمامی خود واضح شده بود و جواب اصلا
نمیدادند و مردم بر ایشان میخندیدند
روایت کنند که هارون را پسر عمی بود خالد
بن عیسی نام بغایت صاحب جمال و صاحب
کمال و بفصاحت و بلاغت آراسته و در محبت
اهل البیت علیهم السلام شهرتی تمام داشت و
همکن تقیه نمیکردی و هارون نیز عقیده
او را میدانست که او بر طریق اهل البیت
است غایتش آنکه محبت بافراط با او میداشت
و هرچه میخواستی کردی و میگفت که کسی با خالد
تعرض نرساند گویند که خالد نزدیک حسنیه
نشسته بود و در هر مسئله که حسنیه ابراهیم
را الزام میکرد ابراهیم نظام یک طبق از درهم
و دینار بر حسنیه نثار کردی و تحسین وی
نمودی و بر ابراهیم و دیگران خندیدی و با ایشان
تشنیع کردی و هیچ ملتفت بهارون و منع وی

و دست بقبضهٔ تیغ برده
و در محافظت حسنین کوشیده

وی نشنیدی که مبادا که کسی در مقام ایذا و آزار
او شود و هر لحظه حسنین را دلداری دادی و
تحریص نمودی در بحث کردن انکه حسنین روی
بهادون کرد و گفت بدانید که در ان روزی
که حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه در
باب فدک گواهی داد ابابکر امتناع نمود امیرالمؤمنین
فرمود که ای ابابکر اگر دو کس در نزد تو آیند و
یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان ملک
محدوده معینه که در تصرف او است ملک منست
و او بغیر حق متصرف و غاصبست بمجرد دعوای
قبل از انکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود
و معلوم کنی که غاصبست از وی می ستانی
و بمدعی تسلیم میکنی ابی بکر گفت نه امیرالمؤمنین
پرسید که گواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه
ابی بکر گفت که گواه از مدعی طلب میکنم که رسول
فرموده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر
امیرالمؤمنین علی فرمود که ای عدو آل محمد پس چرا
بنور چشم رسول و جگر گوشه پیغمبر آخرالزمان و
بضعهٔ آنحضرت بخلاف قول خدا و رسول او
عمل کردی ابو بکر گفت چگونه یا ابا الحسن امیرالمؤمنین

فرمود بجهة انکه فاطمه مدعی علیها است و صاحب
متصرف است و متصرفه فدک و انکس که حدیث
نحن معاشر الانبیاء را بر هم بافته است براو هست
اقامه بینه بر طبق مدعای خود بر تقدیری که
پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات فدک را
بسیدة النساء نداده باشد بحکم اسلام باید
که فدک در تصرف ورثه رسول الله باشد
تا وقتی که مدعی حدیث اقامه بینه نماید بر
طبق مدعای خود و باید که گواه کسی باشد که
صدقه بروی حرام بود و شرعًا از صدقه حصه
نبرد و آن گروه بنی هاشم اند که صدقه برایشان
حرام است و سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در
صدقه شریکند و از صدقه حصه میبرند و انکه
مدعی فدک است اگر از گواه عاجز شود غایت ما
فی الباب سوگندی بفاطمه معصومه وارد شود
حسب الاعتقاد کسی که معتقد بعصمت اهل
بیت رسول خدا باشد ای ابی بکر فاطمه بنت
رسول الله معصومه است بحکم اللهی چگونه تواند
بود که معصوم مرتکب کبایر شود و دعوی باطل

کند وصدقه که براو حرام ست طلب نماید ای بکر
شهنده شهو سر در فیرا نکنده همچنانکه امروز
تو ای ابراهیم سر در فیرا فی اختر نه جوابی که
موافق حق بود توانی گفت و نه بگمراهی وضلالت
خود معترف توانی شد دیگر بدان ای ابراهیم
که سخن ابی بکر باطل است وحدیث نحن معاشر
الانبیاء موضوع وبافته ابی بکر است مخالف نص
کلام الله است که در کلام مجید است که یُوصِیکُمُ
اللّهُ فِی اَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ یعنی
وصیت میکند خدای تعالی شما را در فرزندان
خود که از برای پسر بچون حصه دو دختر از
ترکه جدا کنند واو کسی که بمخالف طلبست
باین خطاب رسول الله است واین حکم عام است
و دیگر در قران بسیار است از اخبار که انبیا را
میراث بوده است چنانکه فرموده که حضرت
زکریا دعا کرده که واخدای تعالی طلب فرزند کرده
که از او و آل یعقوب میراث برد واین صریحست
که فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَیَرِثُ
مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا پس
بموجب نص قرانی معلوم شد که انبیاء میراث

بوده

بوده است وحدیث نحن معاشر الانبیاء تکذیب
قران میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث
قران نمیدانست و اگر دانستی چنین روایت
نکردی که قران کذب و مخالف ان بودی ای ابراهیم
اگر ابی بکر حدیث را چنین می بست اَنَا مَعَا
شِرَ الْاَنْبِیَاءِ لَا نُوَرِّثُ وَمَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةً
علی المسلمین بازی بهر طریق کذب وبطلان
ان مفتری بشهادت قران معلوم نمیشد اما
حضرت حق سبحانه وتعالی هدایت نموده دل
ان کافر زندیق را کور کردانید تا کذب وافترای
او بارباب معرفت ظاهر شود یکی از علماء
بغداد که از شاکردان ابوحنیفه بود مشاهده
نمود که ابراهیم هیچ نمیکوید گفت ای حنیفه
بدانکه سلیمان از داود علم نبوت بمیراث گرفت
نه مال و منال وضیاع وعقار حنیفه گفت که
خاموش باش که قبل از تو گمراهان دیگر همین
را گفتند واین از قلت عقل وکثرت جهالت
وتعصب وعناد ایشانست چرا که سلیمان در
زمان حیات داود در عالم بود و نبوت یافته

بود و نص قرآنست که داود و سلیمان اذ یحکمان
فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم وکنا لحکمهم
شاهدین ففهمناها سلیمان وکلا آتینا
حکما وعلما بدانکه میراث را اطلاق بر چیزی
میکنند که بعد از مرگ میان ورثه منقسم شود
و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی
بایستی که اولاد انبیا جمله نبی بودندی و
چون آدم نبی بود بایستی که اولاد آدم جمله
بمیراث پدر خود که آدم صفی است نبی بودندی
وحال آنکه در میان فرزندان آدم بجز شیث
نبی بود و بس پس نبوت میراث نباشد بلکه
نبوت وحی الهی بود و بعصمت و استحقاق
و همچنین اگر گوئی که زکریا وارث نبوت از الله
بصد مسئلت نمود نه وارث مال و اسباب
دنیوی از سخن تو قدح نبوت زکریا لازم
آید نعوذ بالله بلکه معصیت و کفر وحاشا من
ذلک ابراهیم گفت از چه جهت حسنه گفت
از آن جهت که زکریا در دعا گفت وانی خفت
الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب

لی

لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب
واجعله رب رضیا بدانکه اجماع اهل تفسیر است
که مراد از موالی پسران عمند اگر مطلوب وارث
نبوت بوده باشد از الله استدعا کرده باشد
که وارث نبوت بوده و بمرتبه ولایت شوند
و بمرتبه نبوت نرسند پس مرا پسری تا الحال بران
عم من نبی باشد و بمرتبه نبوت برسد دلالت کند
که زکریا بمقتضای الهی راضی نبوده و بر پسران
عم حسد می برده و این دلیلست بر معصیت زکریا
بلکه بر کفر او نعوذ بالله منه و من هذا الاعتقاد و
با وجود آنکه در آخر دعا گفت که رب رضیا و
بلاشک نبی راضی باشد اگر مراد در آیه مذکوره
نبوت بودی واجعله رب رضیا نگفتی و گفتن
این بی فایده بودی پس ثابت شد که انبیا را میراث
باشد بدلیل عقلی و نقلی و حدیث نحن معاشر الانبیا
موضوع ابی بکر کاذب و دغاست و ان منافق بهتان
به پیغمبر خود گفته چرا که حدیث او مخالف قرآن
باقی آن ای ابراهیم در جائی که آیه انک میت و
انهم میتون نازل شد حضرت رسالت پناه

صلى الله عليه وآله بر منبر رفت و گفت ای یاران
بدانید که بعد از من اصحاب بیوفا و ارباب
غرض بتعصب و عناد حدیث دروغ بسیار از
من وضع خواهند کرد و بمن منسوب خواهند
ساخت بدانید که هر حدیث که از من روایت
کنند اگر موافق قرآن نباشد اعتبار مکنید و
هر حدیث که موافق و مطابق کلام مجید ملک
علام است اعتبار و قبول کنید و حدیث
اینست اذا جاءكم الحق فاعرضوه على كتاب
الله فما وافق على كتاب الله فخذوه وما
خالف كتاب الله فاتركوه بدان ای ابراهیم
که چون حضرت رسالت پناه از دار فنا بدار بقا
رحلت فرموده است و شمشیر و ناقه و عمامه و دیگر
چیزها از آنحضرت مانده بود امیر المؤمنین
از آنها متصرف شده و در حضرت رسول مرهون
در جای بود آنحضرت رحلت نمود امیر المؤمنین
از آن رهن بیرون آورد و متصرف شد که از جمله
مواریث حضرت رسالت پناه بوده و هیچکس با وی
منازعت نکرده و این در کتاب شما مذکور است

وکسی

کسی نگفت که حضرت رسول را میراث نیست و
نگفتند بحضرت امیر المؤمنین که چرا مخالفت
حضرت رسول را تصرف میشوی پس بایستی که
ابابکر آنها را از امیر المؤمنین میگرفت اگر گویند
که ایشان طلبیدند و امیر المؤمنین غلبه کرده و
بایشان و تسلیم نکرد و ایشان عاجز شدند حاشا
که امیر المؤمنین ظلم کرده باشد و چیزی که او را
شرعا در آن تصرف جایز نباشد آنحضرت در آن
تصرف کند و این بروی حرام باشد نعوذ بالله
بکفر نزدیکست و اگر گویند که رسول الله صلی
الله علیه وآله در حال حیات آن مخلفات را
تملیک امیر المؤمنین کرده بود آن قول باطلست
و دروغ چرا که اگر چنین بودی را اصحاب
از این مطلع میبودند و میدانستند که پیغمبر
در حین حیات اسباب خود را تملیک امیر المؤمنین
کرده بود پس معلوم شد و بیقین پیوست
که بمیراث بآن حضرت منتقل شده و ابی بکر
آن حدیث نحن معاشر الانبیاء را به پیغمبر افترا و
بهتان و دروغ گفته است چون حسنیه سخن
باینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم و ای
علما که حاضرید چون رها ملزم میشود جواب حسنیه

نداید و مذهب شما را باطل و ضایع کرده‌اند
و شما را بکفر منسوب ساخت و شما خاموش
و ساکتید و سکوت علامت رضاست که
السکوت من الرضا پس چرا از بالای این کرسی فرود نمی‌آیید
و مذهب حسینه را اختیار نمیکنید
و همچون حیوانات سرها بزیر انداخته‌اید
دیگر باره حسینه گرم سخن شد و گفت ای ابراهیم
کرام و فرد راین عصر خلیفه زمان علامة العلماء
از این سخن هرون بخندید حسینه گفت ای
علما و فضلاء که درین مجمع حاضرید بدانید
که در جمیع کتب تواریخ شما مذکور است و
اتفاق امت است که چون ابی بکر دعا در ستها
معصومان کرد و شاهد آن حضرت سیدة النساء
قبول نکرد و شهادت ان معصومان را بسمع قبول
اصغا ننمود حضرت سیدة النساء گفت ای
ابابکر تو از پدر خود میراث بری و من از پدر
خود میراث نبرم و با ایشان حجت بسیار گرفت
و الزام ایشان نمود و با ایشان لعنت کرد و
خشمناک و غضبناک بیرون رفت و بگریست
از غایت ظلمی که بران معصومه کردند و سوگند

یادکرد

یاد کرد که در قیامت نزد پدر بزرگوار حضرت
رسالت پناه عالیمقدار از ایشان شکایت
کند **در بیان اثبات بیان مظلومیت حضرت زهرا**
و در حینی که آن معصومه مظلومه از دار فنا بدار
بقا رحلت مینمود وصیت کرد بحضرت امیرالمؤمنین
که ویرا در شب دفن کنند و نگذارد که ابی بکر
و متابعان او بر آنحضرت نماز کنند پس بنابر
وصیت آنحضرت او را در شب دفن کرد و
در میانه قبر و منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحکم حدیث
صحیح که آنحضرت فرمود که ما بین القبر و المنبر
روضة من ریاض الجنة و موضع قبر آنحضرت
را با زمین هموار ساختند روز دیگر ابی بکر
و عمر با جمیع اتباع و اعوان و انصار بدر خانه
امیرالمؤمنین آمدند و تعزیت آنحضرت گفتند
و از حال آنحضرت و کفن و دفن وی پرسیدند
امیرالمؤمنین فرمودند که او را بشب دفن کردیم ابی بکر و عمر
سبب آن پرسیدند و گفتند چرا اصحاب را
خبر نکردید امیرالمؤمنین فرمودند که او را بشب
دفن نمودیم بوصیت او عمل نمودیم و نخواستیم که
مخالفت وصیت وی کنیم جهت آنکه مخالفت

در بیان اثبات ابتدای
حضرت فاطمه علیها السلام

وصیت او نوعی از ایذا است و شما بکرات و مرات
از رسول خدا شنیده‌اید که فاطمه بضعة منی
من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله
پس چگونه جایز باشد که ایذای خدا و رسول
کنیم عمر بغایت مضطرب شد و گفت برویم و او را
از قبر بیرون آوریم و بروی نماز گذاریم هرچند
تفحص کردند قبر آن حضرت را نیافتند ای ابراهیم
حکایت را باین طریق که بیان کردم اجماع امت است
پس رنجیدن حضرت فاطمه و غضب وی و محروم
شدن مهاجر و انصار از نماز وی دلالت میکند
بر کمال قهر و غضب حضرت سیدة النساء از
جهت ظلمی که بر وی کردند و بشوهر بزرگوار او
از غصب امامت و بر فرزندان بزرگوار او
از ناشنیدن شهادت ایشان و از مهاجر و
انصار در روایت این حدیث که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرموده که ان الله یغضب
لغضبک و یرضی برضاک یعنی ای فاطمه خدای
تعالی غضب میفرماید از برای غضب تو و خشنود
میگردد بخشنودی تو پس بموجب این حدیث
غضب و خشم فاطمه غضب و خشم خدا باشد

وحق

وحق سبحانه و تعالی بر ایشان غضب فرموده باشد
و بحکم حدیث اول که فاطمه بضعة منی هر که فاطمه
را برنجانیده باشد خدای را رنجانیده باشد
و خدای تعالی میفرماید که ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة
پس بی شبهه ابابکر و عمر و عثمان و متابعان و اعوان
او کافر و ظالم و غادر باشند و لعنت خدا و
رسول و ملائکه و غضب الهی متوجه ایشان
باشد چون حسینیه سخن باینجا رسانید ابراهیم
نظام و ابو یوسف و شافعی و جمیع علمای سنیه
بیکبار برخواستند و قصد حسینیه کردند و در
مقام جفا و آزار شدند و او بنفسه بقدر قوت
خود سعی نمود و با ایشان جهاد کرد و ریش ابراهیم
نظام را از غایت درازی بکمربند خود بند میکرد
بدست آورد و بضرب در پیش خود کشیده
چنانکه آن بدبخت بروی در افتاد و بدست
دیگر گریبان شافعی را محکم داشت که حرکت کند
و هارون مشاهده میکرد و میگفت که این
کنیز را ببینید در علم و فضل اینچنان و در حرب
و مردی اینچنین چون یحیی خالد برمکی هجوم ایشان را

دیو نزد هارون آمده و گفت تو امروز بجای
رسول خدای و کنیزی که جمیع علمای عصر تو را
الزام نموده و جمله را عاجز کرده و ایشان بظلم
و تعدی قصد قتل وی میکنند و در مجلس تو این
بی ادبی و قباحت از ایشان صدور می یابد و هر
یک از امرا و ارکان دولت از جانب حسنیه حکایتها
گفتند و ابن عم هرون از یکجهتان و محبان
اهل بیت بود شمشیر برکشیده و متوجه ابراهیم
نظام و علما شد همه بیکبار دست از حسنیه
کشیدند و باز بجای خود نشستند هرون
بانگ بر ابراهیم زد که از خدا شرم نداری که
جمیع شما که حاضرید و خود را اعلم و افضل میدانید
از جواب کنیزی عاجز شده اید و خلایق از خواص
و عوام بر شما میخندند با وجود این شرمنده
نیستید و قصد قتل و ایذای وی میکنید چون
خلایق این سخنان از هرون شنیدند سلاطین
و امرا و اعیان همه بیکبار ملامت آغاز کردند
و ابراهیم نظام و جمیع علما را مذمت و تشنیع نمودند
حسنیه با وجود این هجوم از ایشان خائف نبود
و ساکت نشد و دیگر بار آغاز سخن کرد و گفت
ای معاندان گمراه و ای دشمنان خاندان رسول

الله از خدا بترسید و از روز بازخواست اندیشه
کنید و از برای جاه دنیا و حیات پنج روزه
کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت در
میان استوار مکنید و بمزخرفات و مهملات
که از افسانه و افسون است چشم کوته نظران را
می پوشانید که فلان باتفاق فلان خلیفه شد
فلان را از برای فلان امیر کردند پس افضل با
و امثال این حکایات واهیه و روایات لاطائله
را در علم رسالت و نبوت و امامت و عصمت
و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق حقایق
حجت ساخته اند و در زبان خلایق انداخته
اید چرا از قیامت و حشر و نشر و عذاب یاد
نیاورید و از عذاب الهی نترسید و صد هزار
فتنه در میان خلق پدید آورید مردمان را صد
هزار فرسنگ از معرفت خدا و رسول و امام دور
انداخته اید و در ظلمات بعضها فوق بعض
گذاشتید و اکثر از حکایات و روایات و احادیث
موضوعه شما از نقل از ظالمان اهل البیت
و فاسقان مذبذبان کودکان گنجشک بازاست
که از قبیل افسانه و خواب و خیال است و بعد از آن
که شخصی که افسانه میگوید و جمعی از زنان و کودکان

استماع مینمایند و بعضی خواب میکنند چون انسان
باتمام رسد نامهای کودکان کنجشک باز و زنان
فاسقان را در سلک روایت و حدیث در
اخبار نویسند که قال فلان و بهمان میبرند و در
افواه میاندازند که فلان حدیث بر فلان
شیخ خوانده و روایت از فلان شیخ میکنند
و فلان شیخ جولاه محدث و فلان حجام مفسر
قرآنست و فلان جاهل بی بصیرت در فلان
زاویه صاحب چند اربعین است و علی هذا
القیاس جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت
و کوران زاویه جهالت و غولان بادیه ضلالت
از اطراف و جوانب و بلاد و امصار و از یمین و
یسار بیش میدوند و تبرک جویند و نقل
از شما کنند و بنای حرفتو شریعت و طریقت
بر خواب و خیال و وهم و گمان و بر نقل و روایت
شما نهند و ذوق این مهملات چنان در
خیالات عوام و ابلهان ناتمام مستحکم شده که
بسما و قضا و قدر زایل نتوان کرد و از این
جهت جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در میان
عوام او رفته و مدتها باین گذشت و اولاد و
احفاد ایشان باین شیوه در وجود آمدند و

مخواهند آمد و بغض و عداوت اهل بیت و
اولاد و پیروان و شیعیان ایشان را میراث
گرفتند و مخالفت و طریق ایشان نمودند و سینهای
ظالمان و فاسقان و اعدای خدا و رسول را
که عمر به بت پرستی و شرب خمر گذرانیده ایشان را
بر معصومان خاندان مقدم میدارند و کار
بدان انجامید که نقل و روایت و حدیث
و آیت از حضرت امیر المؤمنین و امامین معصومین
و باقی ائمه علیهم السلام که معصوم و مطهرند قبول
نمیکنند و قول معصومان را اعتبار نمینمایند
و حدیث و روایات از عایشه و انس مالک
و ابو هریره و عمرو عاص و معاویه اعتبار میکنند
که هر یک از اینها بدترین اهل دوزخ و
اخس و ادون جمیع کفارند و باعتقاد جمیع
اهل اسلام لعن این گروه از اوجب عبادات
و احسن عبادات است ای ابراهیم از صدیق اکبر
و فاروق اعظم چه فضیلت داری بیار تا
بشنوم کدام صدیق و کدام فاروق و به تمام
عالمیان ثابتست که این ممنوعات بجهت کدام
علم و بکدام فضیلت و بکدام تقوی و عبادت
و بکدام سخا و مروت و بکدام دلیری و بکدام

شجاعت وبکدام جنکهای ببیا که کردند ودلیران
بچشما که شکسته اند ای ابراهیم فضیلت را
بکوی چه معنی دارد وثواب از چه وهکذ ـ
حاصل شده ای ابراهیم بر هیچکس از عالمیان
ظاهر نیست ونشنیده اند در قران وحدیث
واخبار واقع نشده شرم از ریشهای دراز خود
بدارید وترک این مهملات کنید وبدانید
که اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب
وملت شما بر عناد بوده وتعصب وظلم وتعدی
بوده وهکذا هیچکس را از سادات اهل البیت
وعلماء شیعه وسایر محبان وموالیان خاندان
که پیروان رسول الله واهل بیت اویند در
هیچ زمانی مجال بحث وجدال نداده اند ونگذاشته
اند که اظهار مذهب اهل البیت نمایند وفتوا
بر قتل ایشان داده اند ومیکویید که ایشان اشد
کفارند ومصبت خواری بقتل رسانیده اید
واز خوف انکه شما را فضیحت کنند وابطال مذهب
شما نه نمایند وکفر وفسق وظلم امامان وپیشوایان
شما که اعدای رسول وال واهل بیت اویند بر شما
ثابت نکنند چنانکه من ثابت کردم بدولت خلیفه
زمان وبا این همه ظلم وستم که از شما بر شیعیان و

دوستان

ودوستان اهل البیت واقع شده باز دعوی
مسلمانی میکنید ومیکویید که ما بر دین محمدیم
والله که محمد از شما بیزار است علما بیکبار کفتند
که ما بیزاریم از اعدای اهل البیت واز انکسی که
با ایشان در مقام عداوت حسینیه کفت
بخدا که دروغ میکویید که دلهای شما مملو است
از عداوت اهل البیت ومن در حضور خلیفه
زمان بر شما ثابت کنم ای ابراهیم در روز عید
قربان که علما ومشایخ وارباب ناموس از دانایان
وسایر عوام شما در پای منبر حاضر میشوید
وچون خطیب منافق بر منبر میرود وقصه ابراهیم
واسمعیل وقربان کردن او بنیاد میکند شما کریستن
اغاز میکنید وبهای هایهای میکریید وهر وقت
که می شنوید که ابراهیم کارد بر کرفت وقصد
کشتن اسمعیل کرد فریاد میکنید وچون کارد
بحلق اسمعیل نزدیک شود دستارها از سر می اندازید
واشکها بر ریشها میریزید وچشمها سرخ میکنید
وحال انکه هیچ جراحت باسمعیل نرسیده ودردی
نیافته وعاقبت کوسفندی کشته شده که هر روز
از ان کوسفند صد هزار در همه اطراف واکناف کشته
می شود وچون عاقبت الامر بر خیزند هر کسی که بر و

فریاد از برای گوسفندی کرده اند که چهار هزار
سال از آن گذشته باشد فاما در هر شهری و هر
دیاری که شیعه و مؤمنی یا دوستداری را ببینند
که از برای نور دیده رسول خدا و جگر گوشه علی
مرتضی و فرزند ارجمند سیدة النساء و برادر
با جان برابر امام حسن مجتبی و سید الشهداء و
سید شباب اهل جنت امام حسین مظلوم شهید
در روز عاشورا یا دیگران گریه کنند که نه جدی
چون جد وی و نه پدری چون پدر وی و نه
مادری چون مادر وی و نه برادری چون برادر
وی کسی را بوده یا باشد و جمعی از کافران و ظالمان
امت و منافقان بی حمیت با وی غدر کرده اند و
آن حضرت را بظلم شهید کردند و سر مبارک
او را بر سر نیزه کردند و حرم او را غارت نمودند
و اسباب او را نهب و تاراج دادند و هفتاد
و دو تن از دوستان اصحاب و برادرزادگان
و فرزندان و برادران و احباب آنحضرت را
شهید کردند و در آن صحرا ینداختند اگر مؤمنی
از برای ایشان دلتنگی کند و ماتم دارد و گریه کند
گویند که او رافضی است و اهل بدعت چه
معنی داشته باشد که چیزی که موجب خفت آنحضرت

بوده

باشد گویند و اظهار کنند و قضیه که بوقت
یا سیصد سال گذشته باشد یاد آورند و گریه
کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از برای گوسفندی
بعد از سه هزار سال یا چهار هزار سال توان
گریست و دستار بر زمین توان زد و فراموش
نتوان کرد نشاید که از برای قرة العین رسول و
جگر گوشه بتول بعد از دویست سال یا سیصد
سال بگریند و ماتم دارند چون حسینه سخن باینجا
رسانید دست بهم زد و مقنعه از سر کشید
و نوحه و زاری آغاز کرد و میگفت حسینی
که بر گردن رسول خدا سوار می شد و پایهای
خود را بران حضرت میزد که زودتر راه رو و
حضرت رسول صم بان افتخار مینمود و میگفت
که نیکو سواری شما و نیکو مرکبیست مرکب
شما و پدر شما بهتر است از شما و حلق مبارک
او که بوسه گاه حضرت سید کاینات و سرور
موجودات بود بتیغ بیدریغ بریدند و اسب
بر سینه مبارک وی دوانیدند و ایشان جمله
امامان و پیشوایان شما اند حسینه دست بر سر
میزد و فریاد میکرد چنانکه هارون و جمله خلایق
گریه و سوز بعیوق رسانیدند هارون ترسید
که مبادا فتنه بالا گیرد در ساعت بفرمود که خلعتهای

فاخره حسینه او دادند و کیسه پر درهم و
دینار باو عطا نمودند و بحث حسینه را قطع
ساختند حسینه گفت ای خلیفه زمان مرا
چندان مهلت بده که یک سوال دیگر بکنم و
بحث را در این مسئله باتمام رسانم ابراهیم
و جمیع علما گفتند که ای حسینه ما را تو هیچ بحثی
و جوابی نیست هارون گفت تو سوال کن گفت
ای ابراهیم وای شاگرد ابوحنیفه وای شافعی
وای علمائی که حاضرید بحق آن خدائی که معبود
بحق است که راست بگوئید که در هیچ جا یافته
اید که پیغمبر در حال حیات خود کسی را بر علی
ابن ابی طالب علیه السلام مقدم داشته باشد و
بر وی امیر کردانیده جمیع علما گفتند نه گفت
پس چون خدا و رسول کسی را بر وی امیر نکردند
چون روا دارید که بعضی از جاهلان امت
کسی را بر وی امیر و مهتر کرده اند ای ابراهیم
در وقتی که رسول صلعم سوره برائت را به ابی بکر
داد و او را با خلقی عظیم همراه کردانید تا سوره
برائت را بمکه برد و بر کفار خواند امر ملک علام
نازل شد که ابا بکر را در بردن سوره مناسبتی

نیست

نیست باید که برنده سوره علی بن ابی طالب
باشد و آنحضرت امیر المؤمنین علی را تنها فرستاد
و ابوبکر را برگردانید با لشکری که داشت و ابوبکر
از شرمندگی نتوانست که بمدینه رود و از امیر
المؤمنین استدعا نمود که کسی بفرست و از
حضرت رسول از برای من رخصت حج حاصل
کن که من مراجعت نمیکنم و از برای او در خدمت
تو باشم حضرت امیر المؤمنین بنابر امتثال حکم
تنها رفت و سوره برائت را بر کفار خواند
که فَاِذَا انسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ
حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وَخُذُوْهُمْ وَاحْصُرُوْهُمْ و بجهتی
شرطی چند که مقرر شده بود و بعضی از احکام
الهی را بایشان رسانید و هیچکس از امت
در این خلاف نکرده اند ای ابراهیم این در
کتب شما مسطور است یا نه ابراهیم گفت بلی
کسی انکار نتواند کرد حسینه گفت ای ابراهیم
در محلی که حضرت رسول در حالت نزع بود و
اسامة بن زید را سردار لشکر کردانید و
فرمود که لَعَنَ اللّٰهُ عَلٰی مَنْ تَخَلَّفَ جَیْشَ اُسَامَةَ

یعنی لعنت خدا بران کسی باد که از لشکر اسامه
باز ایستد و باوی نرود و در تحت رایت او
نباشد الا علی بن ابی طالب و فضل بن عباس
و آنحضرت این سخن را تکرار فرمود ابابکر و عمر
ناشنیده میکردند از خوف آنکه اگر ایشان
بروند رسول خدا علی بن ابی طالب را قائم مقام
خود کرداند بنا بر حکم الهی اسامه متعاقب
کسی بطلب ایشان میفرستاد و رسول بر
ایشان لعنت میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا
شد و هر که پیغمبر خدا براو لعنت کرده باشد پس
او بلعنت خدا رانده باشد و در این هیچ خلاف
نیست و ایشان پیغمبر را بجای گذاشته بسقیفه
بنی ساعده رفتند و منازع خلافت شدند
تا آنکه خبر باسامة بن زید رسید کسی بایشان
فرستاد که شما نوکر و تابع منید شما را بخلافت
چه کار باتفاق جمیع امت بعد از مفارقت
رسول خدا ایشان نوکر و تابع اسامه بودند
واگر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت می بود
بایست که اسامه در تحت رایت ایشان میبود

وچون

وچون رسول خدا در وقت رحلت تا نفس آخر
باجماع امت بر ایشان لعنت کرد و این در جمیع
کتب شما مسطور است و انکار این نتوانند کرد
و دیگر چون ابی بکر و عمر نوکر اسامه بودند و باوی
نرفتند و مخالفت رسول الله صلعم کردند و رسول
خدا بر ایشان لعنت کرد پس هر کرا که رسول خدا
لعنت کرده باشد بلا شک بلعنت خدا گرفتار
خواهد شد و عذاب ابد متوجه ایشان خواهد
بود ابراهیم نظام و جمیع علمای او از شرمندگی
سرها را بزیر افکنده بودند بعد از این حسنیه
گفت الحمد لله والمنة که بدولت خلیفه زمان
این شکسته ناتوان از فضایل و مناقب اهل بیت
رسول خدا و کفر و زندقه و ظلم و مخالفت اعدای
ایشان آنچه در خاطر داشتم بعد بینه بی خوف
و دهشت ظاهر کرده ایندم و الزام اعدای دین
بحجت و دلیل نمودم و هیچکس از محبان خاندان
باین دولت موفق نشده بود که این کمینه ضعیف
شدم واگر خلیفه زمان را ملالت نشود بخدا قسم
که منقطع نشوم و مسلسل اقامه دلیل نمایم بر
حقیت مذهب اهل البیت و از فضایل ایشان

چندان بگویم که مستمعان را قوت احصاء آن
نباشد یحیی بن خالد روی با براهیم کرد و علماء دیگر
کرد و گفت هیچ تقصیر نکردید و حقیت مذهب
خود را ثابت کردید انگه یحیی و جمیع سلاطین
و امرا و اعیان از موافق و مخالف که از ممالک عالم
در آن مجلس حاضر بودند حسینیه را دعا کردند و
تحسین نمودند و آفرین گفتند و در آن روز
چهارصد کس تغییر مذهب خود داده طریق
اهل البیت اختیار کردند و هرون از آن روز
دیگر قصد سادات نکرد و متعرض شیعیان نشد
و حکم نمود که حسینیه را و خواجه و یرا خلعتهای فاخر
بدادند و صد هزار مثقال طلا از زر خلیفتی
بطریقی که شرط کرده بود بحسینیه و خواجه وی
دادند و نوازش فرمود و حسینیه را طلبید و آهسته
با وی گفت که از این شهر برو بهر جا که خواهی مسکن
کن که مبادا ترا ضایع کنند حسینیه و خواجه او
پای هرون را بوسیده از مجلس وی شکفته و
خوشحال بیرون آمدند و پسر هرون که از عباسیان
خانه دان بود و جمیع آنهایی که طریق اهل بیت
داشتند حسینیه را بخششها و نوازشها نمودند
و ابراهیم نظام شرمنده و روسیاه از کرسی زرین

بزیر آمده با ابو یوسف و شافعی و روسیاهان
دیگر که افساد تقلید بر گردن کرده راه عداوت
اهل بیت پیموده‌اند از آن مجلس بیرون آمده
خلایق بر ایشان بخندیدند و پسر هرون
بایشان تمسخر میکرد حسینیه با خواجه خود با جمعیت
بسیار در پنهانی از بغداد بیرون آمده متوجه مدینه
رسول خدا شدند و خود را بخدمت حضرت
امام رضا علیه السلام و باقی سادات اهل البیت
رسانیدند الحمد لله علی ولایة الاسلام و اهل
البیت الذین هم شموس الهدایة و بدور الدجی
و علی البرائة من اعداائهم اللیام الملعونین فی
الاولی و الاخری قد تم تحریر هذه الرسالة فی یوم
الاثنین هشتم شهر رمضان المبارک سنه ١٢٣١
علی ید اقل عباد الله رضا بن محمد حسین
ملتمس از قاری و خواننده
این رساله اینکه این
مجرم را از دعا
فراموش
نفرما
یند
وقف عام